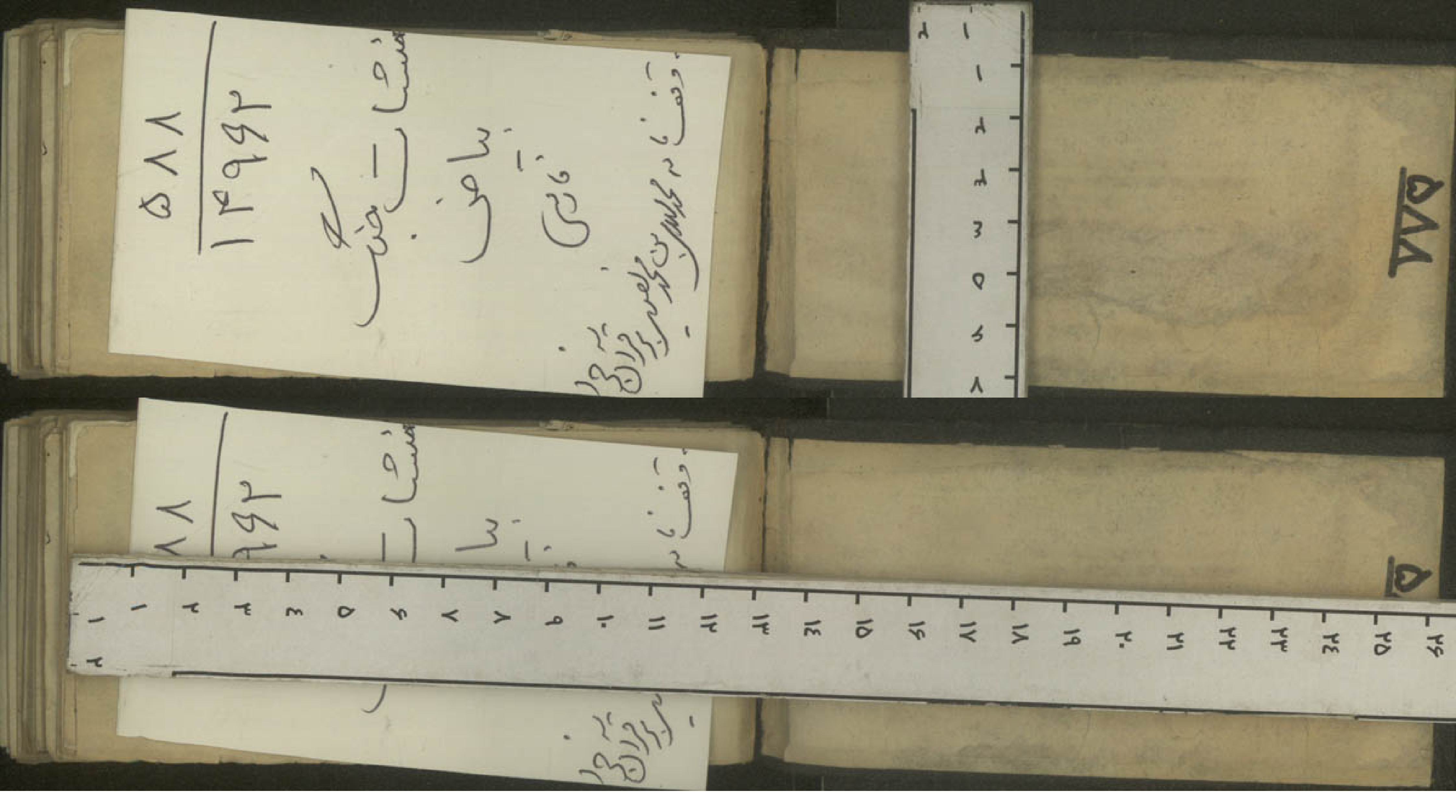
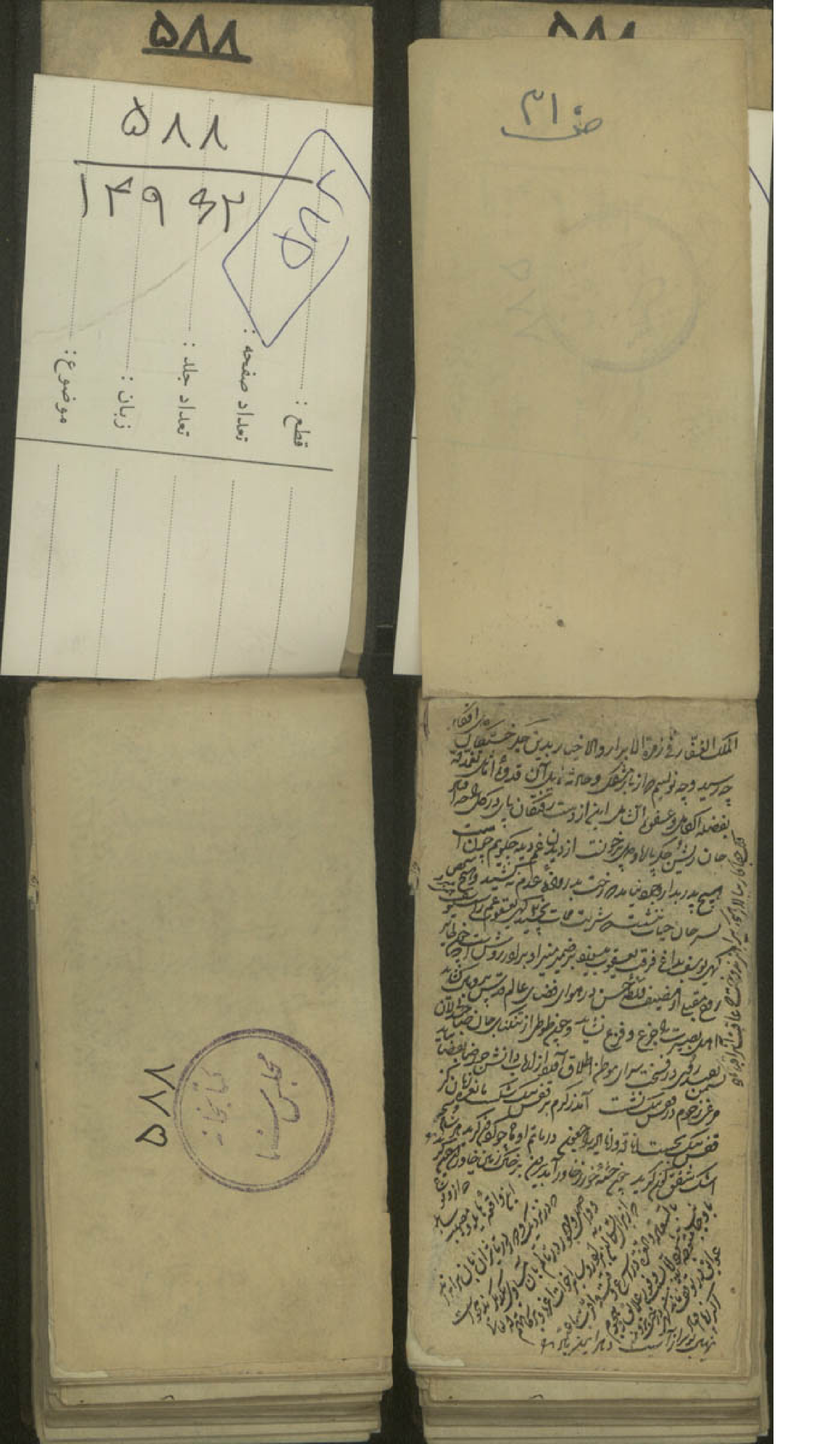
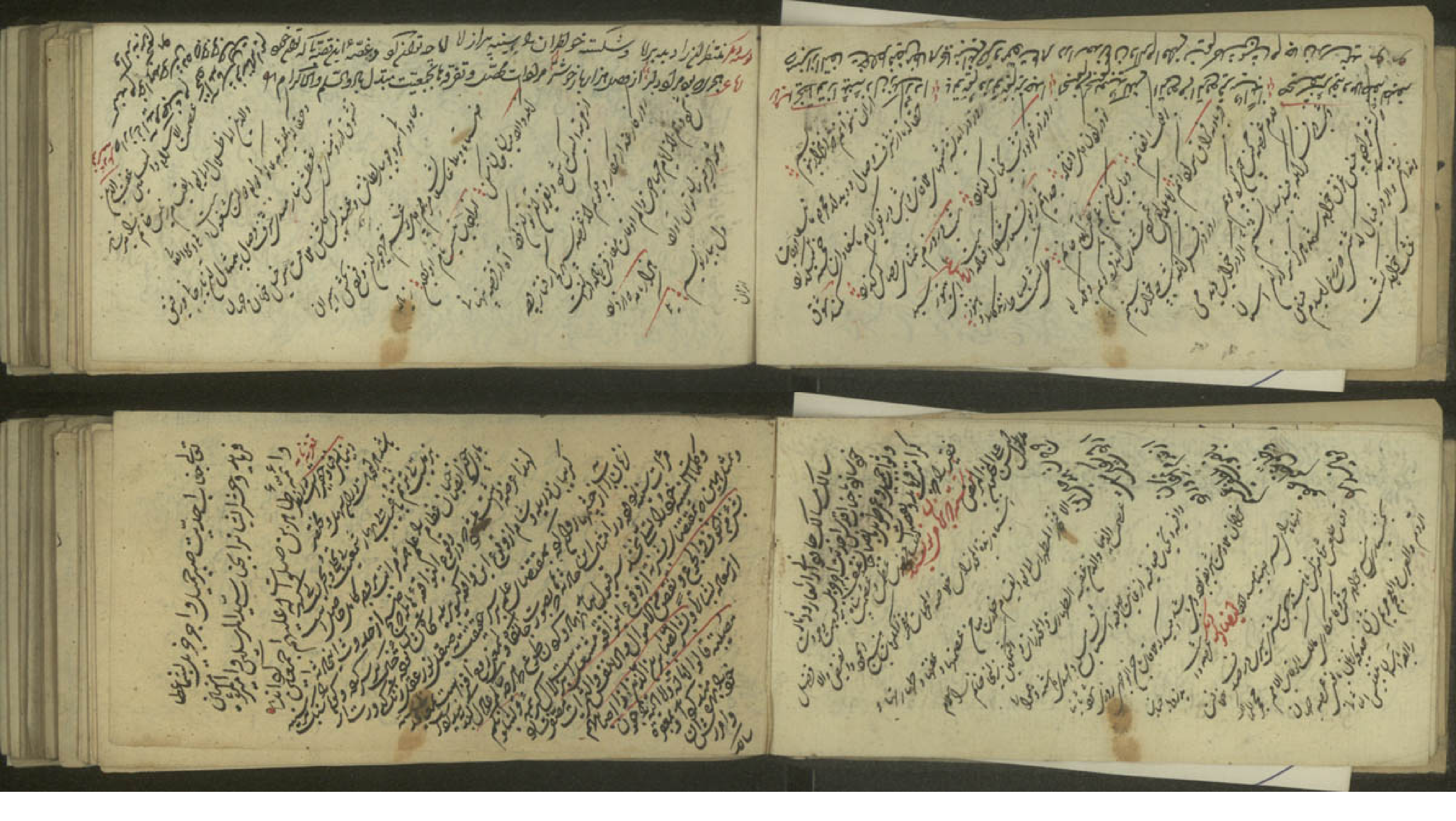





۵۸۸
۵۸۸
۱۴۹۴۲
قطع :
تعداد صفحه :
تعداد جلد :
زبان :
موضوع :
۵۸۸





یقوم الحساب بجناب احمد مختار وحیدر کرار و ائمه
اطهار علیهم سلام الملک الغفار رسانیده اللهم واطراف
النهار رکوانید و تا خاک مسکن او بجیب جناب
بارء حق جلاله برعمر همکی فرزندلری و برادرلری و اقربا
او بیفزاید چون طول کلام باعث ازدیاد حزن
وملال است بدعا اختصار مینماید الداعی عالم
طویر برب الملک الجلیل ۹۰ اخوم فلان فرزند
فلان اوس بر اقوالم و دوستان از جمله سوکواران
و تعزیه داراند ۹۰ تعزیه نامه در این اوقات
مفارقت بنیان مسموع شد که عالیجناب مقدس
القاب مرحمت و غفرانپناه فردوس مضجع رضوان مقام
فلان در وجه مکرمه محترمه انمخدوم از این تیره
خاکدان لبیک داعی حق را بندای یا ایتها النفس
المطمئنة

المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة لبیک
اجابت گفته اند و در دار السلام فادخلوها
بسلام امنین باطن برلین اعلا علیین جنات آسوده
لهذا خداش همه جان و کوه برانتقال بست
رنجیدلری غم والم بخواطر این حزین غریب الاوقات
شمه ای از آنرا بقلم شکسته زبان توان نگاشت
ولکن چون کافه ناس مدلول آیه وافی هدایه
کل نفس ذائقة الموت شربت مرگ باید چشید
و قاطبه موجودات رخت هستی بدیار نیستی باید کشید
غیر بسته از ما و شما اثر بخیر نخواهد بود
عاقبت بخیر باشد پس در اینصورت البته ضرور
بموعظه و نصیحت مثل جناب شما شخص معدن فطرت و دانش
و زکا و بنزلور عقل و کمال آراسته نخواهد بود

تعزیه نامه
نشئه فراش مصیبت و دلخسته بار الم و محنت
برصفحه صحیفه فقرات مصیبت و واقعه نازله
و مقدمات جگرسوز کدورت های تعلقات این دار
مخالصت قرین بلا قرینی هزار گونه اندوه و تاب
از دیار هجران نمود و نمک پاش جان مجروح گردید
چه اندوه مرده آرام و قرار از این بیقرار ربود
و چه المرکه با تمام نقش شکیبائی از خواطر زدوده از
این مغبر انگشت محنت چهره خراشید و از سوز
دل ها دریا اشک فشانده و آه سوزناک بفلک
غمناک از جگر بر کشید اگرچه معلوم است
صحیفه هر ذی حیاتی بسجل کل من علیها فان مسجل
و طومار عمر تقاضی بخاتمه انما توفون اجورکم الموت
مدلل است بنیان قصور لذات بسیلاب مرگ
از هم ریختنی و رشته علایق جسم و جان
بکش

بکشش اجل از هم گسیختنی عامه خلایق را
کهنه دلق جسمانی بالضروره از بر کشیدنی و سلطان
ربع را چار قبای پیکر عناصر ناچار از دوش
افکندنی جوان و پیر در طریق وحشت انگیز رفیق
و از پی هم روان و غنی و فقیر در این سفر سر بسر خطر عدم
جمله گرم عنان خواهند بود پس در اینصورت بالعموم
خود و ملحقان اقرباء را تسلی داده صبر و شکیبائی را
شعار نموده آمرزش مرحمت و غفران پناه جنت
و رضوان آرامگاه فردوس مکان طوبی و علیین
آشیان عالیجناب مقدس القاب الواصل الی جوار رحمة الله
فلان طاب ثراه و جعل الجنة مثواه از جناب غفار
الذنوب مسئلت نموده حشر آنرا در یوم یقوم

صمدیت رقاب عبودیت واطاعت خم نموده
بکلمهٔ ما عرفناک حق معرفتک وما عبدناک حق عبادتک
وما شکرناک حق شکرک گویا گودد جناب احدیت
مالک الملکی را سزاوار ولایق است که قرار آیات وسطور
صحف وقرآن نعوت جلال کمالاتش عجز امتناهی
حرف وقفیست لازم ومشتاقان لقایش بحکم
من کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا
فعلیست جازم وبجان خود قبول حتم صاغیست
صفحات افلاکرا مقطع وبنقاط نجوم ثوابت وسیاره

شرط اجاره نامه که مالک مستاجر باید بدهد

مصالحه ومقاطعهٔ محصولات شتوی وصیفی مطلق
انتفاعات کل مزرعهٔ فلان لیکن فلان با متعلق
بسرکار دیوان از ابتداء جندم شهر فلان سنه
اوهمات حسب القبول فلانکس و فلانکس از قرار تمسک علاحده
بمضمون که مصالحه کرده شد واقرار واعتراف صحیح شرعی نموده
باینکه فلان ومقدار فلان اجناس بوزن ... غنم
شتوی

شتوی وصیفی مزرعهٔ فلان با مزارع فلان واقعه در
فلان محل بموجب تفصیل زیر از جهت فلان بروفته
مقرران مذکور فوق ثبوت ولزوم عرض برفته ومشغول
ذمه باو گردیده بعون الله تعالی مبلغ مذکور ومقدار
مذکور نقد وجنس در عوض محصولات شتوی و
وصیفی عبارت از چند پایه ... بدر رفته کاشته
فلان مهمان گرد عذری نزد خود موقوف ندارند
وحسب الشرط ضمن العقد وجوه مالیات وعوارضات
وصادرات ومنهیات بعهدهٔ فلانکس موجر بود ودر حق فلانکس
وفلانکس مستاجر ندارد وچنانچه خدا نخواسته آفت
ملخ وسن وسم عارض وضرر بمحصولات مزرعهٔ فلان
برسد نظر بجهات المقاطعه مزبوره بتخفیف عمل والا نظر بواقع
وچنانچه بتخفیف معمول نداشته اختیار فسخ مقاطعه با
فلانکس مستاجر بوده باشد وصیغهٔ مقاطعه بینهما جاری شده
المقاطعه ... تحریراً فی ...
بعد
... مبلغ فلان ومقدار فلان
فلان ... مبلغ ...
ذکره فی شهر فلان سنه ۱۱۹۹

بصفات حمیده متصف بوده باشد از اقارب اولاد بطنا بعد بطن
الاقرب فالاقرب بینهم معمول دارند وبر تقادیر مقدم
با مور مذکوره مرة بعد اخری بوده بشرط عدالت فیما بین
علمای عظام بفقه وصلح واعلم بدانست کرده وصیغهٔ
وقف شرعی وحبس علی نهج القوانین شریعة الغراء
بشرایط المذکور الفوق قربة الی الله وطلبا لمرضاته
طوعا ورغبتا بالعربیة والفارسیة انعقاد صحیح شرعی
یافت فمن بدله بعد ما سمعه وباعه او شراه او غصبه
فلعنة الله والملائکة والناس اجمعین

دیباچه وقفنامه

سبحانک اللهم وبحمدک انت الواقف علی اسرار قلوب
اولیائک الذین اصطفیتهم لنفسک وارتضیتهم لدینک
واختصصتهم بمعرفتک وهم جعلوا صدورهم طائعین
مخلصین اهدا فالهم اعدائک وطرحوا انفسهم معارک
الشهادة واختاروها لیفوزوا بالاملک سیما المشتاقین
الی لقائک موالی الحوض والعوام الذین اغرقوا نفوسهم
بارض الکربة فی لجة رضائک وعند ذلک یقولون صبرا
لقضائک وجعلت لنا عندک بالحزن والبکاء علیهم
وزیارتهم

وزیارتهم قریبا وبعیدا رفیع المقام وجزیل العطاء
فی نعیم مقیم لا انقطاع له ولا انقضاء لا زوال لتحققه
ولا فناء ونصلی علی الواقف بمواقف العز والعلی بید
ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی المطلع علی
حقایق الامور بشهادة فاوحی الی عبده ما اوحی الناطق
لانه ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید
القوی اعنی محمد المصطفی ثم وصیه ووزیره الذی هو
بمنزلة هرون من موسی والقائم بعده علی المرتضی ثم الائمة
الاحد عشر من ولده الذین هم صاحب الجاه والمناقب العلیه
صلوة تملاء اقطار السموات والارض لعلنا ...
ارزو چاک بزبان کلک سخن سرایم سکوت بر ما نطق شد نوای
نوبادهٔ حمد در لسان عندلیبان بلاغت بنیان عارفان
عظمت وجلال که فی الحقیقة اخص انواع وعمده افراد
عرفانند بر شاخسار عجز بر زمرهٔ فکیف نطیق حمده
ام متر نود در شکره لا متی مترنم وتحفهٔ شکر در افواه والسنه
جنس الاجناس وافقان ایشان کان در کمال لاهوتیت ...

بامره وحارب جمیع اعدائه اعنی امام المشارق والمغارب
مظهر العجایب ومظهر الغرایب اسد الله الغالب ومطلوب کل
طالب امیر المؤمنین وقدوة المتقین ویعسوب الدین
وقائد غر المحجلین علی بن ابی طالب والائمة الامجاد الطیبین
الطاهرین الاحد عشر من ولده علیهم الف الف التحیات ما دامت
الشمس مشرقة فی اطباق الارضین والسموات وضوء القمر
مکتسب منها بالمواجهات محبهم مومن متنعم فی الجنة مخلدا
عدوهم کافر شقی فی النار موبدا وبعد بر مرآت قلوب
ارباب دانش وبر ضمایر روشن بخش خورشید جهانتاب
اهل بینش مخفی و پوشیده نماناد که کتاب دفاتر کارخانه
قضا وقدر رقم خلود بر فرد احدی از مفردات بشر در عالم
شور و شر ننموده واز ابتداء خلقت جهان الی انقراض دور
الزمان غیر قلم کل شیء هالک الا وجهه از جنبه بیان ثبت
فرموده اند لا علاج هر فردی از افراد بنی نوع انسان حضرت
ایزد متعال در تقویم لایزال ورا الحلی بزیور عقل وحکمت و
مزین بزینت فهم و جمال گردانیده میباید دست از ذیل
کبریای خداوند ذو الجلال جلت شانه بر نداشته جمیع اوقات

خود
خود بقدر طاقت بشریت در معارف وعبادات الهی در ترویج
شریف مستوی است صرف نماید و بواسطه تشبث و تمسک
بحبل المتین وعروة الوثقی اهل بیت اطهار سلام الله علیهم آناء
اللیل واطراف النهار در نهایت مجتنب از منهیات شرعیه از مکروه
وحرام است وذکر فضایل ومناقب ایشان باعث عظمت و
احتشام است امیدوار ثواب جزیل و اجر جمیل از خداوند
جلیل باشد وبمقتضای حدیث شریف الدنیا مزرعة الآخرة
کشت زار امید باید بستیار اعمال حسنه سیراب نماید
چنانچه از امام المغارب والمشارق جعفر بن محمد الصادق
مرویست حیثیت بمقتضای فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون
ساعة ولا یستقدمون منادی مرگ ندای الرحیل در
دهد و گریبان جان بچنگ اجل گرفتار گردد و جامه
جان عزیز را از حصر تن پاره پاره نماید بعد از مرگ شش
چیز است که او را از آن منتفع و بهره مند میگرداند اول
قنوتی جاری ساخته و خلق از او نفع یابند دوم
درختیکه غرس نماید و مردم از میوه و سایه او منتفع
باشند سیم کتابی تصنیف نماید و مردم مستفید
از آن فرا گیرند چهارم کلام الله مجید را کتابت

کند در خلق تلاوت نموده آمر کتابت و کاتب از ثواب
قرائت مستفیض شود پنجم فرزند صالحی از او بوجود آید
دیو بواسطه آن فرزند جناب غفار الذنوب والدین او را
بیامرزد ششم سنتی از آن باقی ماند مردم عمل بآن نمایند
الحاصل کسانیکه بتوفیق این دار ناپایدار دارند آسته وار نموده
بمودار صداقت اثمار واضرب لهم مثل الحیوة الدنیا
کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض
فاصبح هشیما تذروه الریاح وکان الله علی کل شیء مقتدرا
چشم جان از عالم جسمانی پوشیده و دیده دل بعالم
روحانی گشوده اند و همت بر جمع آوردن ذخایر مثوبات
جاودانی گماشته اند تا روز یوم لا ینفع مال ولا بنون
بمضمون صدق مشحون من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها محظوظ و بهره مند گردند لهذا صورت سداد
انجمن حسن وجهی در آئینه ضمیر حق پذیر مقیم صفه تقوی
وحلیم کعبه سعادت متمندی ور شاد مطلع انوار حرمت و اکار

مجموعه
مجموعه صفات حق جوئی و خیر خواهی مصباح مشکوة
فوز و فلاح مفتاح ابواب بر و سماح ناهج مناهج تبصر
و اختبار جامع معارج تفکر و اعتبار اعنی فلان
جلوه ظهور یافته بر هنمونی قائد توفیق زمام مسارعت
بتمهید ذخایر اجر و ثواب معطوف داشته وقف مؤبد
وحبس مخلد نمود تمام و کمال قرآن حمید مجید را هر جزوی
از آن مجلد است بجلدی دیگر علا حده بر کافه مؤمنان
تلاوت نمایند و ثواب آنرا بروزگار فرخنده آثار واقف
واصل و متواصل گردانند مشروط آنکه فلان و فلان
و مفوض کرده تولیت آنرا بر خود مادام الحیوة و بذکور
اولاد کرام خود نسلا بعد نسل وبطنا بعد بطن بشرط
اسن وارشد واتقی واصلح بر تقدیر تعدد و تساوی
در اوصاف مذکوره با علم و افضل و افقه اولاد و اگر
وهرگاه العیاذ بالله اولاد ذکور منقطع شود منحصر شود
باولاد اناث بشرایط مذکوره عمل نماید و چنانچه نعوذ بالله
انقطاع نسل ذکور و اناث شود منحصر از اهل بلده منصف

توفیق بقدرت و قوه علم کشتی [illegible] کشتگان بیابان جهالت
بدلالت هدایت از سکنای ضلالت بفضای مسند
وسیع معرفت میرسند ؛ رباعی ؛ او ستکه بروز ازل سینه [illegible] از علم
تا نهد شمع هدایت بره اهل ضلال ؛ قدرت اوست که [illegible] بوجود
حلقه افسری [illegible] علم و حکمت ؛ فاکر [illegible] قدرتش
محیط عالم کرد کاف و نون [illegible] کار خانه در ان صفات
کمالش معرا و مبرا از حدوث و نقصان آنی صانعی که
صفحات افلاک را [illegible] بنقاط نجوم ثوابت و سیار
مرصع [illegible] کرده و سطحات زمین را بفرش [illegible] بنباتات
[illegible] فی المسند [illegible] از ریحان
فیض [illegible] ریاحین
متقاطر کرده [illegible] کمالش [illegible] اصلها ثابت و فرعها
فی السماء نشو و نما نماید کریمیکه [illegible]
[illegible] و قابلیت [illegible] و از اشفاق و الطاف
بیکران [illegible] مرصع [illegible] و سرافراز فرماید لک الحمد یا ذا
الجود والمجد والعلی تبارکت تعطی من تشاء و تمنع ؛ الهی کا
کار کبریا ز تو بود ؛ عالم همه از بحر عطاء تو بود ؛ ما را چه حد حمد و ثنای تو بود

هم حمد و

هم حمد و ثنای تو سزاوار تو بود ؛ من کیستم که حمد از من بناید ؛
کز پس شعله از خرمن بناید ؛ سزاوار ثنای حضرت حق نیست ؛
حمد من سزاوار حق من نیست ؛ والصلوة والسلام
علی من فضله علی جمیع اهل الارضین والسموات وارسله
بالآیات البینات وایده بالبراهین الساطعة والمعجزات
والحجج القاطعة الدافعات اعنی نبی الرحمة وکاشف
الغمة وشافع الامة فی العرصات الذی بعثه الی کافة
الخلایق من الانس والجان وانزل علیه صحیفة الشریفة
الفرقان ؛ شعر ؛ [illegible] که بیدوات قلم لوح انشاء
علم در عالم ؛ وصیت [illegible] معجز سمات فرقانی
در ایوان کیوانی [illegible] احکام سور قرآنی در
محکمه زمین و زمان رواج ساخت ؛ شعر ؛ نعت خلق کریم قرآنست
وصف اخلاق او چه امکانست ؛ محمد المصطفی المعلی
المزکی وآله وعترته المعصومین ذوی الکرامات الذین
بمحبتهم یستجاب الدعوات و بموالاتهم تقبل الحسنات
وتمحوا السیئات سیما ابن عمه ووصیه واخیه وکاشف
وجهه ومخزن علمه وخلیفته الذی نام فی مضجعه وقام

عنها بعد از غسل زیارت قبر حضرت سید المرسلین
و حضرت سیدة النساء العالمین و ائمه اربعه بقیع
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین لیکن زیارت حضرت
فاطمه زهراء را در مواضع ثلاث بعد از غسل و نماز
با داب مقرره شرعیه [illegible] بتقدیم رسانیده دقیقه [illegible]
معاف نداشته و در امور معینه [illegible] جایز [illegible]
نامه بهمین قیود و شروط که در فوق قلمی شده صادر [illegible]
عالیحضرت [illegible] الیه جهت [illegible] نوشته [illegible] نامه و زیارت
نامه [illegible] تسلیم و تتمه مبلغ فلان [illegible] بهمین حجه [illegible]
نماید و بعد از ذلک اخراجات [illegible] فلان [illegible] مبعوث [illegible] امر
یا مانع [illegible] از قبیل [illegible] عارض
او گردد موجب عدم بعمل آوردن [illegible] باب [illegible]
از موانع شرعیه باشد ماذون بعدول [illegible] و قران
[illegible] موجب عدم اتیان بمأموربه
عالیحضرت فلان [illegible] ماذون است [illegible] اجرت [illegible] موافق
تصدیق [illegible] اجرت بعد از وضع [illegible] مستأجر

مشار الیه

مشار الیه [illegible] بیقوم مقام [illegible] و شخص صالح [illegible]
عن الموکل مشار الیه [illegible] که قیام بامور مقرره نماید [illegible]
جمیع [illegible] صیغه شرعیه بشروط و قیود مرقومه [illegible]
جریان [illegible] و کان ذلک فی التاریخ المقدم المذکور

وقف نامه قرآن یا کتاب

از حمد [illegible] عز و جلال [illegible] صحف [illegible] که [illegible]
هر علیت [illegible] رقوم قدیم [illegible] افتتاح کلام [illegible]
واجب الاکرام [illegible] هذه الاحکام از [illegible] ممکنات را
از سر حد عدم بدار الملک وجود متوجه ساخت و منشور
خلافت کبری بنام آدم خاکی مرقوم رقم عنایت گردانید
آنرا بجلائل خلعت و اصطفاء و تشریف عظمت [illegible]
نواخت ؛ فحمد الله ثم حمد الله علی ما هدانا لشکر النعم
مبدعی که لوح فطرت انسانی را بنقوش صور اسما موشح
ساخته در کنار نفس ناطقه نهاده بمقتضای و علم آدم
الاسماء کلها حقایق اسما و صفات [illegible]
علم و عمل [illegible] معارج معارف علیه و مکاشفات
[illegible] باقدام همت [illegible] و ابواب تحقیق [illegible]

تعالی نیابتاً عنها بمرافقت عالیحضرت رفیع‌مرتبت معزّ الیه
روانه سفر خیریت اثر کعبه معظمه زاد‌ها الله شرفاً و تعظیماً
گردیده و بوده واحدی المواقیت المعینه حضرت رسول الله
بعد از غسل و نماز و لبس ثوبین غیر مخیط و غیرها امور متعلقه باحرام
بعمرهٔ تمتع و بوده مکه معظمه بعد از افعال عمره محل شده
و موافق طریقه شرع نبوی و ائمه اثنی عشر صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین در یوم هشتم شهر ذیحجه الحرام بعد از غسل و نماز در
تحت میزاب رحمت یا مقام ابرهیم علی نبینا و علیه السلام
احرام حج تمتع حجة الاسلام نیابتاً عنها نموده و از آنمکان
مقدس در ساعت و لحظه روانه منا و شب در آنجا توقف و
بیتوته نموده قبل از طلوع صبح از منا حرکت و در حین
طلوع آفتاب بمکه عرفات و نیابتاً عنها بعد از غسل
و نماز مشغول تلاوت و دعا و طلب مغفرت بجهت مرحومه
مغفوره مذکوره و والدین و آباء و اجداد او و امهات
و اقارب و عشایر او بوده تا غروب آفتاب و بعد از
آن ارض مقدس حرکت و روانه مشعر گردیده بوده

مشعر الحرام

مشعر الحرام نیت بیتوته بعد از نماز واجب نیابتاً عنها
ریک جمره برداشته و تا طلوع فجر کذلک مشغول تلاوت
دعا و طلب مغفرة بجهة مرحومه متوفیه بوده در طلوع
فجر تجدید نیابتاً عنها توقف در او مکان اقدس نموده
و در وقت طلوع آفتاب روانه منا و بوده در آنجا نیابتاً
عنها گوسفند قربانی کرده و تقصیر کرده و محل شده و ریگ
جمره انداخته و در ساعت روانه شهر مکه معظمه زاد‌ها
الله شرفاً و تعظیماً گردیده و از در باب السلام داخل
مسجد الحرام شده و مقابل حجر الاسود ایستاده و نیت طواف
نیابتاً عنها نموده و هفت شوط طواف نساء و نماز
طواف بهمین قصد در مقام ابرهیم بجا آورده و سعی صفا
و مروه بهمین نیت نیابة بجا آورده و بعد از آن مراجعت
بمنا نموده در روز یازدهم و دوازدهم در منا ریگ جمره
انداخته و بعد از آنکه از جمیع این اعمال فارغ گشته
و مناسک حج را بجا آورده روانه مدینه طیبه گردیده و نیابتاً

روحنا فداه آراسته و مزین باد بحرمة محمد و اله الامجاد
فاتحه نسخه مستوفی باب و القاب و ادعیه محرران دفاتر قدر احکام به
تنوعات آثار علوی و تلونات و ضایع سفلی را خلاصه
نولب ان قضا بر فوق مطلع مجموعه آفرینش بسم احکام ثبت
ساخته اند باشاره مستوفی الممالک دیوان ... برافراز
توجیه وجوه بجوه عاقبت محمود مفصلاً رقم نمایند و
مستوفی قلم و معنویت و انتظام بخش کشور معقولات را
در دفترخانه دانش بقوة انامل ادراکات عقلی تنقیح نماید
علمی و عملی میسر باد فاتحه نسخه ضابط و کلانتر همواره لوای بلند والا
نامی در معرکه بر شرو شور روزگار فلک فرسا و آوازه کوس عدل
و احسان بسامع نزدیک و دور بنی نوع انسان رسا باد
فاتحه نسخه ایشیک آقاسی باشی تا ابلق لیل و نهار در عرصه گاه شرق و
غرب عالم امکان در پویه جولانست اشهب تیز گام دولت
و عزت و منعت و افتخار رام رایضان اقبال معاصر
بندگان نعالی معلی جایگاه حشمت و عظمت و اجلال دستگاه
امیر الامراء العظام فلان در جولانگاه خیر و سبقت نکو سیر

مطلق العنان

مطلق العنان باد فاتحه نسخه کلانتر و ضابطه تا طایر زرین
بال این طارم زرنگار نشیمن باشد همواره شاهباز
بلند پرواز عزت در شکارگاه امانی و آمال مظفر و منصور و بعده
در رشته متین دوام عمر گرام مکلل و سبته بیاض عزت و کام
سلامی و اسباب و شعار مانی کشیده و آماده باد قولنامه اجاره
استیجار حج بجهة فردوس باشد و بعد خلاصه این کلمات شرعیة البینات
و واضحة الدلالات مشعر و مخبر بذکر آنست که چون علیا جناب
خدارت و طهارت مرتبت مرحومه مغفوره فلانه بنت
فلان مستطیعه حج بیت الله الحرام بود و چند سال قبل از این
برحمت ایزدی جلّ شانه واصل گردیده و حجة الاسلام در ذمه
مرحومه مغفوره مذبوره بود چون در اینوقت عالیحضرت
رفیع مرتبت فلان زوج فلانه مذکوره عازم سفر خیریت
مکه معظمه بود لهذا بتاریخ یوم الاحد ۱۰ شهر فلان سنه
فلان حاضر گردیده حضرت صلاحیت و تقوی شعار فلان
کس من طوع و رغبت و رضا باجاره شرعیه دلو
نمود را بعالیحضرت زوج و وکیل مرحومه مشار الیها بمبلغ
فلان در حین فلان مبلغ مقبوض در مجلس صیغه لغایه

الحمد که این نیر نعمة الولا خورشید ضیا تمهید تا مرکز درک
درطی منازل حمل و ثور نموده قریب التوجه بیت الشرف
چون لائیست اثر از جهات کابله و تفقدات [illegible]
از خلوات قرب [illegible] فعل ظاهر نگوید بنابر وقوع
مراتب نسیان و مقدمه فراموشی در شرع الفت و عرف
عادت تغافل و تهاون دانسته اند و فراخور امتداد
فراموشی بعلاوه انعام جامع موعودی مقدار [illegible]
سخاوت مآثر التحمید بوده باشد قدری تنباکوی خوش
بو [illegible] سلیقه و طبع مشکل پسند خدام عالی بوده باشد
مستدعی و متوقع است که از مزرعه همت والا [illegible]
طبع عالی فطرت به صیغه انعام صبح و شام داعی
عنایت و عطا فرمایند ارباب معانی و اصحاب سخندانی
گفته اند اگر بیان خواجه حاجت [illegible] از ابر [illegible]
در [illegible] از خواستن [illegible] زیرا که [illegible]
دیباچه مراسله دیگر
استخوان [illegible] اگر [illegible] خواستن
بعد از تبلیغ ادعیه وافیه اجابت قرین و ادای اثنیه [illegible]
صداقت آیین و [illegible] اخلاص و [illegible] مبانی خصوصیت و [illegible]
مشهور

مشهور رای عطوفت اقتضا و مکشوف ضمیر خورشید انجلا
میدارد که بحمد الله المتعال در این اوان سعادت اقران
در ساحت [illegible] بهجت [illegible] گلشن [illegible]
از فیض [illegible] سعود [illegible] مشهور
دیباچه دیگر [illegible]
پیوسته حدایق دولت و اقبال بندگان عالیشان
معلی مکان [illegible] البر والامتنان منبع الجود والاحسان
مستغنی الالقاب والاوصاف سلطانی ذات [illegible] فلان
در ریاض ایالت و عظمت و اجلال با ثمار کام آراسته
بحرمة محمد و آله الامجاد
فاتحه دیگر [illegible]
همواره از نزول موکب
بلند کوکب عالی و بساط حضور خیل و حشم [illegible] محیط [illegible]
و اقبال و متصدی سرادقات عظمت و اجلال بوده [illegible]
صحف منشور ایالت و حشمت بندگان [illegible] رفیع [illegible]
[illegible] امیر الامراء العظام فلان دام اقباله
[illegible] تالیف اکبر پیوسته مدون [illegible]
[illegible] و شوکت [illegible]
سکندر نشان دارا و قیصر [illegible] اقدس [illegible] رفیع

معرکه کارزار فرار اختیار [illegible] از آنها که از دم تیغ سواران
جرار نجات یافته بود [illegible] آتشبار بضرب گلوله [illegible] از
روزگار آنها بر آمده و هر کس از دم گلوله خلاص یافت
بضرب تیغ غازیان نصرت شعار شربت مرگ چشیده
و برخی از آنها که از دم شمشیر غازیان [illegible] خود را بقلعه
رسانیدند در آنجا محصور و غازیان دور آنها را گرفته
و فلان [illegible] جمعیت و طایفه خود [illegible] تیغ [illegible] غازیان
در یک آن واحد تمام آنها را [illegible] بحضور آورده بعد
از آنکه غازیان از جنگ فارغ و سرهای کشتگان و اسیران را
بنظر رسانیدند موازی [illegible] مقتول و [illegible] اسیر [illegible] قلم آمد
و در حالیکه عرصه بر محصورین تنگ [illegible] حالی [illegible]
بود [illegible] فلان وارد حضور [illegible] التماس عفو تقصیر [illegible] فلان
و طایفه او [illegible] آنها را [illegible] بخشیده [illegible] قلعه
بیرون آمده خلعت [illegible] دلجوئی [illegible] اطلاع [illegible]
از این فتح نمایان [illegible] قلم گوید باید از [illegible] خوشوقت
و [illegible] شکر آلهی بجا آورده روز بروز [illegible] حالات
باشند [illegible] بوده باشد بطریق اعلام در آورند باقی
نوشته دیگر
زبده ترقیات شایان و شایسته توفیقات
آبان

آبان مردم دیده وفاداری صفات ناصیه بند مقدار ارجمند
خضر توفیق زلال آثار [illegible] و بهار [illegible]
بخش [illegible] طبع مطبوع [illegible] رضا جوی خاطر
خلق [illegible] غریبان بلاد [illegible] طلب دل
اخلاص [illegible] امصار [illegible] استعداد [illegible]
ساعة القیام و قیام الساعة متکفل [illegible] توفیقات [illegible]
و [illegible] تاییدات سبحانی بوده موفق بتوفیقات [illegible]
کبری فطانت و مؤید بتاییدات [illegible]
باشند [illegible] وجود [illegible] غریبان [illegible]
هرگاه از خواطر عاطر [illegible] وقت قبل از این
طبع همت [illegible]
[illegible] بلاد [illegible] استمالت [illegible]
بجا [illegible]
[illegible] بدون خواهش و تمنا [illegible]
[illegible] قدری [illegible] جامع [illegible] طبع کافور
مزاج [illegible]
حصول حرارت [illegible] و از تاریخ وعده [illegible]





دیباچهٔ مراسله چند لکه بحر قیصر صنع عجون اقمشه گلگون
ثوابت و سیار را در چار سوی بازار چرخ بوقلمون در آورده
دکان مینو نواند مینو متاع وجود و سرمایهٔ بود [illegible]
ارکسیخمن رابطه تار و پود ملایمات زمان در حفظ و حمایت
وجود بود مسند نشین بزم عزت و کامرانی باشند [illegible] رسید دیگر
[illegible] رفیعا منیع الجود والاحسان ذو العز والامتنان [illegible]
چشمهٔ قرة العین فلان الشان بوستان لیلا و نهارا در حصن حصین
آیهٔ شریفهٔ له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله
از سوانحات در حفظ حفیظ قادر تعالی و مهیمن لم یزل و لایزال
باشند حق علیم خبیر و مطلع ما فی الضمیر است [illegible] شوقمندی حضور
موفور السرور [illegible] بودن [illegible]
به مصداق [illegible] ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر
از عهدهٔ تحریر بر تواند بر آمد [illegible] الطاف [illegible]
یافت خدمت فیض [illegible] قریب میسر و مرزوق [illegible]
[illegible] نوشته دیگر [illegible] جمع و خرج
[illegible] در نظر [illegible]

عشق آمیز و عنبر آگین شد خصوصاً در خصوص رفیع...
و عدم ملاقات قلمی و اظهار تأسف فرموده بودند تحول القلوب
بهیدر الی القلب تأسف و تحسر محبان چه حد است عشر از اعشار
و اندکی از بسیار آنکه در حیز تحریر و تقریر آید همان بهتر که
عطف عنان خامه و اختصار نموده محول به وجدان ذهن
سلیم ملازمان نماید شرح حال مشتاقان دل بدل فرموده
این شیوه قاصد و این کار مکتوبست خلاصه اینکه ظاهر شود
خواب بعضی ملازمان تعالی از عدم طالع دوستان بوده و الا اگر
خواب امر سهل جا خیر است این هم سهل است که در طرف شعاع
با داعیان در کمال شفقت میباشد با وجود آنکه محبان در کمال
موضع منتظر مقدم شریف میبود از ضعف طالع چنین
اتفاق افتاده دست مطلب از دامن امید کوتاه کرده
شرف صحبت اتفاق نیفتاده امیدوار از کرم قادر مختار چنان
است مهام آرزوی محبان مشتاقان میسر و مرزوق گردیده یکبار
دیگر شرف ملاقات روزی گرداند تقدیر و وظیفه داعیان است
که همه اوقات خصوص در رمضان اجابت دعوات در فی
درجه عزت و اعتبار ملازمان شما را از درگاه قادر مختار مسئلت

بولن

مباعدت از فیض خدمت لازم المسرت بعینه یمت
و ابیضت عیناه من الحزن میدانست از عبارات شفا
اشارتش استشمام قمیص یوسف حاصل و از روایح
خبرت امتزاج ملازمان مشام جان عنبر آگین
دیوباکو بید همچنانکه بمصداق الکتابت نصف الملاقات
شرف مکالمات معنوی میسر امیدوار از درگاه حضرت
جانست که بر وجه مرغوب شرف ملاقات جلی الکرامات صوری
حضور ملازمان سامی محصل گردد بالنیر و الوصی بعد از تبلیغ
مراسم دعا و ترسید قوافل تمنا مشهود رأی آرای مکشوف
ضمیر منیر مهر ضیا میدارد که ای دیباچه بعرض میرساند خادم قدیم
التهاب اشتیاق و زوال اشعله فراق به حد طاقت صبر
بطار سنه که بجز از آب وصول و دیدار منطفی نتواند شد امیدوار از
قادر لیل و نهار چنانست حالی را که صحبت لازم المسرت عاقبت
روزی و نصیب باشد و الصلاة دیباچه حق علیم و خبیر است
شوق شرف صحبت فیض موهبت بمرتبه ایست که تقریر در
رقم اشتیاق نتواند آمد امیدوار از قادر لیل و نهار چنانست...

صحبت

یارب ابله ده تا بازبینه چشم محبان ز روی حبیبان

در دقیقه خود را در این موالا امعان نموده بودم متوقع است
که تا زمان دریافت صحبت وافی مسرت بزم خواطر دوستان را
بشمع ارسال مراسلجات مکتوب و حقایق حالات خجسته علامات
و ارجاع مهمات منور فرموده باشند آنچه باعث فرح و شادی
اساس بهجت و ابتهاج خواهد بود باقی ایام سعادت فرجام حسب
المرام بکام و صهبای تمکین مدام انجام باد برب العباد
دیباچه دیگر
که اگر خواهد شمه از حکایات اشتیاق و شرذمه
از شکایت فراق بسمت عرض در آید مذاق شیرین لبان
کشور محبت و هوای و چاشنی بخشان شهرستان الفت و اتحاد از
استماع این کلام تلخ و فرجام تلخکام گردد پس همان بهتر که عطف
عنان از این ملول الی باب و اظهار عرض و قوف نموده قلندر
بدریافت ملاقات وافی بهجات سامی نماید چه عهد غیبت
بعید و مدتیست که دیده به دیدار مطالعه ارقام مراسلات
موفقیت علامات محروم و گرفتار سودای نسیم صحیفه...
با برکات یوسف... استشمام روایح آن
ترتاح الملازم الابتهاج و کیفیت حالات موفقیت علامات...

صحبت وافی مسرت فایض گردد عرضه داشت کمترین بندگان
بذروه عرض محرمان انبساط لازم الانبساط عالی و بار یافتگان
محافل ارم مشاکل متعالی میرساند دیباچه عرضه داشت کمترین
بذروه عرض خاک آستان بارگاه عرش اشتباه فلک جاه
اقدس ارفع همایون اعلا میرساند دیباچه در نظر بادی ... بود
گلشن پژمرده خواطر اخلاص ذخایر از وزیدن شمیم عنبر شمیم الطاف
بندگان تعالی که عبارت از صدور رقیمجات عالیه و ارجاع خدمات
اتفاقیه مختصر و ارزان فرموده بودند با نجهه در مقام بهار ... آید
بهار رسیده که بر این عرضه الاخلاص موفق صدارت نظر عنایت
دریغ نفرموده ... قدیم ... بصدور تعلیقجات در خدمات اتفاقیه
سرافراز فرمود منت گذار شدند دیباچه دیگر تیغ فلک ...
و لطایف خامه بدیع الاثمار اعنی ملاطفه موفقیت شعار و مفاد
محبت ... نسبت به داعیان ضمیر ... قلمی و ارسال فرموده بودند
در ساعت سعادت قرین و زمان مسرت آیین رسیده آیینه ...
پوشش حصول مدعا و بزیور تمام آراسته بود بشر فیوضات آن ...
گویید از استشمام رایحه شفقت ملازمان سامی دماغ خواطر داعیان

[illegible]

عبارت پرداز از عهده تحریر تواند آمد لهذا بتکلفات رسمیه نپرداخته یکیت آن را حواله الضمیر مقدس و باطن صفحات احوال مخلصان را بارقام محبت ارتسام مزین و صحایف آمال محبان را بخطوط اقلام مودت فرجام مشرف فرمایند چون طول کلام باعث تصدیع و تضییع اوقات شریف است اختصار نموده بدعا ختم می نماید پیوسته کوکب اقبال از افق طالع ابد طلوع طالع و همای همایون بخت بر فرق سایه گستر باد

نوشته دیگر
در این ایام سعادت فرجام ... رقیمه عنبرین شمیمه عطرفزا ... مشام جان ... قلم ... فیض ... از ظهور ... در ریاض خواطر ... الله تعالی از جمیع ... در حفظ و امان ...

محبان و مخلصان مودت نشان را با نهدام قوایم نسیان مستحکم ... و بمکاتیبات دلپذیر و رشحات اقلام عطا ... صحایف ضمایر محبان ... از غبار ... کوثر ... و نقوش و زیور محبت مجلی و بلمعات مودت متجلی دارند همواره ذات ... از آفات الجلال محفوظ و از عین الکمال ... و محروس باد

دیباچه
مخلص حقیقی ... بعد از وضیفه عرض اخلاص مندی مشهود رای انور ... تعقیبه ... طریق اخلاص مندی و حفظ الغیب ... زمان ... تقصیر ...

دیباچه
بذروه عرض مقدس ... ضمیر ... شعاع ... ذرات خیال ... تاریخ ... از فیض حضور ... الی الان بدعاگوئی دوام عمر و دولت و ازدیاد جاه و منزلت ... و چون از شایبه ریب و ریا مبراست امید که قرین آمین ... علا علا ... قریب بشرف خدمت لازم ... عالی ... مرزوق ...

دیباچه دیگر
امید که ... از محبت ...

متمنان ... مسند نشین محفل عزت ... محمد و آله بعد از تبلیغ مراسل دعا و ... قوافل ... شاهد ... میگوید اگر چه ... در مقام ... مکان ... شریف ... حدا ... قلم و زبان از تحریر ... قاصر ... فیض شرف صحبت ... بیان ... جان ... رقم اشتیاق تواند کرد امید ... شرف ملاقات ... قریب بشرف ... مخلص ... خود را با رجاع خدمات ... تعلیقه جات ... انشاء الله تعالی ... بتقدیم رسانیده شود ... فرجام مخلد ... ایام

نوشته دیگر
بعرض میرساند مخلص ... فلان ... فیروز ... خواطر اخلاص ... احوال ... حقیقت ... رقیمه شریف ... فیض وصول ... مطالعه ... فایز ... از الام ایام

پرتو خورشید عالم آرا ... ذات ... آن ... فیوضات ... و کام متمنیات ... ملاقات ... حلاوت یابی ... در حفظ حمایت حضرت ...

نوشته دیگر
بعرض مقدس عالی ... همواره ... خلوص ... برمیان جان بسته ... ادعیه ... در جمیع اوقات خصوص در مظان استجابت دعا ... امید ... چون از شایبه ریا مبرا و بحلیه صدق و اخلاص محلی است امید ... بهدف اجابت مقرون ... ذات بابرکات آن مخدوم ... احسان و انعام بر خواص و عوام مخصوص ... این فضیلت ... خلود ... چنانچه ... آرزومندی و تقریر ... و ... آن است که ... کلک سحر طراز ...

نوشته دیگر عالیجناب رفیع مکان منبع الجود و الاحسان کثیر البر
و الامتنان مؤالف توامان مستغنی الصفات سلطان الکتاب
اخا کامکارا انشاء الله تعالی در عین صحت و کمال عافیت
بوده بر وفق تمنای احباب بحصول مطالب دارین کامیاب شده
بمنه و جوده بعد از تشیید مبانی مؤالفت اتحاد و تاسیس اساس
محبت و ولا مشهود ضمیر منیر موالات بنیاد میساید [illegible]
حاضر احقاق حالات خیریت علامات حوامل غیبت و محبت نظیر
بطریق تو بخت و [illegible] همواره مستقیم جویای احوال خیریت
میباشد و در روز [illegible] فلان کماشته سرکار از مشهد [illegible]
شریف [illegible] شوق [illegible] رسید و بمقتضای مراسم [illegible]
معروضه جات خود از [illegible] خاطر [illegible]
بزم ضمیر اشفاق تخمیر ساخته و بجواب [illegible] جانب [illegible]
حاصل نموده است مخدوم من [illegible] سوای [illegible] مخلصان
دیگر [illegible] اشفاق ملازمان سامی را [illegible]
خود بدرجه نهایت میداند مستدعی [illegible] همواره بخلاف
ما مضی ابتغلام [illegible] سلامت ذات خجسته صفات و ارجاع

خدمات

خدمات سرافراز فرمایند همه آینه در تعدیم شرایط
بندگی بظهور خواهد رسید ایام لطف مستدام باد دعاء
نوشته دیگر همواره گلزار همیشه بهار خلت و گلبن نیاز
الفت از رشحات عموم مواهب [illegible] سبز و ریان [illegible]
از صرصر خزان حرمان محروس باد بعد از کلدسته [illegible]
دعوات صالحات بطریقه دوستان راسخ الولاء
چهره گشای شاهد مدعا میگرداند نوشته دیگر گرامی [illegible]
بر صنوف محبت و فرح بخش صحیفه سامی مشتمل بر الوف
عاطفت از جانب خدام فلک مقام ذوی العز و الاحترام
سعادت فرجام کریم الاخلاق عمیم الاشفاق فلان از
[illegible] شرف و درجه عزت بوصیغه [illegible] محبت از عالم غیب
بجام [illegible] جلوه [illegible] و از مطالعه [illegible]
تمام مالا کلام [illegible] و از ینبوع [illegible] شربت [illegible]
جام [illegible] جمشید و از اسرار [illegible] شرط [illegible]
مترصد است [illegible] قانون [illegible] دولت
[illegible] مرتبه دیگر بدین مرتبه [illegible]
[illegible]

خیریت و وصول اخبار صحت و سلامت ذات والا
صفات خود رسند [illegible] لهذا اعطاف عنان قلم را
بصوب معطوف داشته [illegible]
کرمت [illegible] صدا آشنای المؤمن مرآت المؤمن
از مجاری اخلاص [illegible] الفت آن عزیز القدر
اما خواطر شوق [illegible] همین قدر اکتفا نموده [illegible]
وصول [illegible] کاغذ [illegible] عبارة اخری اخبار
صحت و سلامتی [illegible] میباشد در حضور
موفور السرور نه چنین [illegible] مخدوم
حقیقی [illegible] از اشغال ضروری حاصل کرده [illegible] از
اوقات صرف [illegible] [illegible] فرمایند نمیداند [illegible]
قبله کا مصداق حقیقت انطباق یقولون ما لا یفعلون را
[illegible] خاطر شریف [illegible] دیر [illegible]
[illegible] بزم حضور [illegible] متوقع است [illegible]
بخلاف سابق طریقه سلوک مسلوک داشته [illegible]

بارجاع

بارجاع خدمات و مهمات [illegible]
نوشته دیگر عالیقدر رفیع مقدار الاعتبار [illegible]
[illegible] انشاء الله تعالی [illegible]
محامد و محاسن [illegible] مطالب [illegible]
داعیان دولت [illegible] صادق الولا کامروا [illegible]
دارین و مقضی المرام نشاتین باشند بعد از تشیید مبانی
خلوص عقیدت و حسن اراده [illegible]
صحیفه [illegible] در این وقت فلان [illegible] برسم [illegible]
[illegible] خدمت لازم السعادة [illegible]
قبول [illegible] نظر عاطفت اثر [illegible]
و معارف [illegible] قلیل البضاعه منظور
و از کوشش خاطر فیض [illegible] نفرمایند و در عالم
یگانگی و اخلاص صمیمی قلبی [illegible]
دور منظور نداشته مهمات و خدمات [illegible]
و شامل احوال [illegible] بمقام اعلام [illegible]
که بعون الله تعالی برغم [illegible] لوازم اخلاص [illegible]
بمنصه ظهور رسد [illegible] ایام [illegible]

کرامی‌نامه‌ بمرتبه‌ ایست که نقش پذیر رقم اشتیاق تواند
اینه عنبرین و غبار کدورت و صحبت گشت و
انتظار گردیده بحضور موفور السرور خوشحالی
منشی غبار آیینه خیمت آسوده خواطر و فارغ البال گردید
خداوند سبحانه و تعالی شاهد حال و مؤید بمقال است
که از منشی خدمت فیض موهبت مفارقت
نموده الی الان لحظه از یاد آن زمان بهجت غافل نبوده
از غایت وجد و جان در دل شکر آن گشته
و علی الدوام سلامتی و استقامت مزاج شریف از درگاه
صمد لطیف سایل و آتش هجران فراق در کانون سینه
این مشتاق بحدی مشتعل گردیده که طاقت او بغیر از
دیدار نتوان نمود خصوصاً در این اوان که مخلص
نشان را بدریافت حضور موفور السرور احضار
فرموده‌اند و بتقریب بعضی از امورات ضروریه مانع
سر راه اشتیاق گردید این را از ضعف طالع و بخت
گشته می‌داند چنانچه حسب الفرمان چند یوم دیگر
لازم المسرت سرافراز خواهد شد پیوسته متوقع بعنایت

اعلام

اعلام میرود در تقدیم اولوازم سعی فرمایش بعد مرآت
دیباچه بنده قدیم و مشتاق ملاقات کرام بعد از
تاسیس اساس بیت‌جهت لوح نگار صفحه صحیفه مدعا گردد
دیباچه بلوح حبیب سروری و ولا تا لو ندیم بر مراد جلد بند
همواره ذات سلیمان حشمت بود در ملکات از جمیع
وکاف آفات در ظل حراست حضرت واهب العطیات
و فیض ملاقات فایض البرکات اهم مطالب صوری
و معنوی است نوشته دیگر
اگرچه در ظاهر که صورت ملاقات بعید عهد است لعبید غبار
دوری روزگار مهجور دیده دوستان را خیره و آیینه
خواطر دوستداران را تیره ساخته اما از آنجا که ارتباط
روحانی را کیفیت ایست که ایتلاف جانی بر کیفیت آن
ثمر فزاید مشتاقان عالم معنی را رشته ایتلاف و ارتباط
بنحوی محکم است که مباعدت اتفاقی صوری انصراف
در او نمی‌نماید نهایت از آنجا که شوق آتش مزاج
بغیر از بدل تحلل انتها که عبارت از استعلام

ضمیران موافق بود در ساعتی که نسیم امید غبار ز گرد
آیینه سینه زنگ بسته و در لحظه که نکهت شمیم ریاحین
دماغ پریشان را از استشمام شامه مقصود معطر دارد
سمت وصول یافته از مطالعه او دیده جان را چه آمده
بینایی و توتیای روشنایی رسانیده از شرح کلمات
با بهر کاتش کلید ابواب فتوحات جهانی بدست
در آمد و بنظاره سطور دلنشین دامن مطالب
بچنگ افتاده پیوسته تفقد احوال بازماندگان
مرحله شاهکار و سرگشتگان بادیه کم‌نامی را علاوه اعلام
نیکو فرجام بخت آنجام خسته خواطر عاطردیار مقاطر را
از توجه مخلصان قدیم و دلخواهان صمیم سرداران مصدع
اوقات فرخنده ساعات شدند بیش از این سبب آنکه
آنکه مهر یانی روشن‌بخش زمین و زمان است زلال گوهر
مجاهد از چشمه سار دهن و زبان چه‌باشد بیان گلشن روزگار
روان باد بحمد و آله الامجاد نوشته دیگر
مخلص بلا اشتباه تحریر عرض می‌نماید و تقریر مراتب اخلاص
و یگانگی نگارد فلان که حضور اندکی خواطر اسیر می‌باشد که این

سمو القدر

سمو القدر والمکان عالیحضرت رفیع مرتبت متعالی المنزلت مستغنی
الصفات فلان ضعیف قدر و مرکوز اندر شوق خدمت
ذی السعادت سعی و مرزوق از خدمت لازم المسرت کرام
بمرتبه ایست که هرچند مجملاً از مفصل و مختصر از مطول
بقواعد و اصول الا در متن و حاشیه این عریضه شرح
مفتاح قلم از بیان و قاصر و مصباح زبان از وصف
او عاجز لهذا شاهد قلب صافی را کافی دانسته باظهار
او پرداخته مفاوضه سامی و مراسله گرامی مخلص را از
ابلاغ و ارسال آن یاد و شاد فرموده‌اند بمطالعه آن سرافراز
گردید از ظهور صحت مندی ذات فایض البرکات کمال مسرت
و انبساط روی نمود چمن چمن گل نشاط در ریاض خاطر
شکفت اظهار تاکید خصوص فلان نموده بودند دیباچه
هم اسلام مسوله در ساعت اخلاص خطاب از هر جانب
مستفسر و جویای احوال خیریت شمول بوده پرتو در فواز
چهره مقصود گشوده دیباچه بعد از رسید قواعد دعا که شیوه
مخلصان بی‌ریاست بر لوح اتمام رقم گذارد نوشته دیگر
که اولاً شوق بدریافت شرف ملازمت ملازمان کرام

شوکت و اجلال لکّه از فیض وجود حسن آبادی جهان
نمونهٔ ارم ذات العماد است و کف بخشش وجود ش التی
لم یخلق مثلها فی البلاد از نسیم سحایب شجار سخا بین
همیشه بارور است و از شمیم عطا بخش گلستان عطا و کرم معطر
از دست عطا بخش لآلی بار در و گوهر و از همت والا بخش
معدن طلا خاک سر به سر و جویبار سخایش اصلها ثابت
و فرعها فی السماء و نخل برومند عطا بخش شجرة تخرج من
طور سیناء فروغ مشاعل کمالش کالشمس فی رابعة
النهار و ارتفاع قصور حد بقعه جنات تجری من تحتها
الانهار اعزّ اعظم خوانین زمان و اکرم خواقین دوران
زبدة النجباء العظام و قدوة الامراء الکرام المتمکن لا
المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه السلام جهان
چون صدق اعتقاد این درویش این برایشان حال
مستمند و امیدوار که پیوسته تضرع و ابتهال بر جناب
مجدانشان شکر الرحمن شانه بجا آورده مشتغلست قلم شکسته رقم
عرض حال خود را بجا که بار امکن کوکب سپهر دولت و اقبال
پناه باستان اوبار کلاه خلایق پناه سنده کاعقده عالم

ازراحم

ازراحم بجد و قیاس نیکاکاتعالی جناب آفتاب عنایت
لطف و مرحمت مند کاتعالی از سمت الرأس اوطالع و
مصداق صدق انطاق مثل نوره کمشکوة فیها مصباح
المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة
مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة از مطلع انوار او
سپهر اقتدار بر این ذره بمقدار لامع کوئیه فرمایند
و طلبا لمرضاة الله اعانت بر جگر فرسوده نمایند در یوم لا ینفع مال
و لا بنون از زمرهٔ اعانت کنندگان طالبان علم
آیه وافی هدایه اولئک لهم مغفرة و اجر عظیم در شان
ایشان لسنت محسوب و محشور و بفحوای ان الله لا یضیع اجر
المحسنین مثاب و ماجور خواهند بود چنین واجب بود جسارت
بعرض نمود الباقی امره العالی مطاع از کرمان خواجه رکابه نیع
نوشته دیگر
زابر بارانش زرد بادر زکات زند خواص
داعی اخلاص آیین بعرض میرساند ملاطفه کرامی و
افزا نامچه ساطع نوار ریاض دکنشابس حنیم مرنبان
رونق صبح صادق و شگفتگی افزای گلستان خاطر

فرمان فرمای روز محشر و حاکم بالانفراد او عرض کنی
بمنطوق الملک یومئذ لله یحکم بینهم فالذین امنوا
و عملوا الصالحات فی جنات النعیم او سرور اهل
ایمان و عبث افتخار فرقه صالحان را بوعده کاان
لم یخبر الذین امنوا و عملوا الصالحات جنات
تجری من تحتها الانهار در وسط حقیق بهشت عنبر
زرین خشت خود جا داده و از فضل و کرم لا تعد و
لا تحصی و انعام و احسان بی حد و انتها مخاطب بامر کلوا
و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون گردانیده مضمون متکئین
علی سرر مصفوفة و زوجناهم بحور عین مفتخر و سرافراز
فرموده و بازمند کانرا عمر طویل و اجر جزیل و صبر جمیل
کرامت فرموده الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا
لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم
و اولئک هم المفلحون بنمودار خامه مشکین جا
امیدوار عفو است پیوسته تا زمان شرف ادراک فیض
خدمت وافی مرتبت خدمات لایق را مفوض و مرجوع

وبنده

وبنده اخلاص کیش را بصدور تعلیقه جات و ارسال
مراسلات مفتخر و سرافراز فرمایند عریضه بمرکان و
که چون همت بر این بنده در تحصیل دانش مشغول و مفتخر
حدیث شریف لو علم الناس ما فی طلب العلم لطلبوه
و لو بسفک المهج و غوض اللجج در مراتب عرض رسیده چنانکه
از کون چرخ و از کون دنیا ملا تجارد مرجان لذت نهایت
و استبصار است در انخصوص برحست تقبل فرود و همچنان هر
کو لب بود بما ابر خود را گفت بر تو بام آسمانه نور گردد
خواقین زمان و مهتر خوانین دوران غلغله اورنگ
جهان فرهنگ ایالت و سرور زمینه منشی عدالت و دلو
گستر مهر سپهر عظمت و اقتدار و اختر برج جلالت و اعتبار
زینت بخش محافل حشمت و شهریاری و آرایش مجالس سلطنت
و بزرگواری سلاله دودمان مصطفوی و نخل برومند
ریاض مرتضوی آفتاب عالمتاب آسمان سیادت و نزاهت
تابنده فلک نجابت معدن جود و فضیلت و مرکز دایره

میشود الحمد ... روز ... درکلی چشم غم ... برادری
دلجویش میدید در حسرت دیدار از گریه سفید و دلی
که عهد از خود نیکویش شاد مان میکرد از جان نا امید
گشته در کشش مراد مرکل وصیت میکرد اشتم هزار خار
حسرت بر دلم خلید و از بزم تصیب ساغر نشاط
که بر لب گذاشتم صد هزار قطره خون دل بر دامنم چکید
شر میکند که زغمت میکند، شرار آه ما زانجم فغان ما ز افلاک
گر از تو ... از تو نهان رشحه میرز تیغ کین ... رگ جان ما ... حسرت
ور از پی تو تازم سمند جا بعدم، سرم ز دست اجلی ... بر ... ن
بار چنین مصداق صدق انطاق کل نفس ذائقة الموت
هر ذیجوه را شربت ناخوشگوار مرگ چشیدنی و درخت
زندگی از دنیای فانی ابرا با فی کشیدنیست در چمن زندگانی
کدام سرو قد برافراخته که از اجلش از پا نیفتاده تخت
و کدام ذیحیات ظاهر کوه شرف بر درش تخت شیشه
قدان نوجوان قامت نازنینشان زر زرخاک خاک
محض و محض خاک گردید و چه رعنا قامتان زیبا خرام

رضوان مکان طوبی آشیان المغفور المبرور طاب ثراه
وجعل الجنة مثواه که دل اخلاص منزل ما از الام منیت
واسقام غموم مصیبت در عین شکستگی جاگیر و کالبد
ضعیف ما از روح حیوانی خالی ساخت مرارت شربت
جانگزا این خبر محنت اثر و شدت الم این نداء غم پرور
بحدیست که شطری از آنرا در این مختصر اظهار و شعار
توان نمود و محنت شدت انتمام عظمی و مصیبت کبری
زیاده بر آن که مفاتیح اقلام ارلوت فتح جام و مقالید زبان
صداقت ادا ... عقده از رشته شرح اندکی از
بسیار آن توانند گشود ستیزه گر فلک از فساد وجود تو دلو
نفاق پیشه سپهر از کینه ذات فرخ، امر از شربت بیلو جرعه دلو
که تا قیامت هم از مرگ تو خواهد ذوق، بجلال الله تعالی عبارات مصیبت
بنوعی جهان را در نظر ما تیره و تار گردانید چراغ شبستان
ضمیر ارلوت تحمیر از عدم روشنی بی نور و دیده رسید
از اشک ریزی از انتمام غم فرسای کورا است زبان ناطقه از
شمه

شمه از ایمقدمات حسرت ملک الم ملال و در وجه غم رسیده
محزون بی وجود شریف آنحضرت مکنون در معرض فنا و زوال
میر افضل ... یار آن جانی، حریبی یاران غم آورد شیرمانی
جفا گستر چون وفا کیش تن چنیم، بر نشانها بس آکر ... تنها
چو خا ... گشت بزم از غم ... رفیقان جملگی رفتند یاران
همانا ... از یار ... سحر گل اشگفته یار آن نیاید
بهار ... از دل ... غنچه در عشق گل ... نمو ید
نخندد ... غنچه ... از غم ... گل ... بلبل خواطر ...
جهان ... یکار ... رفت بغم ما ندیم ... رفت
دریغ از ... لشکر غموم افسوس از ... بجا ... غموم
افغان از ... جدائی واه از ... غم ...
فرید ... سقام ... ود ... از ...
حرمان ... صبت علی مصائب لو انها، صبت علی الایام
صرن لیالیا، دختر ... همیشه در دامن لطفش محکم بود
اکنون از غم مصیبتش ... بر دل ... طوق ...

که جسم نازکش ... ملک غلطیده، هر کس آید بجهان
اهل فنا خواهد بود، آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود
کل شیء هالک الا وجهه انشاء الله تعالی جناب غافر الخطیات
و ماحی السیئات بمضمون ان ربک واسع المغفرة
آنرا از الطاف بیکران و رحمت بی پایان عفو فرماید
ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و بشر المؤمنین الذین
یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا بشارت نیف
وادخلنا فی رحمتنا انه من الصالحین روح پر فتوح
آنرا از نسایم رحمتهای غیر متناهیه رحیم عز و جل
و رحمن لم یزل شاد و مروح و مسرور فرماید
و در عرصه گاه قیامت متحیران مناهج نجات را
راه بر محافل نجح عمل صالح نجسته و زارعین کشت بازار
عمر را شاهد نیکو سیر یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر
محضرا منظور نظر و مشهود بصر آید بمصداق من جاء
بالحسنة فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون

... اگر از احوال این بنده

عقیدت شعار استفسار فرمایند شرح حسب کیفیت و

احوال متوالی انتقالات بی عز زمام من و این سبب

عجب طار روز افزا که نهد در شمار عمر باز رحباب اقدس

احدیت جلت شانه شما است و کفر است شهید احوال همواره

این بنده قدیم به دعا گوئی دوام عمر و دولت و بقا جاه

و منزلت آن صاحب قیام و اقدام دارد و این شغل را

واجب شمرده و چیزی از شایبه ریب و ریا مبرا و از لوث

خلاف و نفاق معرا است امید که ظهور آن را و بوه

فیوما عامر روزگار فرخنده آثار او و الا تبار که بهر روز بروز

مرتقی اعلا مدارج دولت و اقبال و صاعد مصاعد شوکت

و حشمت و عظمت و اجلال باشند بالنبی و آله الامجاد باری

هر گاه خواسته باشند که شمه ای از بی اختیاری اشک مفارقت و

اندازه جنون مهاجرت را عرض نمایند به چه کیفیت تاراج کرد

متاع صبر و قرار و یغمای نقد شکیبائی و اضطراب زند خامه از

تحریر و ناطقه از تقریر عاجز آید تا بکی شرح توان داد

قصه شوق حیدر ایست پایان نیست چون حصول این ...

از حیز قدرت و حوصله و استطاعت این بی بضاعت

بیرون است لهذا قدم از ساحت اطناب کشیده رجوع ...

ذهن سلیم و طبع مدرک مستقیم آن مخدوم نماید ...

از قلم شکسته از اشتغال ... فاتحه بنویسم چه حرف ...

دیده رمد رسیده از دیدار فایض الانوار آن مخدوم

منور گردد و خداوند ما را طریق ... امید است

که آسان کند ... و صب شده ... تصیقل

عنایات و التفات بمفتاح عبارات بلاغت آیات

محتوی بر استقامت ذات با برکات از ثمرات ضمیر

دور افتادگان محفل حضور علی الخصوص ... و از ابواب

خاطر شکستگان باز کشاید بعد ... فقیر الا انجام

او دانند مرجع ... بتقدیم رساند

تعزیت نامه

که از وقوع قضیه ناگهانی که از استماع خبر وحشت اثر

مصیبت پرداز فوت عالیجناب مقدس القاب فضیلت

مآب ... قدوة الصالحین و زین العابدین فخر

الازکیاء و المتوسمین ذی النفس السلیم و الخلق العظیم

مشغول آنکه فراز و جنون مسعود نوبه و غیب در میدان

احوال متوجه نشیب و فراز و تجدد ناخوش ... از

جوه شکسته شده و در رهگذر رد و جان شکسته بود

جناب باری ... رفع نهایت منور ... ضعف

باقی و ضعف ... و قلب در بزم جان ... و باوجود

این در ... و پیوسته در ... خاطر نا ...

گهر فراز ... همین ... دوست ... گهر

تسخیر اموال قارون همین برگذشت ... در ...

انشاء الله تعالی جناب مسبب الاسباب عواقب امور ...

مبدل گرداند و بعلاقه آنها ... خواطر ...

از ... محروم و خواطر ... از ... فرقت

مهموم و مغموم است و آتش اشتیاق در جان ...

و نایره فراق ... خاکستر نموده با آه و فغان ...

و ناله و افغان همدم ... شده ... از دست فراق

فریاد آه اگر ... بکنم ... فغان

که ... سخن مختصر قلم را و زبان شوق

که شرح شوق گوید همواره خدمات را اعلام فرمایند

نوشته دیگر

بعرض میرساند که از تاریخ حرمان از فیض صحبت

سعادت نشان او مخدوم عظام کرام الی الآن ...

النهار ... اخلاص و جوش گل گلستان اختصاص است

نایره حرمان در کانون دل مشتاقان بتجدد اشتعال یافته

که اگر از رشحات سحاب اقلام گوهر بار تسکین نیابد

وجود ... مخلص ... نخواهد نمود و اگر قطرات

امطار کلک ... آتش شوق ... هجران ... در

آتشکده سینه مشتاقان شعله افروز است ... بسیار بود

در کشت زار ... این عقیده ... از سر سبز ...

گل ... از سموم مفارقت ... رسیده ...

قلم ... آبیاری ... محروم از ... خواهد

نهال حیات ... از آسیب خزان مهاجرت ...

و ... از ... دوات ... که عبدالمولی ... در

و بیماران مرض مهجوری و علیلان ... از دم مسیحا ...

الازکیاء و المتوسمین ذی النفس السلیم و الخلق العظیم

موجب نهایت مسرت و کمال بهجت گردید لکن ایام مفارقت
بخدان لحظه زبانه نائره دل بود و نور برق خطاب روشن گه
دل ایام هواجر روزگار وجدان در کلبه جگر سوز لکن کار
کو جلوه ابر کتاب مشکین نقاب سیرات که در بارانش
کتابت کی تواند دل او بیقرار انتها سحاب جنان کی تسکین دید محتاج
لیکن در مذاق این تشنه زلال وصل مصدق صدق
المراسلة نصف المواصلة بود اوقات خوش و وقت ناکرده
امید که همیشه این شیوه مرضیه را مرعی داشته مخلصان منظور
مخالصت انگیز داشته باشند و تا هنگام دریافت خدمت لازم
المسرت همواره بارقام رقیمه جات و نگارش حالات خیریت علامات
شاد فرمایند

دیباچه هرگاه بر خاطر از کمال نسیان تقدیم
نیافته بر هدف استفسار حالات مخلصان نشسته

دیباچه هرگاه عنان اشفاق بجانب این در تموج آمده خورشید
خواطر عاطر را در مقام استفسار گذارش این ذره بیمقدار
داشته باشند الحمد لله والمنه چراغ حیات بی ثبات در
فانوس جسم افگار باقی و پایدار و دوام مدیحه موجب غبار زدایی
خواطر اشفاق مظاهر بوده باشد صورت وقوع نمیداند سوای

محروم از فیض صحبت ذوی البهجت انشاء الله آنهم باحسن وجه بر آمده گردد

دیباچه دیگر که در اشرف زمان و ایمن اوقات نزد فرط العطر قیمه
کریمه عنبرین شمیمه گرامی مشرف گردید چنانچه در بستان عندلیب

نوشته دیگر سراسر کوه و صحرا از مباعدت و مرحله نورد
سران باسران مهاجرت لبریز فیض عالم گردید و از جمله
شده در قلب ضعیف و تن خسته و از کثرت صدمه مرض
ناصبور بدن نحیف و دل شکسته و چندین احوال
گونه امراض روحانی و جسمانی گسسته بود طوطی خوش
الحان و تذرو باغ جنان اعنی رقیمه کریمه فصاحت
ترجمان و وثیقه انیقه بلاغت نشان شفا بخش
خواطر بیمار و مرهم نه جراحات قلب افگار گردید الحمد لله
تمام شیرین و روا پاشی در مذاق جان حلاوت گستر
انگبین رسانید بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید
از یار آشنا سخن آشنا شنید چنانچه حالت استا اختلال
جوانب چه شرح دهم در این بلا بحجت مخلص صداقت
خصائص چه باید نوشت مدتها عیش گرفته بر محل اتفاق

اخبار بهجت آثار مژده صحتمندی ذات کامل الصفات خجسته
علامات ملازمان عالی گوش گردید بابلاغ تعلیقه و پیام خواطر حق
مظاهر را مسرور و نفر ممنون نمود از آنجا که مکنون این اخلاص
همیشه اوقات مراتب اخلاص کثیر خود را بر آئینه ضمیر
الطاف تخمیر منطبع و منعکس ساخته لهذا در اینوقت که حامل
عریضه روانه آن صوب و شرفیاب خدمت سعادت انتساب
میگردید بتحریر این ذریعه الخلوص مبادرت نمود مترصد است
همواره الخلوص دیرین و محبت صداقت آئین را باسال رقیمه
جات و ارجاع خدمات منت گذار گردیده باشند در شرایط
تقدیم او لازمه بندگی بعمل آمده صورت پذیر گرداند الباقی

نوشته دیگر سلام علیکم والعهود بحالها فقد بلغ الالتماس
فی حضرة کمالاته اشتیاقم بوصف نگنجد چنانچه بر ضمیر منیر
مخلص بر جاده مخالصت مستقیم بر لوح عرض مشتاق
اولا مطلب اصلی و مقصد کلی برکات ذات با برکات کثیر الصفات
عالیجناب مخدوم دام ظله امید که بوضع فیض جلوه حدیقه
ابصار بصیرت و در حدیقه گلزار حقیقت لا ینقطع از سحاب
سحاب فیوضات سبحانی و نسایم الطاف منانی تا زمان قیام

برب العباد بعد از تحفه دعا که از زبان بیرون ضمیر
انجلا میدارد هر گاه خاطر دوست دیرینه را جوی جانی
دل از فراق و محنت دوری که شعله اشتیاق باشد اندوخته
نه بجدیست که از او مقدور خامه مکسور اللسان تواند باشد
حدیث شوق همین است و ختم نمود حقا که حقا از آنچه
کوشش گنج رفتار دست مواصلت بدامن جان
ز اطراف آب و هوا و نه گوشه کنار انور و صفای فرخ
دل اخلاص منزل برنگ تمام در مسلک انتظار نشسته
و علی الدوام از حقیقت مشکلات مینماید در رقابه تعلقات

من اخوان انعامه نعمته و صالکم و کاهیز بخواطر خطوط
مینموده لقد طال عهد الفراق کما کان الملاقات لم یلحق
رقیمه نامه نامی و مفاوضه گرامی برنگ آمیز کلک بدایع
قرین رشک افزای فردوس برین و غیرت افزای نگار
چین گردیده آوری مخلص ارسال فرمود بوده کالوحی المنزل

رباعی من نا حیة الوصل هبت نفحاتنا وارتاح فوادنا بنشر الفوحات
در دلم از جرات لب میرم آمد ز سحاب لطف جانان رحمات
از آنجا که هر فقره اش در برنگ هموار در گوهر عالم قید ارجمند

الارکیه والمتوطنین در النفس السلیم و الخلق العظیم

لمیت سعادت و خنگ کرامت ذات سعادت
صفات در زیر ران وجود آماده و آماده همواره در جهت
حصول تمنیات در جولان بر بعد از جولان کبر
توسن دعا مشهور مهر ضیا میدانم مخلص
در اصطبل تعلق ابتر بود مشکین کاکل عنبرین دم
خیزران قلم آهنین سم در حجله طویله عروس زیبا رفتار
وردو میان قبیله لیلی و شر دلجو در هنگام جلوه برق
عفریت خوی در مضمار بود و در از برق خاطف
جهنده تر و در میدان جولان کبر از ریح عاطف
رونده تر آهوی ختا در پیش خط و خالش خجل و عنبرین
مویان خلخ و نعمانی از رشک دم و یالش خونین
دل کاسه سمش خاک در کاسه سنگ خارا نموده
شکنج دمش دام در راه صید دلها کشیده او برزده
دیوا پیکر و او برزده منظر منظور دقت از زیبائی
کوید محاسن صوری آنرا دیده بود بعد از ورود دارالعلم
دلربا

دلربائی کریمان کبر حرف جهش از جام جم کند تراست یا از حجله
پریوشان زنگار صنم علامت زلف لیلی از رشک لاشه دریغ
تاب آب و جهره شیرین از بیاض صباحش در نقاب
لعل دلبران از دهان میمش خونین جگر و درج دندان
حوروشان از دندانه سینش صدف قیمت لی گوهر والای
چون یوسف کنعان از شرم مصریان بر خیز است و کوش
چشم زلیخا در حلقه چشمه نشش اسیر چیز از جبینش لمعات
بر روانوار الطاف و مرحمت بنده کما لعالی نسبت بمخلص ساطع
بود موجب شکفتگی جان جعفر در کلزار خواطر عندلیب آسمانی
مترنم با نغمات کوید منزه که با نغم کوش مقید بار آفتی نامه از
نکهت مشک معنبر بخوبی تجدید آنست از نفخه خرانجمن مشک بود ابر و دوم
کاسمان تا خرمنه نوش خار بهار است کی بود رب با هم دو
با بوسن تیغ بیعمام خود ها از نامه ات بسیار است بخصوص افلاک
نوشته دیگر بشرف عرض مقدس عالی میرساند که تعلقه رفیعه
آفتاب طلیعه از فرط الطاف و بنده نوازی با فتخار و سر افراز
مخلص ارادت قرین و بنده صداقت آیین قلمدار سامی فرموده

بود در ساعتی خرم و زمانی مکرم که سعد اکبر از آن کسب سعادت مینموده
فیض وصول و شرف حصول ارزانی بود مکشوف ضمیر منیر صدق آثار بر
جانان رسید بر سر مور ضعیف مرغ سلیمان رسید چون
مشعر بر استقامت مزاج وهاج کثیر الابتهاج ملازمان عالی بود
غیر النهایه مسرور و شعوف کردید و از این نعمت عظمی و موهبت
کبری شکر گذار رفاه و همت بجا آورد و جبین مدلجی بود چشم تمنا را
چنین ستاره سحری در شام هر لحظه انتظار خط در نظر داشته هر بار
قطعه خط الحق صحیفه حروفاتش کانها لؤلؤ مکنون و از رفعت
قوت کلماتش این مقلد زبان ضعیف و محزون و از حیرت
نظم عباراتش خطابه قوت آب حیوان در چشمه ظلمات
و حلاوت تراکیبش رونق بازار مصریان شکسته و الفاظ
خطوط مشکبارش رشک عنبرین مویان چین و کشمیر و از
حسن ترتیب سطورش یوسف مصر شرمسار و خجل بود
مشرف و از نور جمال کلماتش چشم دل روشن ساخت بخصوص
نوشته دیگر بعرض میرساند که از زمانی محروم از فیض خدمت
لازم المسرت الآن مخطط نصیب والد و ولد کرده

دست اجل عنان کبر او کوید را بضرب قضای مستعجل عنان
او را بجانب سفر عدم کشیده در شربت اجل فلان
که صاحب اصطبل است و با آن عروس حمیده طویله بود
نوشته دیگر جعفر بیک تبعرض عالی میرساند که در ساعتی فیروز و زمانی بهجت اندوز
چشم صبح نوروز حواس اخلاص اساس از شش جهت چشم
در راه انتظار بود همه همایون فال مشکین پر و بال خط و خال
اعنی تعلیقه رفیعه لازم الاطاعه بهجت افزای حرر قمرز کلک
نمشیان عطا بود نشان که دیده بود و مصحوب فلان غرابت فرموده
بود بمضمون النبی القی الی کتاب کریم جلوه ظهور ارزانی
داشته عبارات ملاطفت بنیانش مانند اعضای بتان
جبین روح بخش و نازنین و حروفات مو الفت
آیاتش چون سخنان سیمبران لب نغز شیرین و دلنشین
الفش خوش قامت تر از سرو قد کلبن زیبا نگار و یا شین
صفا تر از صفای بناگوش شاهد کلیمه رخسار نازنینی
بیهمتایش دید دلبری بی نظیر و شمار بجای غیر شبیه لب نقطه

نکهت
بخشیده از مطالعهٔ مضامین دلنشین و ملاحظهٔ دُرج دُرر قند وار
شیرین مشحون بر سلامتی ذات اشفاق صفات بی تحاشی
مسرت بی نهایت بهجت حاصل شده نهایت افغان
از تمادی ایام فراق و آه از تداول روزگار اشتیاق
فریاد از اشتداد آلام مهجوری و داد از امتداد زمان
مهجوری خروش از تصادم محن مباعدت و نفیر از
تلاطم الام مهاجرت دریغ از تهاجم لشکر غموم و افسوس
از تلاطم بحار هموم. دور از بهارستان تازه گل باغ مراد چون غنچه
چیده خنده ام رفته زیاد. گریبان چو صراحی مرا در کف
نالان چو صبوحی خالیم در ره. دستم بپیوسته بر دامن
وصالت محکم بود اکنون از غم هجرانت بر دل و سینه که
همیشه طوف کوی بیت معمور بودی دور و ساطع حرمان در
کل مانند چشم عمر بر رو در دلجویت میده در حسرت دیدار
از گریه سفید و دیده هر در از خون میگویت شام ماتم
از جان نا امید گشته در گلشن مراد بر گل وصال بدامن
داشتم هزار خار حسرت بر دلم خلید از بزم انصاف مرغ
نشاط

نشاط بر لب گذاشتم صد هزار قطرهٔ خون دل بر دامانم
چکید شب نمیگذرد از حسرت دوریت از چشم اشک ریز
خون نریزم هر روز من از غمت زیون میکند. هر شب مرا آز
مهر فزون میکند. او روز شب هجر تو خوش بود مرا باز آو
ببین که بی تو چون میکند. از فیض حضرت واهب العطایا
امیدوارم و از عنایات خالق بی همتا چشم او دارم
مذاق تلخ دیدهٔ زهر گزار مفارقت را از حلاوت شکر وار
مواصلت شیرین و الم جانفرسای مباعدت را از
اثر دارو دلجوی مناو مت قرین تسکین نماید و به محض
لطف و کرم و بمقالید احسان و نعم ابواب وصال
و درهای التصاب را بر چهرهٔ احوال این کمینه نشین زاویهٔ
فراق و متواری غار اشتیاق بیمکشاید خدا امر
بتو اینچ دلربا بر ساند بموار وصل تو دل خدا بر ساند
نوشته و علامه ... (red)
الله تعالی تا آدم شب و اشهب روز در
مضمار عوالم کون و فساد در جولان و جوی خوش خرام
مهر عالم فروز در میدان سپهر قیروزی بنای کرم عنان

قلم بدایع نگار حضرت آفرید گار در نگارستان چرخ دوار
و صورت خانهٔ سپهر زرنگار صور پیران نورانی و نقش
شمسین روحانی مهر و ماه را به صنعت نگاشته صور بدیع
محاسن نوجوانان مرام و چهرهٔ عدیم المثال معشوقان تمنا
و کام پیوسته نظر فیض مرور و شهود دیدهٔ سعادت منظر باد
بعد از چهره پردازی تماشید دعا و صورت نگاری محامل
ثنا مشهود رای مهر ضیا و مرفوع ضمیر قمر انجلای آئینه عکس
صور بدیع منظر محبت و مودت میدارد که قطعه شکل
بصورت بی نگاشته قلم تا بر کو بیده و بجز مرشو این
حیز ارلوت تحریر عزار سط غیر بر فته بود شرف و ثقوه
انواع تصنعات خامهٔ معجز نگار و بر تو اعجاز کلک سحر کار
بر وضات احوال اخلاص منوال تا فت بلنقش کلک
تو بحسن بر بستند. لیکن که مصوران چابک دستند. در پیش رشک کلک
تو بشکستند. انگشت گزیدند قلم بشکستند. طریقهٔ
انیقهٔ مخلصان پرور و شیوهٔ مرضیهٔ دوستان نواز
اقتضا را و بینماید که اکثر اوقات این طریقهٔ حمیده و
خصلت پسندیده را مرعی داشته بعض اوقات به نقاد نجات
اقلام

اقلام زیبا خرام عبارات صور بدیع المثال و تحریر
سلامتی احوال فرخنده منوال بهجت مشمول موجب مسرت دل ارا
خاطر ارلوت میگویند باشند عرض ثانی اینکه مشفقه نامه
که از جانب بندگان کیتی پناه ظل الله سلطان روم
عالیشان مقرب الحضرت العلیه میرزا محمد صادق منشی
تحریر و تسطیر پذیرفته بود اصل خدمت نماید مشفق
مزبور در جوف مرهلة الشوق انفاذ خدمت گردید
منتظر و مترقب و متوقع است که خدمات دیگر را
اعلام فرمایند چرا انشاء الله تعالی بقدر ما بالقوه در انجام
او اقدام رفته باقی ایام سعادت فرجام برو فق مرام
دوستان بر دوام باد. جوابیکه بمجموعه نوشته شده
دوا خواطر خسته و مومیائی دلهای شکسته مرهم
سینهای مجروح روان تنهای بیروح کام بخش
محرمان ناکام رافع غمهای ایام یعنی مراسلهٔ
محبت آغاز مسرت انجام و ملاطفهٔ بهجت پرور فرخنده
فرجام در زمان مرغوب و اوان مطلوب رسیده فرح تمام
یافت

پرورش نامه که متضمن مرحمت گستری مقتضی آنست که اگر
اوقات این اخلاص کیش را در سلک بندگان درج جا گرد
منتظم و مندرج داشته بعض اوقات به نگارش اقلام
زیبا خرام و اعلام کیفیت احوال میمنت آغاز سعادت
انجام این بنده اخلاص مقام را ممنون و مواهب و اقرار
مشحون فرمایند چون مطلب منحصر بود بعرض نیاز و تمنا
امتحان در ایجاز بود از تطویل و اطناب احتراز نموده
نوشته دیگر که عذار دل آرا شیرین زبان و لیلای
ملیح البیان که از تماشای جمالش دیده اهل نظر پر نور و از
زلف و خالش دل اهل مخلصان مهجور قرین هزار گونه محنت و سرور
گوید بغیر مراسله مثوبت طراز و ملاطفه بهجت آغاز در زمان
بهجت انباز و اوان غم پرداز نقاب خجالت از رخسار جان آرا
گشوده و هزار گونه شیرین سخنان دل از کف عاشقان ربوده
و چند از فحاوی عبارات دلکش مهذب زیبا و مطاوی مقالات
او معشوق دلارا سلامت مزاج و ابتهاج و استقامت ذات
سعادت امتزاج مستفاد بود موجب بهجت افزود
قاصد رسید

نموده بود از عشق لیلی و شان اشعار زیبا نگارش جمیع
نظم آوران مجنون و از چهره عذار عذرای معانی سحر کار نسخ خجل بود
معنی پرور آثم چون نسبت وامق و مجنون رحلت بیمار کوه و هامون
سلمی و زیبایی هر بیتش بهزار شیرین کاری دل از دست لباب
دانش ربوده و لیلای دل آرای هر مصرعش بصد هزار رعنایی اهل نظر را
سودائی زلف و خط و شیدای غنج و دلال نموده و مقالات لبیبه
اقلام زیبا خرامش ابواب بلاغت بر روی فصاحت پیشگان
گشوده و مصقل خامه نظامش از آئینه خواطرها و ضمائر دلها
زنگ غم زدوده با وجود عدم قابلیت خط نسخه مذبور را که باب
نموده برسم هدیه ارسال شد و نور چشم نموده حق تعالی از مطالعه
او بهره مند گرداند مقبول خاطر ارجمند گرداند باقی فلان نوشته دیگر
بعرض میرساند که ملفوفه سواد وش طعنه زن چشم جادو
و سویدای مداد وش رشک فزای شکن جعد گیسو و سلسله سطور
غیرت سنبل طره مشکبو و ثبات حروف نقش تاریخ حسن خط
و خال معقلی مو و بیاضش رشک فزای بیاض گردن سیمین
بران نظیر گردیده بود در زمان مرغوب و اوان مطلوب بتقبیح گشا
شاهد آن مرفوع گردید چند از نوادر مضامین مسرت قرینش

که صحیفه شریفه مراسله دوستی رسالت که نگاشته قلم معجز رقم
و رقم خامه مهر توام گردیده بود آورد دوستان غم زدا انتظار
پذیر فتوح بود در زمان مسعود و اوان محمود دولت وصول و ورود
بخشیده چون الفاظ دلپذیر و عبارات خوش تقریر آن معانی
دوستی بنیاد که دوستان میرسد موجب نهایت بهجت و
نشاط و مورث لوازم مسرت و انبساط گردیده قطعه نخط
دلفریب نگارش کلک سحر زیب انفاذ ارسال شده بود و نقوش
الحق خط نسخ بر نگارشات جمهور شکسته زینت بخشیده
تماشای رخسار زیبای عروس دلربای الفاظش دیده و نور بخش
دیده حیرت گزین و منت عارض بهار حروف و نقاط آن
حروف و نقاطش روشن افزای چشم محاسن بین گردید
شیرینی اشعار در خصوص خوبی خط فرموده بودند
بدست کرم بیاد از الطاف حضرت رب العزة جل شأنه
داشت چنانچه از دار الخلافه عنایت شفقت
کرامت شعور طریقه انیقه دوستی اقتضا او میفرماید که اکثر
اوقات از تو شیار نگارشات اقلام زیبا خرام نور افزا
باصره دوستی و روشن بخش چشم محبت گردند باقی فلان نوشته دیگر

احوال فرخنده فال مسعود بود موجب نهایت مسرت و کمال بهجت
گردید طریقه انیقه مخلصان پرور اقتضا او میفرماید که
اکثر اوقات این شیوه مرضیه را مراعات فرموده از ارسال مفاوضات و
اعلام سلامتی حالات سعادت آیات و ارجاع خدمات
و مرجوعات منت بخش خواطر ارادت مظاهر مسرور میفرموده باشند
چون مطلب منحصر در عرض اخلاص مندی بود زیاده اطناب
نرفت نوشته دیگر هر چند در مرتبه خود نامه محبت
نگارش نماید خود را قابل نمی داند در مقام اظهار حقوق
آمده مختصر شده امید دوری و اظهار تحسر از حرمان صحبت و
نوایب مهجوری و تمهید بساط شرح مصائب صبوری
لکن از آنجا که الطاف و اشفاق مخدوم انام در باره قاطبه خواص
و عوام عام و توجهات و لطف اهل ایام خصوصا در باره
این مستمند مهام لا کلام و بعنایت الملک العزیز العلام
تفضلات انسان ساعت قیام مستدام است در مقام اظهار حب
بر آمده زره وجود خود را مگر خواطر
و به تحریر این ذریعه تمسک حجت خویشتن در سلک سالکان
مسلک اخلاص







گوشه‌نشینی و غفلت است اگر اتفاق کتابت عرایض دیگر
از حقیر بر آید از تفضلات جناب سبحانی تحصیل معیشت بقدر
کفایت شده باشد تا در این اوقات بندگان نواب امیر والا
فرموده‌اند که در ایام غم فرجام عاشورا که موسم ذکر و شرف
دیوان شهدای دشت کربلا و بلای معلای خصوص جناب سید اعلی
سید الشهداست حقیر در این باب توقف نماید نظر بفرموده
بندگان نواب طوق اطاعت در گردن نهاده قصد اقامت نمود
و قلیلی حرکه داشت در این چند روز عاید و منبع او مصرف
رسانید و شغل دیگر هم بجهت حقیر مهیا نرسیده از او گذرانید چند
روزی بسر برده با چنین همه ملال پیش نهاد خاطر آفتاب ذخایر تفقد
احوال فقرای انام از خاص و عام سیما طلبه عظام و موالیان
کرام است التماس و استدعا چنانست که مجرد مرور نظر چنانچه
امور علمه کافه انام را بالطبع سخاوت فرجام مفوض و مرجوع
فرمود‌اند شرح لمعه التفات و تذکره احوال اثر الاختلال
فقیر و بنده زاده را مطالعه فرموده سالک مسالک کرامت
جود و احسان و مدارک مدارک کمالات بی پایان را جیلی ذات
قدسی صفات این سلسله علیه عالیه هست گردیده بقول المعالی
لایم توقف عاشورا احوال بجبر کرم و احسان فرموده بجهت

عاشورا

کافله سالار راه روان مرام خجسته ایران بهشت
الهام مهتدی و منتهی بعد از اهدای دعای ما...
خلوت اقتضا و مرفوع ضمیر مهر انجلا میدارد که بر سر نشیمن
نامه سعادت ختامه بتازه در معانی بهجت قرین یافته
و در میان زمین مرسله عنبرین شمامه که بر شتهای مضمون
مسرت آیین نسج یافته بود در ز ... غیب ... مطلوب
برتو وصول افکنده طراز دوش و بر شاهدان مصادقت
و موالات حلیه کرباره و بر بر دوشان موالفت و مصافات
گردیده چه نویسیم از شدت زمان محرومی از فیض خدمت
که شرح یکی از هزار آن بدست شیار خامه ممکن و مسطور نیست
و چه گویم از اوان ناکامی از سعادت صحبت فیض موهبت
که اظهار اندکی از بسیار او بیان مردان نامه مقدور
از سموم جانگداز ایام هجران گلستان امیدم نخیلان از
طراوت افتاده است بر شحات سحاب اقلام ... جام
آن دوست عالیمقام حضرت ... و ... خجسته
اوان هجران سرابوستان خواطرم نه چندان پژمردگی

یافته است

یافته است که از قطرات امطار اقلام مقوت آثار تازگی
و رونق گیرد شبستان آمالم بجز از تابش مهر درخشان
روشنی نمیگیرد و دوحه خواطر از لوث منوالم بغیر از فیض
بخش جویبار حضور سعادت اشتمال نخل حصول مراد بر برد
امیدوار از تفضلات حضرت ذو الجلال چنانست که
انعام و افضال نقاب انفعال از رخسار شاهد وصلت بر افکنده
قامت اخلاص کیش نظر از دیدار مواصلت مطرز و برومند
عقیدت اندیش بحلیه انتهای ملاطفت محلی و مزین
الامثال مغرز کند مختصر کلام بغیر حق الملک العلام
شوق دریافت سعادت خدمت از آن بیش است
که بتوسط نامه و توسل بخامه شرح او میسر و مقدور باشد
بعزیزی نوشته
اعلام سلامتی و ارجاع خدمات لازم حضرت آن ... ثبت
مطلب نوشته
بذروه عرض مقدس عالی میرساند که نظر بقصور
حالات در بیان عجز زبان گشته و زاری ... اضاعت
در این ... جاری موجه استیصال و ... تجدید
حد و اربعه او متصور نیست لابد و لاعلاج ...
عیال و اطفال ... تحصیل معاش ...
و ... مدارات طرح الارض بلاد غربت ...

معطر باشند حقیر واجب ... مختصر از مطول احوال
عرض شده نوشته دیگر بجهت مطلب دیگر ... ذات کامل الصفات
یگان یگان از ... عظام کرام و هر فرد از افراد این سلسله علیه
عالیه ... الاحترام اعانت فقرای انام از خاص و عام سیما طلبه علوم
دینیه عالیمقام استان ... و طریق ... انداز
کو ... دشت ... صحرا ... بیابان ... ملال
گردیده از روی تضرع و ابتهال ... صدق
التماس یا دلیل المتحیرین و یا مجیب دعوة المضطرین ...
که خضر توفیق ... بر تو ... آستان مروت
نشان سرور اکابر ... اعاظم دوران تازه ...
عزت و اقبال ... حدیقه عظمت و اجلال کوکب ...
برج سعادت و ... فروزنده آسمان جلالت ... عالم اقتدار
و ... فلک عزت و اعتبار صدرنشین محفل بزرگواری ...
گوهر جلالت و ... فرمان فرمای ملک عدالت و ...
پرورنده ... فرهنگ ایالت و سروری آرایش ...
بزرگان و زینت بخش محافل اشراف و اعیان مظهر فضایل و کمال
و معدن جود و ... از دست عطا ... برده



که بتوسط مداد و خامه و وسیلهٔ قاصد و نامه که از فراز و آنکه
از بسیار آنرا بوحدت نگار اظهار تعلق نمود و حدت شوق منعم
مواصلت می شتد تحسر از الم مفارقت بمرتبهٔ [illegible] بر شنید
حسبتا و ابهام عقد از رشتهٔ شرح مختصر از مفصل [illegible]
از اوان محرومی از مطالعهٔ جمیل سعادت اتصاف شاهدان
وصال حال [illegible] روزش منظر [illegible] فرون از [illegible]
طایر الجانب خبر بجوانب [illegible] باز گشوده [illegible]
والا آرزو شوق نامه [illegible] بسته و از [illegible]
سرگشتهٔ بیدای جستجو از صبح تا رواح [illegible] قوافل آن
دیار سعادت نثار چشم در راه وصول التفات نامجات مخدوم
فراموش کار زیسته [illegible] بمصداق الکتاب نصف الملاقات
خاطر آرزومند از مشاهدهٔ تعلیقه جات و اطلاع بر سلامتی
حالات سعادت آیات خرم و خورسند گردد مع هذا
هرگز این مطلب حاصل و ابتغای حصول این مقصود [illegible]
دل ارادت [illegible] نگردید در این مدت خاطر مؤالف ذخایر
بوصلت این مطلوب نرسیده در این اوان سعادت انبار

نسایم

نسایم لطف و شفقت از مهبط طبع دوستی طراز در اهتزاز
و عندلیب خوش نوای خامهٔ مودت انجام محبت آغاز
با هزار گونه دستان بآواز و تذرو معانی [illegible] لطف ملاطفه لازم
الاعزاز از طرف قرین الشرف پرواز آمده مشام جان را از
شمایم جانفزای ریاحین [illegible] قرین تعلیقهٔ رفیعه معطر
و گوش جان از نغمات خوش [illegible] معانی بهجت آئین
هزار دستان رقیمهٔ کریمه آواز وفا و وفاق شنیده ظهور
این موهبت کبری و وقوع این عطیهٔ عظمی [illegible] التفات
[illegible] طریق اتحاد و شیوهٔ [illegible] گردیده [illegible]
[illegible] وفا [illegible] دوستی و مودت [illegible] قواعد محبت
شیوه فراموشی را فراموش و مخلصان را از [illegible] وفا و صفا
شادمان [illegible] مسرت و بهجت هم آغوش نمایند ۹۹ نوشته دیگر
بعرض می رسد [illegible]
[illegible] استیلای لشکر [illegible] جهان نور کرده و آغاز [illegible]
[illegible] روح پرور [illegible]
[illegible] سراپرده

از فرده سلامتی احوال فرخنده منوال و ارجاع رجوعات و خدمات
بهره مند و محظوظ فرمایند ۹۹ نوشته دیگر انشاء الله تعالی
تا کلک صورت پرداز صنعت طراز قدرت نقاش اشیاء
و قلم صنایع آثار ظهور هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء در صورتخانه
جهان و سراپردهٔ عالم امتحان صور بدیع پیکر قاطبهٔ مخلوقات
و نقوش غریب منظر جماد و نبات [illegible] نیکوترین صورتی
نقش بسته است صورت دولت و عزت نگارخانهٔ قدرت
خداوند ازل بر صفحات [illegible] نگاشته و بدست صنعت
خالق لم یزل حجاب احتجاب از نگارخانهٔ شوکت و جلالت
برداشته باد بعد از چهره پرداز صور دعا و پس از صورت
نگار نقوش ثنا صفحه نگار مدعا میگرداند که مدتیست مدید
دیدهٔ هجران دیده از صورت بدیع پیکر نگارشات اقلام
بلاغت فرجام [illegible] دیده و عهدیست بعید که چشم در راه
انتظار سفید کرده بود از ملاحظه نقوش مراسلات [illegible]
بهجت انجام روشن نگردیده و عمریست که گوش [illegible]
صریر خوش [illegible] کلک سعادت سلک را نشنیده و شیوهٔ [illegible]
اشفاق و شیمهٔ کریمهٔ وفا و وفاق مقتضی [illegible] فراموش

فراموشی و مخلصان را با شاهدان مسرت و بهجت هم آغوش
نمودن چهره پرداز کلک فیض طراز و صفحه نگار قلم قرین
الاعجاز در اعلام سلامتی احوال فرخنده اغاز منت افزای
ضمیر اخلاص انباز [illegible] گردیده باشند ۹۹ نوشته دیگر
زبان خوش بیان کلک ارادت سلک [illegible]
از آلام ایام مفارقت [illegible] مداوا [illegible] مفرح روح افزای
ملاقات با برکات صورت [illegible] بر صفحه بیان تواند نگاشت
و بیان فصاحت [illegible] قلم دو زبان رقم را چه طاقت و توان
که شمهٔ از صعوبت محن زمان مباعدت را که بغیر از ادراک سعادت
مواصلت هیچگانه تدبیر چاره پذیر [illegible] بوسیلهٔ این مختصرات
معروض تواند داشت و بنان عقیدت اقتران را چه امکان
که خامه شرح شدت حرارت کام آرزو را که جز از حلاوت
بخشش شربت [illegible] بهزار شکرستان شیرین
نگردد بر صفحهٔ بیان تواند گذاشت حقا و بعزة الله تعالی
که شداید آلام دوری و نوایب ایام مهجوری بیشتر از آنست

در حصول [illegible] که از دست عطایش دریا [illegible]

در حجله خانهٔ ارض اغبر و شبستان چرخ اخضر مو رشک‌بین و گیسو عنبرین
کشوده روز زیبا و رخ دلارا نموده لیلای زیبا بر دولت
و عزت و شاهدان عذار شهامت و جلالت حجله آرای
خلوت سرا آمده آمده و سجت طراز عرصهٔ کلک خواطر
حمیده خصایل بعد از تحریر آیات احسان حسن الهمت و دعا
مشرح مواد موالات بالامید لکوکب البلیغ وش ... بآ
کاز سطور کلک گیسو رشک‌بین کشته و شاهدان شوق ... ضه
کرامی از لفظ ... کوکب ... در شب ... خسار رخشنده
نموده هنگام صبح در صباحت ... شرف ... زانی
داشته جمال حسن رخسار معانی و عذار عذرای خطوط فیض مبانی
انار سلامتی مزاج وهاج و انوار استقامت طبع سعادت امتزاج
ظاهر و هویدا بود موجب مسرت و بهجت گردید طریقه
التفات مقتضی آنست که اکثر اوقات شیوهٔ حمیدهٔ مخلصان پرور را
مرعی فرموده ... شاهد ... اقلام ... خرام
کشوده خواطر ... خطوط ... و
روز و مو ... و شاهدان سطور ...
و سرور فرمایند
نوشتهٔ دیگر
از نتیجهٔ الغیرة الغنج
تا غنچهٔ ... مهر از اهتزاز ریاحین فضلات ... الاصباح
هر صبح از مطلع ... حضور داماد این ... بحر
آورده هنگام رواج لنگر افکن بندر ... سفینهٔ ...
وجود مسعود و فلک ... ذات سعادت مشحون ناخدای افضل
خدای ... از ... حوادث مصون و از جهار موجهٔ سوانح چرخ
بوقلمون مامون باد بعد از ... جهازات خلت ... و وفا
خدای ... سفاین دوستی و اتحاد مشهود ... محبت سفارش ...
... نسیم ... از ... فلک سعادت مشحون
دوستی انجام ... آغاز ... کرانبهار ... مشحون
به کالای ... فصاحت ... سلک ...
قلم ... از بحر ... طبع ... مستقیم
ظهور و لنگر افکن بندر مقصود و کناره گیر ساحل ... گردیده
از متاع گران قدر مضمون فیض مشحون او انتفاع اطلاع ...
ذات حمیده صفات ... کیفیت صحت مزاج ...
نظهور ... موجب نهایت مسرت و بهجت گردید ...
... ان ... حمیده ... مخلصان را

گردیده و عجایب فلان غرانفاره و ارسیب ... رفته بود
مسعود واو ... محبوب ... وصول ... از ... جهز از
نسایم ریاحین مضامین ... شمایم
ذات حمیده صفات بمشام دوستی استشمام میرسید و از
شگفته ... فصاحت ... انوار ... مطالع
ظاهر گردیده موجب انبساط خواطر مؤالف مظاهر ...
... از حدایق ... وظاهر گردید اظهار ... اشعار ...
خصوص استحکام بنیان مهر و ولا و انتظام دوستی و ...
و تشیید قواعد محبت و اتحاد شد ... الکوبین ...
موالات فیما بین ... موالات و مواخات ...
و ... از طرفین آماده و تودد مصادقت مقتضی آنست
که اکثر اوقات تحریر مراسلات تشیید قواعد موالات و باعلان
سلامتی حالات مؤکد مصادقت و بارجاع هرگونه مهمات
تأسیس اساس مواخات نموده این دوستی ... تقدیم
مهام ... دوستی و ... ثابت دانند
نوشتهٔ دیگر
همواره ... از ... فیض ... انفاس
... عرفان ... و ذات سعادت ...
از جام خانهٔ مرشد کامل معرفت ... سالک
صراط المستقیم وحدت ... کرامت ... بعد از
شرح مراسم دعا ... اقتضای ... کشف الحقایق
مراسلات ... الدقایق ملاطفه گرامی که انوار فیض و عرفان
از مشرق ... و لوامع علم ایقان ... و لامع ... بود در
هنگامی ... فرقت ... نفیر ...
... از ... عاشقانهٔ مخلصان ... چرخ ...
... عقیده ... از ...
ذکر صحت مزاج وهاج ... حقایق ... میرسید و ...
ادراک ... ذات ... صفات ...
موجب ... مسرت ... بهجت گردید طریقه ...
اخلاص و شیوهٔ ... دوستی و اتحاد اقتضا ... اکثر اوقات
باعلان سلامتی حالات خواطر ... زبان ... اخلاص
و گوشه‌نشینان خلوتخانهٔ اختصاص ... دل ...
... مواصلت ... اطلاع ...
اظهار ... عواطف ... خلوت
نوشتهٔ دیگر
تا ... دلارا ... شاهد ... زیبا ...

و معطل ... از دست عطایش دریا بر ...

تعلیهم اجمعین لهذا احب الفعال و اجب الاذعان
ملک منان و بمقتضای سنت سنیهٔ پیغمبر آخر الزمان صلوات
و سلامه علیه و آله بسیار سعید و زمانی از نحوست بعید که
اکبر در فلک اخضر کسب سعادت آزاد و نحوست شاهد میرا بود
خورشید حجله خانهٔ سپهر برنور جمال خود روشن و منور گردانیده
و مشتری با هزاران تمنا زهره وار در آغوش قصه کشیده
سیاره در عشرتخانهٔ فلک کلاه انبساط بر فرق نشاط نهاده
و ثوابت در چمن سرای عشرت سکر استراحت کشیده سلطان
بهار نسیم ربیع را مامور بفراش بساط خضر اجلال ارض نموده
و مشاطهٔ سحاب عنبر انگشت رشحهٔ قطرات نیسانی بر پرده های ازهار
از رخسار زیبا عذار حور العین باغ کشوده ساغر آمیخت عشرت طلبان
نشأه وصل آن زیبا مرا و لب ریز و نشاط انتهاط کامکاران
تمنا از نافهٔ تحریر خبر گلهای سوری عطر آمیز صبح جان افزا حجلهٔ
ریاحین در کلشن مشعل افروز طرب بوجام عیش در دست
نشاط از باد مخمور مسرت یعنی در ساعت فرح پرداز و زمانه
آغاز در مجلس مسرت و محفل خوش آغاز بهجت و انبساط
عقد دوام و نکاح موالفت التزام فیما بین فلان و حرم چمن
حمیده صفات و نجابت و ثمرهٔ شجرهٔ گلستان اصالت و جلالت
مسند نشین سراپردهٔ عصمت و عفت و خلوتخانه گزین منبت
خدارت و طهارت تابنده کوکب برج مجدت و محمدت
درخشنده گوهر درج سعادت و عزت اعنی فلانه **نوشته دیگر**
سر لوحهٔ شاپ مجرهٔ طناب چرخ اخضر و خیام زرین قباب مهر انور و بدر
ازهر بفرمان فرمایندهٔ قضا و قدر بر بساط ارض اغبر و فضای
وسیع کشور ساخت کسترانیده سر دقات که بدون سمات دولت
اجلال و خیام سعادت انجام عظمت و اقبال در ساحت احوال حضرت
منوال العهود خلود و طناب و اطناب آن با اوتاد ابد پیوسته و بر دوران
سعادات در عرصهٔ امتحان آمال شقهٔ کشاید بعد از نصب خیام
رنگارنگ دعا و رفع خرگاه عالم بنا و ثنا موشح بالوان موالفت اقتضا
و در فرع ضمیر مصافقت پیرا که زخسار طراز شاهدان مهر و وفاست
میدانگاه غنچه شکوفهٔ بوستان نبوت و محبت و گوهر سفتهٔ
بحر زلال فطرت و صداقت یعنی حرم محترمهٔ مصدقت انجام
موالفت آغاز و ملاطفه دستور طراز بحکم اشارت و الا آورد
دوستان خلوصیت نشان لگاشته بنان بلاغت اقران
در طبایع مرغوب و در شرایع مندوب بسبب فاعتبروا یا
اولی الالباب محبوب و بتارکش مخذول و منکوب کاقال النبی
النکاح سنتی و من رغب عن سنتی فلیس منی بنابر این سرایر ایام
بساعت تفاخر کننده بدان تقویم بطالع و میمنت که بود در این
واقع شد عقد صحیح شرعی و نکاح صریح تام فیما بین فلان و فلانه
بآذن تنها و رضا شان و اذن ایشان بصداق معین فلان
قبالهٔ نکاح حلیهٔ حمد که زیبا رخان حجلهٔ معانی بر آن شاهد بر
ورق توانند نگاشت و زیور گران بهای شکر که گوهر فروشان
بندر سخن بر طبق بیان توانند گذاشت سزاوار شاه محفل
جلال حضرت ذو الجلال جلت عظمته که دست مشاطهٔ فیض ازل
بر شحات سحاب عنایت رخسارهٔ نوعروسان حجله خانه
چمن را گلگون ساخته و فرش کلشن سرای نباتات در
در عشرتخانهٔ گلشن به تمکین سبزه و ریاحین پرداخته لطف شکوفه ها
در مهد سبز خاک آسایش از او است و زیور کان نغمه
و ملوک گلشن را در محفل چمن رعونت و آرایش از او نازپرور کرده
بهار در صحن گلزار از ساغر الطافش سرمست خمار زنده و پایکوبان
گلزار از باغ بهار نشاط صهبای رعونت در لب و نوبهار
شعشعهٔ انوار خورشید عالم افروز در سپهر قدر تش کمتر از ذره ای
و تلاطم امواج بحار ذخار از آثار دریای جلالش پیش قطره
و پیرایه گرا نمایه که نوعروس مقدس از زیب و زینت و ملکوت را شکر
که عذار قدر از رخ آن شاهد جمعیت و رعونت توانند بود
و غرض نعت بی غیرت لطیفه جو نقش که بنیاد وجود
سید پیغمبران و بهتر سروران خاتم الانبیاء و سید الاصفیا
اعنی جناب محمد مصطفی صلی الله و لمعهٔ گوهر تابناک مقالی که نثار
ایمان از لمعات انوارش فروزان و گلدستهٔ تازه گل حدایق
قلوب مومنان از طراوت و فرح صفایش رشک باغ جنان گلگون
سزاوار مدح ابر بیت نقش و لا عزیز خاتم دین یقین
و صفحهٔ ساحت صفاتش نقش از صفحات حمید بار زینت و تزیین
اعنی سید الاوصیاء و امام الاتقیاء علی مرتضی و اولاد امجاد
سرور رهنما فلک رفعت حضرت خیر البشر صلوات

شایسته ذات خداوند یکتاست و وحدانیت سزاوار داور بیهمتاست که غازه کاری مشاطه آباء علوی چهره خدود امهات سفلی از آرایش سرپنجه قدرت اوست و از بساط اجسام عنصری از یمن الطاف کامله او غنچه نفخه مشتیتش آراسته چمن بنی آدم غنچه بعطیه صبحگاهی عشق کل الخیر اید و از دست مشاطه ارادتش تزیین چهره و جبین عروس گلزار نه پرداز عارض و رخسار عرایس باغ را بر جانب سفید و الوان مختلفه بیاراید کل نو عروسیست در بستر حسن او جلوه نشین و غنچه بهواداری نسیم لطف اوست چهره نگارین و بعد از درود جهت شاهد مقصود در اطراز و زیور رخسار عرایس تواند بود مدایح حضرت جناب رسالت و آل و اصحاب او باد که حجله خانه عالم امکان بحجله نزول او با وکان ذات مقدسش آراسته پس از بیان معانی انیمه عالی که در ساعتی بسعادات مقرون و بمکان بمیمنت مشحون واقع شد امر مزاوجت و ارتباط فیما بین فلان و فلان

قباله نکاح

دیباچه بسم الله الرحمن الرحیم فاتح ابواب ریاض نعیم

کو

کو نخستین لحن ابتدا ببلبل نطقم ریاض ثنا چه رسد صدق گلسار کوه حمد خدای صمد آغاز کو وحدیه صمد ذوالجلال واحد مطلق احد لاینزال مخترع خلق جن و بشر مبتدع صورت شمس و قمر نقش طراز رقعه چرخ قدر فراز زحل مشتری چهره نگار بنفشه روی طره گشای شب مرغوب موی سرو قبا پوش صد عروس ناز قامت آراسته صد طراز داده در آغوش نهانش قرار همچو گل اندام در آغوش یار جل جلاله اعلم شانه و عم نواله کلش حلق او و بعد باعث بر ازدواج و اظهار عرایس انکلمات شرعیة الدلالات این کتاب میمنت آیات غرض از التیام عبارات ترکیب آیات این ابواب کامل الصفات حصول نتیجه ایند عالی که حصول بقای نسل آدم بمنا کحت منوط و بنای نظم عالم بمزاوجت مربوطست و امر ازدواج موجب وسعت رزق و غنا و مستلزم رفع فقر و عناست کما قال الله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم و امائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم وار تکاب نکاح

الخافقین و بعد داعی بر آرایش این منصه دلنشین و پیرایش این حجله میمنت تزیین بتمهید بساط زرتار لوح نگار تحریر کلام و کرسی بندی سریر آبنوس فام سطور مشکین ارقام و تحریر بر ساز رخسار ابیات مرتبه گفتار و وجد انگیز رقاص خامه رامش گر دار و بهر شخت نگار حور وش سوریان حروف الفاظ بانیه دار صفحه صاف نهار و عطر ساری طره پاچین نگاران کلمات و مرکبات از نافه دوات چین نژاد و شب باز معرکه شمع لعبتان ابکار افکار در سراچه فانوس خیال تشنه و تمتع ولذت اندوزی نقد ترانهای شاباش و مبارکباد از شکر ریزی قوال ناطقه شیرین مقال و بار شاد دلاله دلالت تقریر و خطبه خطیب رطب اللسان خامه تحریر و پرده کشایان عرایس معانی حقانیت مبانی و پرنیان نفایس مضامین شرع آیین تکاند ولی و مرصع پوشان عبارات کرسی نشین و مقطع لباسان فقرات بلاغت تضمین و بنا بر اقتضای فرمان لازم الاذعان تناکحوا تناسلوا تکثروا و حکم ممضای عقل اقتضای صله الارحام نزیه العمر که زیور بر دوش عروس این صحیفه دلارا و زینت آغوش

شاهد

شاهد مخدر این صحیفه والا میکرد و انسب در ساعتی خجسته آیین و زمانی بهجت قرین که بیت زواج زایچه طالع مبارک مطالعش بزیور نظر سعادت اثر سعدین ماه و عروس مشتری و زهره آراسته بود گوشواره گوش استماع صیغه مناکحه صحیحه شرعیه دایره وانشا عقد دوام مزاوجت صریحه ملیه مطابق للشریعة الغراء و موافقه للملة البیضاء فیما بین عالیجاه معالی جایگاه نجابت و دولت و اقبال پناه اصالت و شوکت و اجلال دستگاه کامل نصاب عیار سنجیده گی و دقیقه یاب اسرار فهمیدگی نونهال بوستان فخر و جوانی و بهره نظر لطف و عنایات جناب ربانی سلالة النجباء زبدة العظماء فلان و علیه جناب طهارت و طهارت مآب نجابت و عصمت و عفت انتساب اصالت و عزت و سیادت اکتساب گوهر گرانمایه صدف طهارت و عفاف و اختر بلند پایه برج شرف و فضایل و اوصاف المخدرة المکرمة والمستورة المعظمة الرشیدة العفیفة العاقلة البالغة البارکة فلانه بنت فلان بصداق معین و مبلغ مبین مبلغ فلان غرض از چهره نگاری این صحیفه دلکش و صورت آرائی این عروس پریوش آنست که چنین نکاح و فرداً

قباله نکاح

دیباچه

ولا ولداً از صمت [illegible] و فرزند مبراست و نقایش شهادت کوه [illegible]
عالم بالا بالغدو و الآصال در فسحت گاه وان من شیء الا
یسبح بحمده فرمایند احدیت [illegible] او راست در خلوتخانهٔ فردوس
بمنطوق لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد از شرکت کفو
و تایشهٔ مقدس و مبراست و صلوة و سلام بر عاقد نظم
سلسلهٔ آدم و صاحب [illegible] مغیر کما امتزاج
و ازدواج بفحوای النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی
فلیس منی [illegible] رسول منا کحی [illegible]
تناکحوا تناسلوا [illegible] بمدلول تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی
اباهی بکم الامم یوم القیمة از خصایص مرضیهٔ افضل انبیا و قاید
اصفیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر آل حمیده خصال و اولاد
عالی نژاد از خصوصیات اولیا علام نصرت [illegible] بعضی قباله نکاح
گلگونهٔ حمد حسن افزای عذار عذرای بیان و غازهٔ شکر آرای
چهرهٔ آرای عرایس نطق و زبان تواند شد لایق درگاه احدیت
یگانه و سزاوار بارگاه صمدیت جل شانه که ذات بی زوال
عدیم

المثالش از ازدواج زن و فرزند و نسب و بنوه مبرا و معراست
و درود [illegible] متجاوز از حصر و حد و بر فرزند [illegible]
شهنشاه سریر [illegible] نبوت [illegible] از نکاح و فرزند [illegible]
من نور واحد و انت منی بمنزلة هارون من موسی و بر آل اطهار
ایشان سلام الله علیهم اجمعین بعد از حمد خلاق اشیا و موجد
قلوب رجال و نسا در ساعت سعادت مورد و بر جالب اشراف و سعود
دیباچه قباله نکاح بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی احل النکاح و اباح
و حرم السفاح و ازاح [illegible] بین الاشباح و الارواح کما عقد
علی المزن اللقاح ذوات الریاح و الصلوة و السلام علی خیر
خاطب للنبوة زف الیه عرایس نفایس السنن و الکرم موفق
استرضع ثدی عقاید قبایل البلاغة و اللسن و علی آله
بقیة الذین علی صداق التصدیق بولایتهم زوج بین اصلاب
العلویات و ارحام السفلیات بر بهم النتایج من مقدر عقد
و ضع الآباء و حمل الامهات صحیح متواترة تا حصول الانسان
من سلالة من طین ثم جعل نطفة فی قرار مکین فتبارک الله احسن

که در شیوه وار رسیده که از بهمکنان پیش و در مرام
بیشتر [illegible] این طریق در [illegible] بمعمار [illegible]
در [illegible] این بنا استوار خواهند کوشید [illegible]
دیباچه نوشته دیگر تا بهار فردوس نگار الفت [illegible]
و گلزار [illegible] بهار خلقت را زینت و بوست تا شیر [illegible]
کام [illegible] روزگار [illegible] شکفتگی گلزار طبع دوستان [illegible]
افزای بهار خواطر خلق [illegible] از بسط غیب اهتزاز [illegible]
مروحه ساز انجمن عیش و نشاط و عطر آمیز فرح و انبساط [illegible]
دیباچه دیگر تا رایات نور آیات [illegible] تلال علم فروز
مزین و شعشعه زار شب [illegible] کواکب ثوابت و سیار
روشن است پیوسته الویهٔ دولت و شوکت و اعلام حشمت و
جلالت بر فرق سعادت [illegible] و در [illegible]
دیباچه نوشته دیگر معدلت و نصفت [illegible] خوش نما باد [illegible]
تا الی الیوم و نهار در مضمار وسیع الاحجار روزگار در میدان
فسیح الفضا قرون و اعصار در جولان است پیوسته سمند دولت
و

و شوکت و اقبال [illegible] حشمت و نصفت و جلال در
[illegible] بوستان معدلت از گلهای حصول مطالب
و مقاصد رنگین باد بعد از توسیع نصاحت [illegible]
دوستی و ولا کمیت خامهٔ مودت [illegible] در مضمار مدعا
مطلق العنان میشاند دیباچه پیوسته جاه [illegible]
و شوکت و اقتدار و گلشن حشمت و عظمت و وقار
از جویبار عنایت حدیقه پرداز بوستان [illegible]
[illegible] و بار و فیض رسان باد بعد از [illegible]
گلزار [illegible] بهار دعا شکفته ساز غنچهٔ مدعا [illegible]
دیباچه پیوسته مرآت خاطر عاطر از هر گونه زنگ
کدورت صوری و معنوی بصیقل تایید [illegible]
و صفو و عکس پذیر شواهد مطالب و مراد [illegible]
دیباچه قباله نکاح الحمد لله [illegible] نشینان [illegible]
بالعشی و الابکار در تماشاگاه ملکوت السموات و الارض [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] مضمون لم یتخذ صاحبة

اوقات شریف را جمع مجتنب فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره
بمیزان حساب سنجیده معامل فاتمن ثقلت موازینه فهو فی
عیشة راضیة بجز افعال حسنات نیابند و السلام علیکم و رحمة
نوشته دیگر دیوان بحث و فهرست دفتر الفت که از
جانب او مجموعه شیرازه مهر و وفا و ضابطه نویس روزنامچه صدق
و صفا عز قابل الطاف آمده که سر جریده ارتباط موجه و نقیح
التفات منقح و موشح و بتحقیق درستی محقق و بطیفیت محبت نوازی
تلطف پرداخته بنظر رسید و بصحت مقابله نظر تصحیح مصحح گردید
روانه شدت مدت ایام مهاجرت در حشو روزنگار زیب
و نقصان مدت اوقات مواصلت در باز رسمت رقم زیرت
دیباچه عیش زمان حضور تحصیل ارباب تحاصیل خواهش و دانش
مقرر گشت امیدوار از درگاه الهی چنانست که بیاض مکارم
اخلاق او بقرینه عدیم النظر با مجالب تقدیر از آشوب غلط
مبرا و به هر کوکب وجود مسعودش از تیرگی زوال مصون
و گوهر ذات مرضیة الصفاتش از کدورت زنگ ملال
مامون باد برب العباد ۹۱ نوشته دیگر
چمن طراز

چمن طراز حدیقه بهجت بهار دوستی و ولا بهار افروز
بوستان صدق و صفا یعنی غنچه سر بسته گلدسته اتحاد گلدسته
یکتادلی و لؤلؤ مخزن مودت خامه صداقت عنوان
و مکتوب دوستانه خلت نشان در ساعت فیروز و روز فرخ
اندوز بزم افروز محفل نشاط و طرب اقبال مجلس انبساط
گشته رواج دوستی و اتحاد دماغ التیام و الفت را معطر
و فواح بهجت و لعمت مشام خلت را معنبر گردانید چون سعر مشعر بر
استقامت مزاج وهاج بر منهج اعتدال بود ابواب فتح ابتهاج
بر چهره آمال گشود و تحقق در نشاء امکان و سرایر بقای احسان
امر گره پسندید که گذشتگان و نزدیک آیندگان نوافر...
همین شیوه ستوده مؤالفت و التیام آرا ستیم نسبت ... را
یکتائی و شیرازه کتاب خجسته و شاکامیت و گروهی بعنیت
دور نمای عاقبت اندیشی شاهدان وقایع آیینه رادر بزم حضور
مشاهد نموده اند در یکالش این مرام و حصول این کام
اهتمام میفرمایند یقین حاصل است اودر حلقه ارباب ...

و معمل حجود فحی که از دست عطا یش دریا برد و گوهر

سلک احرار در آمده حضرت فلان غیر از موارد یکنفر غلام
نام مبارک ... قوی ضعیف اندام بلند بالا در سن چهل ساله
تحمینا قربة الی الله و طلبا لرضاته تعالی منه بلطفه العمیم وجوده
سببا لنجاتی من عذاب الالیم فعلیه هذه الاعتاق الشرعی مبارک
مذکور عتیق و آزاد است و رقبه اش حالی از ربقه انقیاد
و عنان اختیارش در قبضه اقتدارش و فارس میش هر کجا
مشیتش هر جا خواهد دار الوی ... نماید رفته و آید گیر العتاقه
والاحرار و هیچ فرد من الوجوه احدی را بر او دعوای رقیت
و لوازمات عبودیت نماند و مینت چنانچه معتق مذکور معتق کرده بود
که در سلک آزادان منتظم و در زمره احرار منسلک است
نیست احدی و کاله عنه دعوی رقبیت نماید دعواش لغو
و باطل و از درجه استماع ساقط و سخنش بی ... ولا طایل و از
پایه اعتبار ساقط خواهد بود حرر ذلک فی شهر فلان سنه
مراسله دیگر بعرض میرساند که از آنجا که نور چراغ مقصد
نما برگزیدگان جناب احدیت بروغن بلسان دعا تبت بالغ
غیر جاری شود و شگفتگی گل رعنای عقود مشکل دار بی نسیم حجاز
از انفاس

انفاس هواخواهان اخلاص نشان وزد لهذا بعرض
هدیه دعائی که خزینه دل اخلاص منزل گوهر گرانمایه تراز
او نیست خود را ذره وار از جمله مذکوران خواطر عاطر مهر آثار
میسازد و جناب واقف الاسرار خبیر و آگاه است که همواره این شیفته
خاک پا بالعشی و الابکار فی اناء اللیل و اطراف النهار مستعد صحت
و استقرار مزاج سعادت امتزاج را بر منهج اعتدال از
درگاه واهب متعال مسئلت مینماید از آنجا که مقرونان صدق و صفا
امیدوار است به هدف اجابت قرین گردد چون پیوسته از
دریای عمان منعم مجاز رحیب وجود امان کمترین از درر احسان
... مخصوص گشته خلعت نعمت دیگر بسر فرو تنیاید و ... اقبال
که همه مصاحبت فتح و فرخ نشان از امواج آسمان اخلاص مخلصان
به بشارت موکب مسعود شیراز جنت طراز قلب مخلصان ... اشهر
که نهایت لازم و بدیهی مواز قدومت و سلام علی عباده الذین
اصطفی فرض ... شکر الهی به تقدیم رسید امید که چشمه مرام
ان ... مو میان اجسام خاص و عام بوطو ... اوقات



منجر بنو زیاد اطناب نموده بدعا ختم صحیفهٔ الولا نمود تا فیح
لایام ملاطفت مستدام و ساغر حصول متمنیات لبریز
مرام باد بالنبی و آله الامجاد

دیباچهٔ وقف نامه

رشحات امطار غمام معانی و زلال عیون اطوار بحر سخن تمکین
کلام شیرین زبانی وقف حمد و ثنای حضرت مالک الملکیست جلت عظمته
که اراضی عاطلهٔ موالید کائنات که بابدایت کان تکن لم
یکن معدوم بود مجاری زلال اعیان ارواح را مدد و انجار چشمه
سار حکمت بالغه که میراب شب و مقسم قدرتش مقسم الریس
العین از ثابت و مجاری انهار ربوبیت بسر در مجاری حصل اول
لیل و انهار دلو محیا و جعلنا من الماء کل شیء حی مساحت و بهر
دستان بازار وجود بحر تا به کنار عرصهٔ شهود احمولهٔ کرم
مواقف مواهب بند رعدم و بستر از نفایس متاع تاجر بحر
نمود باعطای عطا بیمنتهای کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف بکمالات بالغه مواهب افاضه وجود نواخت
و موقوفات ابر طبقات علویه و حجرات سفلیه خان عنبرا

که علا اطلاق و کائنات رتقا نموده بر هم و تعمیر فقنقنا هما و معارف
بنیانا فوق قلم سبعا شداد ابر و عام کواکب نیر و متولیان
اوقاف شهور یاکه بی و قوف مصارف موقوفات معرفت
و لت شه منا هل مرسوم عبودیت نمود بعهد آخر بعثت
انبیاء مرسلین بمشارع عین الیقین آگاهی رسانید
آبیاری اراضی رقلوب و رشحهٔ ینابیع روح افزای فیض قدس
آبروان پرور حبات براع ابدان از مجاری شریان تا اجابی
ارض موات اجسام و اهتزاز شاخسار عظام گردان
و اکرنا ارضاع دایه کمنونات نواختن محوطات افلاک
و مزارع خضر قطعه ایست از قطعات فلاحت صنایع او و نظار
دهقانان و خوشه پروین خرمن غلات ابعه فصول ادانیات
از محصولات قدرتش در عیون اولی الالباب عیان از انظار خانه
حسن صنایع بی نظیرش چو کیان حیاء پر دهٔ مردمک دیده ها
سواد بیت بیاد و تصویرات تصورات عقد و اوهام ارباب
پرداز بهار صور ناظور مصور قدرتش صورتیست دو رما

رفتهٔ کلک اعتبار شده بود بتاریخ پانزدهم شهر جمادی شوال احد عشر
بخراج براتی تیاح اصابت مقرون بخط افزاجات گوید و از
ظهور سیلاب مراتب ذات مالک صفات حمد حضرت و امیر الیاس شوال عز
بتقدیم رسانید استیفای تقصیر را با این کمتر از قطمیر مخصوص بچرخ ضمن
و تنها و آن بحر بر افراسیدن دلو بود اگرچه بملاحظه نواقص حال
خود با ضعاف مضاعف در جمیع مواد بتقصیر معترف و از اعتنی دور
زلال ارتجلت و شرمساری معتکف است لیکن طراز سخن
افتقار اشتمال خاطر را از ان بمقید الحشائیه تکلف در میان
آن است تا بر زبان آمنا ارشید قدر شناس مقالیر بیرون از تصنیف
قیاس بمقدار خود بشیم باد از مهبط تلطف سخاوم کثیر
الالتفات استشمام روائح بهجت افزای توجهات متوالیات
و عطوفات متکاثرات نسیم مراد برایا ضمایر خلقت ما ثر ریاض
بعبارات آمیز و ذکر حاجی خود کدورت آمیز نسازیم و مع هذا ارجمند
دیرین و قواعد آداب پیشین که مادام که از اجابت سفر کرده و اجلال
مسافرین السبقت ارسال مکاتیبات دوستی آئین جناح طایر
موالات

موالات را بهوا ریاد آورد مجمان نکشایند قاطبین او طان
رسم بشیر را در شرع محبت اندیشی لازم نشمرده خصم بر سوابق
الطاف اخلاق اجلائی تابنیه بار العفو من الکریم مامول مخدوم
و ملاذ فقرا مقدار ده من تنباکو حسب الاعلام بجهت تحلیل کشیدن
این کمتر سربار عطیه الکرام و مزید عواطف عمیم رقیمه
شفقت ارتسام فرموده بود اگرچه در میزان نظر قدرشناسان
متاع گران سنج الفت مقدار محبت بهره از هر شئبه قدر و
نهایتست لیکن بجهة اطلاع خدام کرام در مقام عرض و
اعلام مرآمده حاصل عطیه این نخو متوجه وزن اولیه
مساوی مقدار هفت من و نیم بوزن تبریز بانضمام ظرف موهوم
آمد اینکه چنانچه در وزن تبریز آن نقصان گردیده تبدیل
در جنس ابوسطت این و آن را منافی موصوف بوصف
مرقوم خدام کرام بیرون آید اگر استدعا نماید که قدر آن را به
تسعیر که داده و ستده میفرمایند از وجه خود حساب نمایند بهانه
که این استدعا تو کرامت و عطا نخواهد بود دیگر مختار بر جنس غرض

دخل محصول و حاصل لتمه از دست عطا بخش دریا پرور دو کوه



کریمهٔ انتقام لکان عدوان که دست تطاول بر سفک دماء و هتک
عرض مسلمانان گشوده و مسلک فساد و طغیان را اقدام جدّ و جهد
پیموده اند چهره تعین و بمعاضدت توفیق و تایید قرین دلکشو
بتدارک اعمال پسندیدهٔ ایشان زخارهٔ تیغ انتقام را کلکون
ساخته صفحات زمین را از لوث وجود این گروه شقاق قرین
پاک و بیاری نصرت باری مرتکب معرض هلاک انداخته زنده باد
ذکرکلام عالی بتوفیقات آلهی و تایید مستجمع این افراد بهجت
بهر حال از آنجا که تمنای این دعاگو الاهمیش بهاء خواطر و دیده انتظار
لسیف اظهار با جر بود در این وقت از مکنونات قلب عالی صورت
اعلام او جلوه نمای آئینهٔ ظهور و مخلص احضار بحضور مرقوم
بود بعون الله تعالی این اخلاص شیم بعد از عاشر شهر محرم
عساکر منصوره فارس عازم دریافت خدمت فیض اساس
خواهد گردید متوقعست که تا اطلاع بوراک صحبت لازم السرت عجاله
فاتح ابواب مراسلات و با رجاع مهمات مشتیه نبان سوالات
بارقه ایام عمر و عزت و اقبال بر دوام و ساغر حصول متمنیات
لبریز نشاء مرام باد برب العباد ۹۲ دیباچه مراسله بعد از عرض...
تا مدار این اقالیم سبعه ... با عکس سیارات افلاک ارو...

رالانان

رالازنان زوال و تاراج غارتکاه مصون و محروس است امیدوار ابواب
مسرت و شادکامی و بساط عشرت و خرمی بر روی خواطر عالی کشاده
و بیرق... محجوب غین مامول ساغر حصول آماده باد ۹۲ دیباچه حسب الصدر
تا معارک سپهر... اساس سربر موجودات و ابداع
وجوه ممکنات را برپا دارد... بنیاد فلک شکسته بحجاز احکام عالی
ومجاری... اشارات الستین و رحمت منعهٔ لبقا ... باد ۹۲
دیباچه ... تا فسیح ایجاد و مطر مراتب سعید ابواب ارقام اعتبار
مقرر بزه و مرابر انگشت خامهٔ علم ازلیت تقدیر و احکام و مضائف
ادواد الارزاق ... بر شحات کلک ... تحریر نماید ... انجام از ...
دکاهرانهٔ و فرمان ... کذارش ایام عمر و زندگانی باهم ساز کار و موشح
دابواب وسعت و مسرت بر روی خواطر عالی مفتوح باد ۹۰ دیباچه
دیگر لطفا تا مستوفی ممالک ابداع عالم بعد اوامر ... ادوام افراد
دفاتر ... تشخیص محاسبات عمارت دار الملک شهود ...
مواجب وجوه میر... عقده کشای عالی فاتح ... بستکهای
خیال خلق ... در سلک مشغلهٔ اجازه نگاری ...
حصول مراد آب بابر والاماجد ۹۲ دیباچه مراسلات سلام شوق ...

وتازان گشته از ابتداء آن دهه بسنه قوی ذیر سیر بحر بحرسرت
شغف خطیر احتساب دار الملک شیراز خجسته الاستقلال
دالانفراد مع عالیشان رفیعمکان عمدة الاعاظم والاعیان میرزا
محمد علی شیرازی شعار الیه شفقت و رسم الاحسان مجموعه ایست مستمر
در دهه او مرحمت فرموده چنانچه باید و شاید از حسن امانت
و دیانت او سر زد آید در حرکت است و راستی و دینداری
و نهایت فراست و درستی در تمیز کار و سعادت شعائر اسلام را
بین الانام شایع و اهل معاصی را لذ دواعی شهوات نفسانی
مانع گشته کافه انام را بعبادات و طاعات ترغیب و قاطبه خواص
و عوام را از ارتکاب منکرات منع و ترهیب فرموده و تعیین نرخ
و مکائیل و موازین و تعین اسعار در تمام بعمل آورده از اعلا
و ادنی ... نماید در... اعراض ... عفت
از دیار مثوبات ... عالیجاه والامقام ... به
نیکوایمن ... اعیان و کدخدایان و رعایا و برایا ...
محروسهٔ دار الملک شیراز عالیحضرت مشار الیه را محتسب بالاستقلال
دانسته هر ساله مستمراً آنرا معاف... نمایند و در عهده شناسند ۹۲

مراسلات... تابحر... ان بمالک وجود
... اطلس فام
سپهر... بارگاه جلال برافراشته و ... اندازان
شهاب... شبیحون اشراق عالی...
عزت معقود داشته است ... ابواب ... آیات ابابیل
افاضات عالی مفتتح و ارقام فتوحات ... باهم ساز و موشح باد
بابر والاماجد بعد از صف آرائی جنود عالی ...
عرض میدارد ... اعلام مسرت انجام ...
عطوفت ... سیما ... مفارقت خواهش ...
دوستان از قلب ... فتح ابواب ...
عزیمت ... فتوحات ... عموم ...
ساحت ... خوشوقت ... در باب ... خواطر عالی
بخصوص ... عرض ... اعلا
شدید صفحات خواطر را اشکفتن ... نتایج
و تواتر ... موجب ... استحکام قواعد
ارتباط کردید ... و لولا دفع الله الناس
بعضهم ببعض لفسدت الارض ... فرض عین ...

در مصل جو ... از دست عطایش ... برو ...

عاید انبا رجال کاینات میگردد و پیوسته تاثیرات تاییدات
و برکت تعقدات سحاب مزرع اقبال کشت زار اداه جاه و دولت
و عظمت و اجلال و خوشه خواطر عاطر را از آفت ایمن و ظلال
مامون داشته شکرانه این مدعا بر ذمت همت فلک فرسا لازم
نموده ایم جمعی از اخلاص کیشان فدوی شعار و عقیدت
اندیشان عبودیت دثار پیوسته در قلع بنیان اعادی
شقاوت آثار سعی بلیغ نموده از غره نهضت احسان کام آمال و آمانی
و امکانات نزاقرین نمایند از آنجا که صداق انتقاد شامل احوال فلان

رقم مخلب نواب میرزا ابوالحسن که از روز زیاده بفیض فضل خداوند کار
دلاور رزم و دولت حضرت خیر البشر و تائیدات داور دلاور دولا
ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الملک الاکبر خلعت خلافت مسیحی و الا
طراز انا جعلناک خلیفة فی الارض مطرز و کسوت خلافت
روز افزون معنا با عزاز قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک
من تشاء موقر و معزز گشته همواره عنان عنایت صوب
سرانجام امور ملت حنیف معطوف و زمام اهتمام بجهة
تمشیت نهی از منکر و امر معروف مصروف فرموده در تمهید ضوابط
سنن

سنن سنیه دین مبین و تشیید قواعد مرضیه شرع متین
موجب رعایت شعائر اسلام و مورث تقویت شرایع حضرت
سید الانام و قوام امور ملت و نظام مهام مملکت دولت آیات
سعی موفور مبذول و در تربیت و رعایت سلالات عظام و حرمت
دودمان طهارت خانه دان از معشر مشرب بوفور منت توقیر
خدمت لنه تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی مقرر
بذل مجهود معمول داشته بمفاد احسن کما احسن الله الیک و ذکر ایم
اوفر قه واجب التعظیم بکلی پردازیم و قامت قابلیت اینها را
بتشریف مناصب علیه مطرز سازیم مصداق انتقاد شامل حال
نیکو خصال عالیحضرت سیادت منقبت عزت و کمالات پناه رفعت و معالی
انتباه سلالة السادات العظام میرزا ابوالحسن علوی قوم رحمت پناه
میرزا حنیفا محتسب سابق است بنابر آن دیوان رفیع آیین
موصوف و بصفات طینت و حسن ارادت و عقیدت مشهور
و معروف است بنا علی هذا ذره از آفتاب مرحمت خدیوانه
و قطره از رشحات سحاب خسروانه بر کشت امید مولی الیه نایاب

کرجمعی از عقیدت کیشان ارادت روش و حذاق اندیشان اخلاص
منش حدیقه قلوبشان مغروس نهال محبت ما بوده از شهد فواکه
غضب اشجار فیوضات گوناگون بهره ور سازیم از آنجا که نهضت احوال
فلان مثمر ثمار این معنی است لهذا از ابتداء هذه السنه یا رس...
خیریت دلیل خدمت عنان بشرکر یکی سلاطین بلاغات دار السلطنه
اصفهان را بموی الیه مفوض و مرجوع فرمودیم که خلیفه نبایر و ظیفه

که باید دوام مزبور پرداخته دیباچه رقم شیخ الاسلام
لکه چنین از روز یکه مصباح جهان افروز این دولت خداداد لوامع
المنیر گیتی افروز این شوکت قرین تنبیه بمفاد کمشکوة فیها مصباح المصباح
فی زجاجة الزجاجة در مشکوة اقبال نوبانه در روشن و حدت
الحقایق جلالت و فرمان روائی از عین عنایات بینات و تفضلات
سبحانی در ساحت آمال و امانی خضرت پیرا و گلکشت گوهر دراز آن
این مطلب عظمی در حصول این نیز رتبه بر ذمت همت فلک فرسا
لازم فرموده ایم که بر یک از علماء دیندار و فضلاء تقوی شعار مقتضای
ان اکرمکم عندالله اتقیکم در مراتب علیه فضیلت و ورع حلیه
المتقین قوایم شرایع دین مبین و احکام حق الیقین بوده گوهر
گرانمایه

گرانمایه دیانت و حق شناسی را بغواص اعتقاد خاص از بحار الانوار
معرفت مولانا ربوده سرمایه ایمان و مخزن مخازن کنز العرفان
خواسته با مشیت امور شرعیه و مهام ملیه مامور فرمائیم از آنجا که درج
کشاف اتمیقت و معانی بیان این اقوال از منطوق احوال عالیجناب
فضیلت و قدسی القاب ایالت اکتساب حقایق و معارف آگاه
جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول فلان فهامی مجتهد
الزمانی فلان ذات حمیده و اوصاف سنیه او

دیباچه رقم معمار

لکه چنین از روز یکه مالک ملک بیهمتا قوارض شهود و سنین و زرایع ...
وارضین همواره در نظام حیف و نشر تخم وجود نوع انسان
در مزرعه ایجاد دست افشان قدرت کامله اوست و نبات نیات
در مهد امهات عرض عاطل و زمین عاطل عالم سفلی پرورش
دایه حکمت بالغه اوست و از منبع آباء العلیا چشمه سار رحمت بیکران
و مجاری مبانی عیون مکرمت بیشان سحاب آثار عامه عباد حضرت باری
و بمصداق کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة و
الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم بجد و حاصل خرمن امول
انواع فیوض و احسانات خرمن خرمن منافع محصولات حصول تمنیات

و محصل حجور و اصناف که از دست عطا ایشان دریا بر درد و گوهر

یکرنگان راسخ العقیده که بصفات دولتخواهی و اخلاص
موصوف و در السنه و افواه بمراسم خدمتگذاری و عقیدت معروف
بوده باشند متمکن و سایر لوازم السعاده عزت و اعتبار و مجالس
مجالس شوکت و اقتدار فرمائیم شاهد این مقال حسب الحال احوال
رقم شیخ الاسلامی شیخ محمد بحرینی که چنین و چون جمعی از فضلای دین دار
علیهم بقای نعمت حضرت خیر البشر و فقهای فضیلت شعار فهیم تقوی
مذهب اثنی عشری سالک شرایع دین مبین و تابع احکام حق
الیقین و بهدایت اعتقاد و بارشاد صلاح و سداد بمدارک
معقولات و مسالک منقولات رسیده بمدد یاری عوارض فطانت
و ذکاء گوهر مراد و صدق و صفا را از مجمع البحرین اقبال از قاموس
قدرت الهی و کحل البصر سرمایهٔ ایمان و کنز العرفان ساخته و دین
دیندار از مفاتیح اصلاح رستگار از کشف و شرح کشف الآیات
و معانی بیان ریخته از صحاح دانشمندی واضح نمود سر ابن الفضیل(?)
فقاهت و سراج المنیر مسلک اسلام از مشکوة حوانب(?) لایح بوده باشند
بجهت امور شرعیه تعیین فرمائیم ازآنجا که مذکوره انجمعات(?) مطلق البیان
احوال

احوال عالیجناب فضیلت مآب قدسی القاب جامع المعقول والمنقول
حاوی الفروع والاصول شیخ محمد بحرینی است لهذا از ابتدای
[illegible] هذه السنه خدمت شیخ الاسلامی دار المؤمنین بحرین را
بعالیجناب معزی الیه شفقت فرمودیم که در مراسم امر بمعروف و
نهی از منکر و انتظام امور شرعیات و ایقاع عقود و مناکحات
و رفع منازعات و مناقشات و اخراج اخماس و زکوة
و اصلاح بین المسلمین و المسلمات و تحریک خلایق بصوم
و صلوة و سایر مراتب شیخ الاسلامی سعی تمام و جهد لاکلام
بعمل آورده در هر باب و هر مواد مراتب [illegible] کاری و لوازم [illegible]
خود را بر جمیع انام و جمهور خواص و عوام ظاهر ساخته
رقم باغبانی باغات اصفهان که چنین از روز یکه کارگر باغبان
حدائق تکوین و ایجاد گلستان اقبال شان ارم ذات
العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد سبز و خرم و سرو و بوستان
شوکت و اجلال در فضای جهان رشک افزای ریاض فیض
ارم کرده باز بر وجه همت والانهمت عالی لازم فرمودیم

شوکت و جلالت و کشورستانی را در مفروده آب و آبروی و اصل
ملال و زوال را از خشوع و جمع اقبال مفهوم و موضوع داشته و کلاه گوشه
بشکرانه این الطاف و الا از ان احسان خالق آفاق و انجم و ترصد
و ترقب نعمای بی منتهای ولئن شکرتم لازیدنکم بر ذمه همت والا واجب
خواطر خیر ترتیب اقتضای معنی واجب نمودیم هر یک از صوفیان
خاص فدوی شعار و یکرنگان عقیدت اختصاص [illegible]
همیشه اوقات نقد اهتمام و حسن خدمات خود در خزانهٔ اعتقاد [illegible]
خدمتگذاران آستان فیض نشان نموده باشند مورد ترقیات
و مهبط فیوضات فرمائیم ازآنجا که عالیجناب رفیع مکان میرزا عبد الخالق
کرمانی که همواره افراد خلوص عقیدت و اخلاص خود را به محک میزان
امتحان رسانیده لهذا از ابتدای هذه السنه مستحقان [illegible] مرتبت
تحویل [illegible] رتبه وزارت سرافراز فرمودیم که [illegible] شایسته
و باید در مراسم جو مرد و کاردانی او سزد و باید در رتق و فتق مهمات
و تشخیص و تفریغ محاسبات و توفیر و تکثیر وجوه [illegible] قیام و اقدام
و حسن اهتمام و کاردانی خود را بعرصه حسن ظهور رسانیده مستوفیان
عظام دیوان اعلی شرح فرمان مطاع را در سرکارات لازمه ثبت
نموده

نموده هر ساله فرمان مجدد طلب ننمایند و در عهده شناسند
دیباچهٔ رقم دیگر که از روز یکه یمن عنایت منشی دار
الملک ایجاد و تکوین و از ازل [illegible] بمجلس توقیعات پادشاه
عوالم شهور و سنین حسب افروز خطوط شعاعی و مهر
برجیس عالم امکان و فضای جهان احسان ذره از خزانه
فیض قدرت کامله اوست منشور صدق انتظام [illegible] الملک من
تشاء [illegible] الظهور شوکت و حشمت و اقبال و نیر ساطع
النور دولت و عظمت و اجلال ما را از مشرق حکمرانی و افق
جهانبانی طالع و ساطع و بر مفارق کافه انام و جمهور خاص
و عام لامع و از کلک دبیر صاحب تدبیر دیوان قضا بدیع منشی
جهانبانی بنام نامی ما محرر و مفاتیح ابواب کشور ستانی و مقالید
خزاین دولت و فرمان روائی بانامل فیض شمول ما مقرر گردانیده
ما نیز در ادای شکر گذاری این نعمت عظمی و حمد و سپاس [illegible]
این موهبت کبری همواره قرار داده خاطر خطیر مهر انجلا و ضمیر مکنون
خیر ترتیب اقتضا فرموده ایم که هر یک از چاکران قدیم الخدمت و

و مصلح جود و احسان که از دست عطایش دریا [illegible]
و مصلح جود و احسان که از دست عطایش دریا [illegible]





از لمعات تجلیات فیوض الهیه و اشراقات شمع الیقین تا شمه [illegible]
غیرمتناهی ضیا اندوز بود بعد از نشر اضواء دعای [illegible]
شمع خامه خلعت التماس مشهور [illegible] فضایل را امید [illegible] چراغ
شبستان [illegible] عرض مکتوب محبت نفیسه قلم در [illegible]
شده بود روشن بخش سراچه محبت و اتحاد [illegible] عفو
جرایم جماعت استرابادی که در تطفیف و کیل حیف و میل قرار داده
از مضمون آیه کریمه اوفوا الکیل و لا تکونوا من المخسرین و زنوا
بالقسطاس المستقیم تجاوز ورزیده اند [illegible]
شده بود عالیجاها مولانا [illegible] از تغلب [illegible]
تظلم آغاز شمع [illegible] دیگر [illegible] زبان آتش افشان [illegible] دراز
نموده [illegible] که عصای [illegible] نور چراغ [illegible] خاموش و منطوق
ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون
و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون را فراموش کرده بودند
بالتماس [illegible] اعظام [illegible] ایشان [illegible]
انتقام کشیده و مغز سر شان را فتیله سان چراغ [illegible]
بیرون آمده لیکن [illegible] الالتماس آن خدام پروانه [illegible]

دلو

دلو الزام باز یافت نموده چنانچه من بعد احدی از آن جماعت
در مبایعه روغن [illegible] و تحمیر [illegible] میزان تقصیر [illegible]
شمع [illegible] تیغ [illegible] سر خود را در قدم [illegible]
گردن [illegible] طریقه [illegible] سوخته [illegible] و مقباس [illegible]
بروغن [illegible] و مصباح قلم را در بزم [illegible]
داشته مهمات را اعلام نموده باشند ٩١ رقعه [illegible] قلندر [illegible]
شوقنامه صحبت شریف موحد گوشه نشین و مجرد خلوت گزین
تاجدار اقلیم فنا و صاحب لوای عرصه وفا جلالی کشور تجرید
و قلندر دار الملک تفرید پادشاه دیار درویشی و داغدار [illegible]
دلیر [illegible] سیاح بحار ناسوت و سیاح فضای لاهوت [illegible]
طریق حقیقت و [illegible] طریقت صاف ضمیر [illegible]
[illegible] صادق [illegible] و [illegible] فطرت [illegible] که ابدال [illegible] انور
در دایره چرخ اخضر [illegible] فیض افاضه [illegible]
[illegible] که از [illegible] غنچه [illegible] لذت [illegible]
عذب فرات [illegible] و صاحب [illegible] کاه از [illegible]

و مصلح [illegible] که از دست [illegible]

انکس [illegible] عدم [illegible] در میانه با [illegible]
[illegible] این خادم [illegible] نقص مراتب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] مسمع مبارک اصغا فرمود باید آنحضرات عالیات نیز
از [illegible] و غمخواری مخلوقات حضرت [illegible] که
با [illegible] عالیجاه [illegible] باشند [illegible]
بر [illegible] سازند و [illegible] عجزه و ملهوفین [illegible]
هلاکت [illegible] ولو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا
لهم و بعد از [illegible] عالیجاه [illegible] بیمغز را [illegible]
و بر [illegible] دنیا که [illegible] و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت
[illegible] مسلمانان را [illegible] صاحب اختیار زنده باد ٩١
[illegible] اقدس [illegible] جانب [illegible]
[illegible] گردیده [illegible] شد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] اقدس [illegible] که [illegible] علاقه ارتباط [illegible] جبلت
[illegible]
[illegible] روز ازل [illegible] عنایت [illegible] لم یزل [illegible]
تحقیق [illegible] قوام دولت عظمی و موجب بقای [illegible] مکتب
[illegible] درین [illegible] سعادت نشان [illegible] تربیت [illegible]

ایزد

ایزد داور دارا از [illegible] عدم در [illegible] قرار یافت [illegible]
خوبان [illegible] حضرت [illegible] و رابطه [illegible] و اختصاص [illegible]
[illegible] فیضان صورت [illegible] آوازه [illegible] صدق اخلاص
پرورده [illegible] مقتضیات عقیدت جبلی و خلوص فطرت [illegible]
[illegible] که [illegible] بعرض [illegible] و ثنا خوانی [illegible]
[illegible] در سلک قربت [illegible] اقدس [illegible]
[illegible] سلام [illegible] وارد [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible]
[illegible] ظاهر [illegible] فیض [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible] زمانه [illegible]
[illegible] سیادت [illegible] کام [illegible] رسیده [illegible]
سایه حضرت [illegible] بر فرق [illegible] پاینده باد ٩١ [illegible]
[illegible] التماس جماعت [illegible] نموده نوشته [illegible]
پیوسته مصباح هدایت [illegible] و سراج منیر [illegible]
[illegible] مشکوة خاطر شریف مشعله افروز محفل [illegible]

[illegible] که از دست [illegible]

که در این ایام سعادت فرجام که این احقر عباد به تقریب زیارت
روز عید و احراز شرف طواف اکثر مشرفه و ابوین
ارض فیض بنیاد که و بعد از تقریر جمعی کثیر از رشته جوع از ممالک
فرار کرده اند معرفت کامل به احوال سکنه آنجا حاصل
نمود معلوم شد هر روز جمعی کثیر از صغیر و کبیر و برنا و پیر در قلعه
از فقدان قوت فوت و تلف و ملحق به یار الله سلف مشتاق
چون اهل قلعه قایل به کلمتین طیبتین شهادتین و امت
رسول ثقلین و در قبله و کتاب موافق و در دین و شریعت
متطابق نبوده به مدلول کریمه و ان طائفتان من المؤمنین
اقتتلوا فاصلحوا بینهما و بمفاد ان تنتهوا فهو خیر لکم با
رؤسا سپاه بر خلاف شرع مستند الا عن احکام اقتلوهم و جمعی از
ایشان را با خوف داشتن و بخدمت خان والاشان کشور
ستان فایز و به دلایل عقلیه و نصوص شرعیه ایشان را با
فرمان و جادلهم بالتی هی احسن ارشاد و منطوق و زنهار
ما قصد ورهم ... تصفیه زلال عنا ... نگارش صحیفه

برداخت

برداخت بر ضمایر زاکیه حضرات مخفی و مستور نماند که آنکه آفتاب
فلک شان رایت شیدات ابوی و ملوکانه بخت سعید داعیه
کشورگشائی و دارائی و عالیجاه وزیر صاحب اختیار و دستور ممالک
احمد پاشا راهوس حکمرانی و فرمانروائی باشد عجزه و مساکین و ضعفا
که بهین ودیعه کارپرداز اعند از این دو جانب بر ایشان لامحاله اما فقد
الامر منوط الیه در مقام زیردستی و فرمان بری شتاب شده و انفسنا
در میانه تقصیر نیست که با جنون حجرخ و غدار ...
فتن شوند قطع نظر از او شغل فرمان دهی مقصد ...
تشاء و تذل من تشاء به هر باب شاه ازل منوط و مغیب
کار جهانبانی بمفاد تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء به مشیت سلطان لم یزل موقوف و مربوط و خان
سکندرشان مؤید من عند الله و مشید بحید الله و امیر معظم به همت
که بعد از آنکه دو صاحب دولت به یکدیگر مسلط شوند تا مورس
بزرگی را صیانت و یکدیگر را اعانت خواهند کو ... عجزه و رعایا

و کلستان خواطر افسرده اصدقا را آب و رنگ بهار رشتان
فردوس نواخت گردید لیکن از آنجا که در اثنای مقصد طی عهد ملاقات
در کنج خلوت با معطر لعل کشف الغمه صحبت روحانی قیام و بنده
مسایل وجد آنچه از فیض العدیم المثال اقدام داشته تصدیق بوده که
کام مرام از خوان خلیل صحبت حضرات کامیاب مواهب علیه و بهره
فواید جلیله شود و انعام انجاب کتاب محکم الآیات عهد و پیمان را
بر طاق نسیان گذاشته سالک مسالک وعید خلاف شده
سراج منیر تمنا بصر صر یاس افسرده و کلشن خواطر از دم سرد
این خبر پژمرده گشت اگر انصاف طلبی نماید حکم به آنکه
این معنی مخالف شرع شریف حفظ بنیان و منافی ملت منیف احمدی
وفاق است انشاء الله تعالی ثواب اعمال در عرض حصول اجلوه
و مشام باطن فیض مواطن از استشمام نفحات مشکبیز
فیوض دانی معطر بود از آنجا که رشحات کلک لسان شعار
در اوراق مباعده صور که در بهار و برگ بوستان قلوب حسرت مزار
مجرای آن جاست و نظر با ین معنی همواره اشتیاق مظاهر بوسایل و

ذرایع

ذرایع طالب شرف ملاقات مصادقت سمات میباشد لهذا در
این اوقات که از ذریعه الفت و ودیعه مقید کار خلاصه از مدارج دوستی و
تبیان شرذمه از مناهج شوق قلمی گردید و فلانرا تعیین به اداء
خدمت سفارت کرده شرایط خدمتگذاری و قواعد دینی
و آداب مهمانداری قیام نماید و هم بلطف از مفصل شوق و محبت
از مطول و فور خواهش ... بعرض ... آقا
از ملازمت رخصت انصراف به معاودت و مشتاق اخبار
صحت ذات شریف و روایات احادیث حالات منیف می بوده
سالم و توقع از خصایل قدسیه آنکه همیشه مجلس انجاز مسائل و
شرایف علائق عیون اجبابه و مهمات بنظر تحریر در آورده بعنایت
آلهی در سرای شیرازه انجام کردید فلا ۹۱ بتوجه مهابون در سن ...
... بعد ... از جناب ملا محمد باقر مدرس در ... معلم ...
راقم نمیقه واقف خلیفه محمد باقر استرابادی مدرس دار السلطنه
اصفهان بعد از تبلیغ ادعیه محبت آغاز انجام ابرار حقایق
علمای علام و فضلای عالی مقام دار السلام انهاء و اعلام میکند

فراق ناکام را نفرستید که مجموعه دستی که کامیابی آمیخت نکهت ورق گل
کاغذ صفحهٔ کافور کونش مشک سای مشام دل پریشان پروین وماه
دوایر حروفش سنا بخش دیدهٔ بصر کشیدن سفیدی عنوانش
آمد دل دردمند را تریاک محبت پرور عبارات جانفزایش
ارکان اساس محبت را بکف حکمت رسوخ بر آورد ثمر مفرح
معتدل کلک نسخه نویس طبیب فلک حذاقت نصیب از سنبل
الطیب الفاظ عنبرین نسمات و بنفشهٔ دو ریحان خط و غبار آن
واجزا مرکب القوای الفاظ و معنی وادویهٔ قلبیه کفت و لیتنی
تفریح دل دوستان ترتیب مجموعه نوشدارو روح افزا نعمت
شکر شکن قلم عیسوی دم از لآلی معانی جواهر بیان و یواقیت کلمات
رنگین و مرجان و مروارید استعارات بلاغت تزئین بحیثیتی
قلب نجیب الملک ترکیب فرموده در خصوص شخص تلابر ارسطو
افلاطون مقدار و بنابر نباض زمان روزگار گرفتار رسوء
المزاج اعسار و مرض عسر العلاج احتیاج و افتقار گشته برای اصلاح
مزاج فاسد او وضاعش معجون عطا و شربت دینار و برای تقویهٔ
حالش

حالش از اخلاط ردیهٔ افلاس فلوس در کار دیده بود حسب الاشاره
مبلغ فلان در کیسه سر بمهر بانضمام ادویهٔ چند خواهش فرموده بود
کیسه خدمت شریف شد ۹۰ مراتب مرحوم میرزا محمد شریف از مشهد

مشهد مقدس به حیدرآباد نوشته جوان خلیل خلقت و وفا لبریز عامه سعادت
صدف وصف بود کنوز نجاح دارین و ابواب جنان معارف نشان
بمفتاح تائید سبحانی بر چهرهٔ جانان و مخزن اسرار ربانی مفتوح باد
بعد از تمهید حاشیهٔ قدیم محبت فطریه و تهذیب قواعد عقاید
قلبیه مرآت الصفا را حقایق آن را که منبع انوار و مصدر اوامر
جوامع آثار فضل و ارشاد است منطبع است صورت سنا مد عارف
که در این اوان لوامع انوار بهجت خبر انصراف خدام کرام
از طوار روضهٔ رضیه کرده بجهت احتشام اساس معاهد افروز جوهر پیشانی
مدرس انتظار گردید از این رهگذر بحمدالله تعالی به هدایت
عنایت تفضلات سبحانی بمنهج توفیق نمود باد ادراک روضهٔ
مقصود و حدیقهٔ مرام فایز و باز او معارف سعادت معاودت فرموده
رفع هموم و احزان اخوان الصفا شد نزهت ارواح خواطر

باصلاح مزاج آن فاضل حب فراش بستر غم اعزل بوده
دوستی قوام پرداز ندیمی بیهمین عهد خوش دل بود و جامع
مقاصد ایام انقضای رایحه الصبر شکیبائی تسکین و تشدید
آزار مزمن زمان فراق را معجون فرح آن حضور رنگین و اودیه
قلبیه صحبت جانبخش بهبودی قرین میدانست والتهاب حرارت شوق
صحبت صوری را بقرص مبارک ملازمت معنوی و دم آن
ریحانی مجالست روحانی رفع و تفریح کرده خواطر را بمعجون آمده
این وعده دلپذیر رفع هموم منتظر و بالا امر بود چنین از نامه گرامی
مذکور شد سالک طریق وعده خلاف گشته و از قصبه شیطام کنده
واصل قلعه ضیاق و در دوستان موافق ایجاوارش و کلبه
لقای مسرت بخش و مفرح عمر دارالحضور بهجت آن امیر ورقه
از ابخرهٔ سوداوی آلام ناکامی بجسم ضمیر محبت تخمیر بیمار روی علت
اقسام اسقام یاس و حرمان بر مزاج شخص خاطر طاری گردید
انشاءالله تعالی زیارات و طاعات پذیرای صحت قبول و معجون
نجاح دارین بکام مرام موصول بود فلاسفه صحبت شریف
عما قریب روزی باد از انجا که استقامت مزاج و دوام صحبت
دوستر

دوستر و انحصار در حب نبض شناسی طبیب ضمیر انور در محک طرح
و شرح اسباب سمیات از قانون آداب و دربود لهذا بعرض
او پرداخته شوق ها فی البدن را حواله بجدس فراست آمیز و از
اطلاع موقوف بر دستور ملازمان ساختی بود پرهیز عموم چند در ایام
ساز کاری هوای دوری و سوء المزاج اخلاط مهجوری حادث
نگارشات نغم البلبل تا تجدید ملاقات و دافع ملول
کدورات میباشند توقع اکید بوسته بمرکبات مسهل و مدلول
مکاتیب شریفه تقویت بخش قلوب محبان و بدایع حرارت
النفس مسیحی اقتباس و اجزای مرکب القوای رنجهای فلک
اعجاز اساس شافی مرضهای دلهای دوستان نسخهٔ بشارت
لازم البشارت قوانین انگارنده عرض داشته ۹۰ شرح حیله کرد
حاشیه مکتوب نگارش نمود
حسب تحریر مفاوضهٔ بوستان افروز که رقم
قلم شیرین رقم شده بود رسیده بتاثیر بیاض عنوانش تمام
خرمی در مزاج خواطر برانگیخت و حلاوت انگبین مضامین
دلنشینش مرارت فراق ناکام تلخکامان خطر خرمان گشته

فاسد دست برد فرصت استیلا از روی بحر یافتن همچو جسر
نزدیک ساحل کشتی توقف انداخته در خلال آن حال بفحوای و امطرنا
علیهم مطرا فساء مطر المنذرین بارگاه کبریا نکرده بلیه بریا نخ
غضب الهی در آمد اهل کفر دیار را نا فرمان انتساب بحر واقع گردید
بدلوا لکبریائه فغشیهم من الیم ما غشیهم فاغرقناهم اجمعین
زورق آن کفر لامقین جناب آسیا نگون گردید و بمضمون آیه
فانتقمنا منهم فاغرقناهم فی الیم بانهم کذبوا بآیاتنا وکانوا
عنها غافلین کشتی وجود آن طایفه فرعون نهاد گرفتار غضب
رب العباد گشته احدی از آن گروه رخت سلامت به ساحل نجات
نبرد فی ذوات عالم خاک [illegible] از بالا
بسوی آن رواده ساخت و چون قوة طالع تیره تر [illegible] نقش
حیوة کفره را از صفحه هستی بر انداخت انشاء الله تعالی جنود
سفاین زرین انجم و [illegible] و فلک مشحون خورشید انور در
بحر سپهر حرز سپهر حضرت جهاندار شد کشتی عمر خواقان ابدمدت
ابد مدار لطمات چار موجه بحر نوایب در حفظ باری [illegible] لا زال
از جانب پادشاه [illegible] اسپرا [illegible] بمیرزا صابر [illegible] حکیم باشی
الانشاء

انشاء الله تعالی حکیم علی الاطلاق و معالج امزجه انفس و آفاق عطار
خانه قدرت کامله و دار الشفای حکمت شامله التهاب حمای برق
نهار را بشربت فرح افزای شفق لطف و دردسر ظلمت شب بقرص
کوکب مهتاب و صندل سفید صبح صادق مداوا نموده طبع حذاقت
سمات و ذات مسیح صفات را نوش دارو حصول آمال و امید و عجوبه
عمر جاودانی نصیب باد بعد از شرح تجربه مولا اتقیه باطن و تذکار
امور عامه ... مولف مظاهر شهود حقایق برای سالکان [illegible]
قانون شفا و نجات ارواح و ذخیره صنعت کامله حکمت بالغه
میدانگاه [illegible] شرح [illegible] در کیفیت مفرح فرح بخش
خبر انصراف خدام کرام از طواف روضه ملایک مطاف و دماغ
جان و جنان چندان انتعاش یافت که موجز از کلمات او
تشریح تواند فیت چون در مقام حضور لازم السرور کام مرام
مجلس التشهدین عهد شیرین ساخته بود داوان ایاب بیالین
رنجوری الم مهجور قدم رنجه ساختند و نظر التفات بجانب خستگان
داده دوا انداخته چند روزی نفس علیه را اساس صحت جسم عافیت

از کمال لطافت اجزا بنظر در دریا از خجلت قلت آب و مستعمل هوا شده
بود که چو مستحیل از آن وصل نگشت زهی حکیم عالم که همت بدایع
فن که در ضمن اسباب معنی اثبات جزء لایتجزی می نماید و بحر حیات
از جمله مرکبات ذات بعوض ترکیب عنصر دالحج میدهد حاصل بیرون
چنانچه انجم را عقل و تشخیص محیر زاده و با لا سایر شخص
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره از اجزاء و به پرده بخواهش [illegible]
در عهد خاقان سعید شهید شاه سلطان حسین [illegible] [illegible]
کنار دریا از دریا در آمده [illegible] در دریا غرق شده بود
در عهد دولت روز افزون و سلطنت ابد مقرون اعلیحضرت
پادشاه دریا دل و خسرو بذل اعمال گل کشتی [illegible] تمکین و وقار
و سفینه قلزم جهانداری و اقتدار گوهر عز و اعتلا و کوهر صدف مجد
و اعتلا ناخدای کشتی اقبال و نهنگ بحر علا و جلال [illegible]
که تموج بحر سطوتش غبار کدورت را از عالم بر اسایند و صبا
صولتش که تلاطم دریا قهرش زورق و جود بد خواهان را غریق غرقاب
عدم کرداند از غیرت دریادلیش بحر ژرف در [illegible]
نشین از آن سلسله موجش پرپاست و از هیبت سیاستش
زهره

زهره در سینه دریا آب و بیم جنبش جز منش سراو علامتی
هویداست از شرم در افشانی کف سخایش هر شب نو لؤلؤ لالا
عرق جبین عمان باشد و از خجلت نوال سحاب پرورش بخار
خون میشد بر جهان غواصان بحار آرزو در آن کشتی لآلی شاهوار از
بحرین جود و سخایش بر ساحل مراد میرسند وتنگ مایگان بغداد
همت والا در دریا در و گوهر از بحر محیط احسان سرشار حصول جلوه
سپهر خضر بود که کشتی در افلاک ... بندگی جودش شهید بعدل او سمر
ندیده است نظیر چنین جوان بخت بعنایت شخص زکشتم چشم عالم
بحر جنبش دریا اگر اشاره کنند بیا بحر شود سالک موج بنا زهد بحر
الذی یشرف من اجیر سنة الف جنبة الامم و مفارق
الفرق و صدفه فیه شاه منشی ابتر کشتی [illegible] نوح
رکبها نجی و من تخلف عنها غرق اختر سلاله حضرت خیر البشر
ثمر تاله ائمه اثنی عشر خلد الله ملکه جمعی کثیر از طایفه روس
هوا نا بدبه سر را [illegible] غرور در دماغ و دود [illegible] فتنه بیو یاره

وام ولذت پذیر از اقتطاف اثمار ریاض الانس لازمت
گرامی زبدهٔ مطالب عالیه و غایة القصوی کام تمنای این
اخلاص فرجام می باشد و از فواید المخفی مخلصان را که گوشه
مجالس مونسان است بلوامع مصباح حضور شریف و
اشراقات نبراس الضیا روح منیف منور و مشام ارواح
از نفحات روضهٔ بهیهٔ صحبت والا معطر فرمایند از محاسن
خصال زکیه و مکارم اخلاق قدسیه بعید نخواهد بود رقعه به
بندگان معزالیه نوشته
هو تعالی ظهرکم و ظهیرکم و عمومکم
دعوتکم و معینکم و رفع قدرکم از انوار مطالع دقایق
لطیفهٔ طبع حقایق شناس او مخدوم واقع کلبهٔ خواطر اتفاق
مناظر ضیا افروز و بها اندوز گردید حقا که اگر بمزید عطفی
از فقرا نزد مخلص مشفق قدم ... در این آب و گل منزل
گزیده بود در دل اخلاصمندان را بنور کلها که در قدم خدمت
فرتن میداشت لیکن وعدهٔ گذاشته دست دل را از حدیث
گل او بوستان و بار خواطر را از طرف احلاق قبالیات
شموس

شموس آفتاب لمعان باز داشته بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها
از خدمت سعادت یاب خواهد بود والسلام علیکم رقعه بعزیزی از
اوکیف طلب نموده او کم فرستاده بود نوشته
... دماغ مطیع شریف
نشاء یابد کیفیت فرصت لنشاء ... کیفی که من حیث الکیفیه
مقتضی القسمه بود بنشاء رسید غلط گفتم ... تصور
نشاء بخواطر رسید ... گم عرض اخذ شوق ... قضای
قسمت نماید و مایکم خبر شموس شوق دلالت بر لبنای ... کند
والا این جوهر مجرد از ماده که ایشان فرستاده اند اگر
مستفید یا ممیز شده اند کیف ... قضای
قسمت ... کم نفرستند و کم را بمعنی ... مقتضی قسمت
واز نتیجهٔ این احسان ... در این نشاء ... دماغ مجانان
کامیاب ... از عقل مقبول نیست ... معاد
شده ... عنایت خدام ... مرکبات
عالم سفلی را ... لاتسلم که از اقلیم ... کشته
باشند ... دلایل ... اکتفا نموده ام

بدیدار ... از مراسم بنده نوازی بعید نخواهد بود رقعه به عزیزی نوشته
چند که از اشهب زرین ستام مهر در میدان سپهر کرم جولان ...
شکلین لگام منزل انتهای عرصهٔ آسمانست عنان سمند عزم
در زنگار زمام جولان سعادت رکاب دولت و کامرانی در کف
آمد و سرپنجهٔ اقبال او بر او رهنمای ... بعد از ... شتاب
کرده ام قلم در تحسین ... اظهار شوق ... ببهن ...
صفحه برای جولان خیل ... مشهور مواخاه ...
میدان ... هم ... پیوسته ... بیقرار بود ... حقایق
حالات سعادت دلالات آنعزیز عرق ریز شتاب ... فعل
اشهب خاطر از حدت شوق ملاقات گرامی در التهاب
میباشد در اینوقت که ملازمان عازم آن صوب ... رقعه به عزیزی نوشته
در نیاید بر لب ... سعیدت ... پایانست ... سعید است ... سبحان
بعد عسر یسرا ان مع العسر یسرا ... جذبهٔ محبت او دوست
جان و سرپنجهٔ توجه ... نواب ... ... دامن دل
دیگر بار خاطر را ... آن صوب ... حرکت
قرر

قرر در این ولا واقع گشته بفیض خدمت شریف رسیده باشد
هر چند فرستادن این مور ضعیف بگران منابه بودن ...
بگران بود لیکن مصلحت مقتضی حضرت ... در این ضمن گردید
همان بوده که ... این مهجور ... که ... ملحقم ...
جهان و آنکه ... هجران ... صحبت
وافی ... شریف گشته ... از ادراک ... عمر ...
هرگاه ملازمان ... تعیین ... که قریب بعمق جلال
... مامور ... تقریب ... الارتحال
دوستی و ولای ... و در این خصوص ... التفات ... منظور دارند
از مکارم اخلاق موفور الاشفاق دور نخواهد بود رقعه به عالیحضرت
مجتهد الزمانی مولانا محمد شفیع کبلانی در طلب وعده نوشته
مولف کتب مقالات و مصنف قواعد و قانون اخلاصمندی
معروض ... حقایق ... شمس دانش ... مجمع ...
معارف و افضلیت ... نزهت ... اثر ...
بهارستان حدایق ... فیض خدمت ... وعده ...

... از دست عطایش ...

بقلب شکستن گروه غموم روبادردکاه ورق آمده قطعه آتش

زند رفته و قداح فساد طایفه زند خیمه فتنه شرار آن شرارت

فرو نشسته و سر رشته اقتدار مخالفان ستمکار بر جلال

دولت ابد مدار بتائید آلهی از هم گسسته روی انعام الهی سفید

تیغ برنده از خون زند کوشان سیاه در فرح بار کرچه

حق کوشش و کوشش مردانه و شرایط هوش و تدبیر و فرزانگی

باتفاق خوانین عظام در رفع غایله آن نفاق کیشان بعمل آورده

نیکنامی و سربلندی در دو جهان فراختند و بفحوای القدر بعد ان

القصاص ان لهم اجرا حسنا غیر ممنون اجر جزیل یافته

امید وار است که بعون خداوند کریم کریم بصیرت فی الفلوب

در هلاک فرار و بوار بر گشته بخت صید شیر شکار آن خونخوار گشته

بدفع ازاو و بزد لهای عموم بندگان از بند غموم آزاد و بسبب عهد

ادعای الهی هر روزه فتح تازه قرین دولت ابد بنیاد شود اجابت

عزیزی نوشته است بعرض میرساند که در انتظار دیده مواجان

چشم برا

چشم براه وصول مژده ظفر و نصرت انتظار تمام کوش بر آواز استماع

اخبار بهجت بروز بود آفتاب نوید از مطلع اقبال دمید و آغاز نمود

چشم تمنا را چه بستانها سحر روشن و ساحت خاطر مخلصان را

از شکفتن گلهای رنگا رنگ شکفتگی مانند روضه ارم گلشن جنت

اگر نقد جان گرامی ترین مایه بند است به نثار مقدم دلکش

برافشاند روا است اگر ویران سرای دل را از نزول سروش آن

بنیان بیت المعمور خواند بجاست چه از دل اخلاص منزل امید

مامول آنست که بوسیله اوراک خدمت عالی نما و از این ممکن در

ابواب عاطفت بر روی خود گشاید در این ولا که شاهد این فتح ملک از

دراز پرده غیب جلوه نما گردیده نیز روبازوی اقبال بهره در گوی گرانسیر

بپیچید هر کمال شکرانه این عطیه آفتاب عنایت در عالم ذره پرور

کستر بجذبه شوق خود بسیار وجود شبنم سیفیه این بنده در هوا

شوق خدمت عالی بیتاب و بیقرار است امید است که لطف خود گشاید و موجب

الطاف عالی قالب فرسوده این ضعیف را بجهد والا مانند خاک

باشوکت و شان با بیت الغزل نظیر اعنی منظومه او

سلیمان فطرت با مکتوب مسعود و رایت سعد رسیده مکتوب حشمت

صفای معانیش در ادای لطافت طوفان نموده و سخنان

حسانش برسیدان سحر کوی مزیت از سحبان و حسان ربوده

ناظم سلک گوهر اگر منظومات خود را به نظم سخن بی سر خود را

بر سنگ میزند و اگر انوار مهر انور با مطلع دل افروز معاشر

در طلوع خود رسوا آفاق میسازد مضامین غیر مشتبه

که بر فوق طبع گرام آمده در نظم است و الطف نور مشعله مغز

کز آلوده فکر گرام رسته از اصطناع اصلاح غیر فطیم است

بسیار خوب و دلکش و مرغوب است انشاالله تعالی افر الطاف

اعلیحضرت ممدوح سر افراز و زمره اخلاص کیشان بنده

از جانب اعلیحضرت شاهی بسردار کبیر الاقتدار نوشته

کلید ابواب فتوح و سر لوح سراجی طراز اعلام نصرت

و بهار گلزار دولت ابدی عرضیه که مشعر وقوع محاربه فیمابین

انعام الهی و کرم خاص ذندر کلون با بتو و نسبت فتح موصل الیه و قتیل

و دستگیر

و دستگیر گشتن ده دوازده هزار نفر از لشکر او با سر کرده عرب

و فارس و ضیع رود انهزام او و بعد وی از معرکه کار زار بدست

آمدن اثاثیه و اسباب او و مسخر گشتن دار السلطنه اصفهان و تمامی

ممالک شاهیه بالکل کلیت تحقق سمت تحریر پذیرفته بود در زمانی

فیروزی مندی دل افروز و مسرت بخش اندوز تر از صبح نوروز و نظر

خورشید اثر رسیده در ایام خجسته آن لطیفه غیبی که منشور فرزند

کدورت از آئینه دلها زدود در حقیقت انعم لفضیه لشکر فیروز

سپاه کشور خاطرها را از مخالفین هموم بر داشت و این مکتوب

کتیبه بود صفوف سطورش گروه معاندین را از اقالیم قلوب

بر انداخت هر الفش طلیعه ظفر را آیت و هر حرفش از سوره

فتح آیتی هر سینش سر و ریشه از سرکشان ربوده و هر دالش

دلیر دو قلب دلاوران را از تجر خار اشغاف انزعی کرده و هر الفظش

بهار را از آیات تیغ بیشه از نیام کشیده بمیدان صفحه جوله

و هر کلامش پهلوان را از دو اجرو حروف بسیار نشار سرزده از فلک



دولت و اقبال قرین طالع فیروز و سعود و بهجت ملازم ایام مجد و
سعادت نمود بود قلب سلیم و طبع رکین فهیم بهار العدل اکب
توفیق و عنایت ایزد کریم بار برب العباد بعد از رفع دعا گوی
که مقبول پرده دار الخ علی و باریابی سرادق عالم الاشهاد
مشهود فطانت برافراخت اقتضا میداد که مکتوب لطف نقش
مبارک قدم و رقعه شریف نزاکت سرشت لطافت توام در
ساعت سعید و اصل و بمصداق قلنا ان جاء البشیر القاه
علی وجهه فارتد بصیرا دیده از وصول آن ضیا حاصل کرد
و راح ریحان عبارتش که نمونه کاسات کان مزاجها کافورا بود
خواطر فاتر را نسبت بآن نشاط و سرور نمود و فی الواقع خطوط
اگر جا گیر فردوس صفحات شرح روات و یاقوت الکریم حسن
نویسد امر جان از حسرت سلاسل سطور شرح المبین بسی گشته
دیوسف کنعان از غیرت حسن عبارتش در زندان غم نشسته
در باب تحصیل خواهر اد ابو جنید عشاق معنی
و آن سر موافق است لیکن از آنجا که سرگران از تحت و الفت در جهات
روا

روائی را دوستان خاطر اصفهان پیشانی و انشا اند معلوم است
که در حصول این مقصود کمال التفات منظور و همواره المخلص
البلاد را بلطف عنایت فام خوشحال و مسرور خواهند داشت

از جانب عزیز میرزا رحیم حکیم باشی نوشته

واضح خط بنده معروض میدارد که چهار سطر خط اقا ابراهیم که
چهار خیابان گلزار ابراهیم و غیرت بخش روح و ریحان و جنت نعیم بود
با قطعه خط شریف و پنج قطعه دیگر رسید اگرچه قطعات
سبعه در معنی صورت شاهد مقدار را به هفت سیاره بوده
نمونه از قطعات هشت بهشت لیکن از وصف قطعه ملا [illegible]
چه نویسد یاقوت ریحان و عبده نوشته و علایی
السنه و اقوال اعلا گشته خط طرح شر در حجام است
و عقل علیکم بحسن الخط در باره او تمام صفحه اکبر جواهر
خطش بساط کمال آراید روا است و این مقال اگر سواد آن نسخه
مرکبان بر بیاض دیده کشد روا به تکلف حروف [illegible]
کرم خطرا جوهر به خاک خجلت نشاند و غبار کسادبر روی خط

ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید
بجز اینها معنی نشسته که مگر زمین سبز تو آمد شد لیلتهمن الحق
و هم یعلمون که لب نرانند انجمن همواره خیالات خام اکله بدر رفته
کجا میتوانند بخت نو قدم خط و بطن ما کانوا یعملون
بو دار اینه ابلق پهلوانی گر کوشه کلاه طرار رند مبتکر این زبان
دست بر سر میزنند الا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون
و نو جوانان که با حضرت آدم لاف یا ابی میزنند این مقام در پس
پرده مستور داشته اند و یفسدون فی الارض و لکن هم لا یشعرون
هرزه اللسان ها شنفتک گوش نشین است و هر لوا انفکاک
بچشم او بس مثل اجاره جوان بسته سر گریبان کشیده آنچه از
مانند فتیله قنداق پای این بچیده اگر از تفنگ صید بر خیزد
سر در حلقه اش بیرزند و اگر از شیخ برزد رو زیر مغز سر زند اکطول
آویزند کلو لقالب تهی کرده و بار و طرا از صدا افتد حقیقت با لجان
سر گشته مده دیگر هوا رود و هر بار کند و بتر زده بجوز خشک
مغز او از سر به در کند و صد جا از شرارت انگیزد تا پهلوانان
دور انداخته

دور انداخته دور انداز اسم با مسمی یافته و تحریفان نام طپانچه
برده اند رخ از طپانچه نیلا ساخته در خدمتش کل کلزار غنچه خوان
کفت و در زمانش حرف می زد از سرو دهن نتوان شنفت و قوع
این امر که بظهور خوارق عادات میزند جز این وجه نخواهد داشت
که چون برق خاطف را ایی ربند و ریح عاصف را در کمند و بیم
چند را در وغ برزه را از آشیانه گمهد شتن نا مراد بی مستقیم
او بیم یا بصر صر تک قصب جنبیت همره با صبا و آهو
و باجناب مستشهد بر فی نیمه و فارس فرس فراست
و چابکسوار معرکه سیاست نیست المراتب نمو که از
حال بعید است چه بیان میزنوان پیدا نمود و با ازدواج
عرض ابراء قدمه حاصل کنیم و بمصداق تمامی عدوان
نام بار یار مقصود عنان یک طرف موعود از مطیل انعام
عام ان کان فی یوم الموعود بحکمت الشان خواهم
رسید و با نیر مرام مرحله پیمای وادی مراد خواهد گردید

رقعه که در باب تحصیل خواهد میرزا ابو المعز نوشته و بنام اسم خواجه میرزا در دو صد

امید است بو عینا من الطاف محرم حرم کبریا عزیز خواجه ابرا

جلوه‌گر میدان بیان بود عبور [illegible] قطار [illegible] این داستان
اتفاق افتاد که پای متمرد و تیرد و حضرت مستشهد در میدان
کر و براق حمد و هجوم نعمان منذر بگوش رسیده و مجموع [illegible]
[illegible] در بهار رنگ چمن چمیدن نیلوفر و بنفشه و سمن و [illegible]
گل رعنا و سرخ [illegible] گل سوری [illegible] نظیر جلوه
رعنائیش ندیده در این اوقات از طوطیه [illegible] معقول و
معدوم الاثر گشته والحق در عهد خدیو معدلت گستر [illegible] از
عدل شاملش مصداق اذا اراد الله بقریة خیرا جعل لهم سلطانا
کرنما سمت ظهور یافته و از فر طلعت مهر گستر و طالع ذره
پرورش پرتو بهروزی بر ساحت احوال عموم خراسان بتخصیص اهل
استراباد افتاده شحنه سیاستش چون مژگان بدور چشم طرفة
العین از نگهبانی خانه مردم غافل نبوده و [illegible] بیدارش
در [illegible] ضعیفان بنا بنیاد پهلوان [illegible]
که شبگرد محلات بروج [illegible] در [illegible] بازار فلک بغیر
سر آفتاب نتواند کوبید و [illegible] صبح انور که هر روز [illegible]

از جلوه

از جلوه میدان افق بر طلوع عید از خوف عسس احتساب نفس
نتواند کشید طبل عدالتش نقارخانه بلند آوازه است که [illegible]
نقالان را جز نفیر حسرت نشنیده کذلک [illegible]
علیهم و رایض [illegible] توسن فتنه را [illegible]
[illegible] در احداث فساد [illegible] در آتش [illegible]
بر [illegible] جباههم و جنوبهم و ظهورهم [illegible]
چنان [illegible] توانند کو ان فی ذلک لعبرة
لمن یخشی و [illegible]
ان فی ذلک لاولی النهی اگر از [illegible] فتنه [illegible]
[illegible] ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون
و اگر [illegible]
الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون [illegible]
کاسه [illegible] اعینهم تفیض من الدمع [illegible]
دور [illegible]

و این مطلب را بر وفق مأمول [illegible] اختتام سازیم که
مقدمات مزبور لا بتایید الهی قریب بحصول و در شرف انجاح
و وصول است [illegible] مطلع [illegible]
[illegible] فروز [illegible] و مقر لوای موکب [illegible]
تجدید مزید الطاف [illegible] از برای استحکام انعقاد و توطین خاطر
حقانیت مدار از علامة العلمائی مجتهد الزمانی ملا علی اکبر
[illegible] علمای کرام که در رکاب نصرت انتساب حاضر
[illegible] خدمت فیض مظاهر [illegible] در مجالس و خلوات
استعلام فرمودیم [illegible]
[illegible] معروض داشتند و [illegible]
[illegible] ضمیر اقدس [illegible] تشکیک و تردید [illegible]
[illegible] یقین پیوسته که رفض و بدع و اختلاف [illegible]
از فتنه انگیزی شاه اسمعیل بود و الا از صدر اول اسلام [illegible]
[illegible] اسلام در [illegible]
[illegible] والهام سبحانی [illegible]
اقدس اعلی [illegible]

مبادی

مبادی اسلام تا هنگام ظهور شاه اسمعیل همه ایشان خلفای
راشدین را خلیفه علی التحقیق دانسته بهمان دستور
یک را خلیفه بحق دانسته از سب و رفض محترز باشند و خطبای
کرام و نقبای عظام در رؤس منابر اسامی سامی و مناقب
و محامد خلفای کرام را [illegible] جاری ساخته در تحریر و تقریر
ایشان [illegible] و علامی فهامی خلاصة الفضلاء الکرام
میرزا محمد علی نایب الصداره ممالک محروسه [illegible] اقطار ممالک
روانه فرمودیم [illegible] حکم همایون [illegible]
[illegible]
مدلول آن را موجب عذاب [illegible]
در عهده شناسند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعرض اقدس رسانیده که بعد از بعثت حضرت خیر المرسلین
صلی الله علیه و آله هر یک از صحابه راشدین در ترویج دین
مبین بذل نفوس و اموال و هجرت از اهل و عیال و
اعمام و اخوال اختیار و لوم لوام لئام و طعن تعنت
عوام را نجوی قرار داده بشرف صحبت خاص جناب رسالت
مآب اختصاص یافته بپایه تشریف نزول آیه و افی
والسابقون الاولون من المهاجرین و الانصار والذین
اتبعوهم باحسان گردیده و بعد از رحلت سید الابرار بنیابت
خلافت بجمیع صحابه کبار که اهل حل و عقد کار امت بودند بر
خلیفه اول ثانی اثنین اذ هما فی الغار صدر نشین مسند جلال
احمد مختار ابوبکر صدیق رضی الله عنه و بعد از آن منصب
بر فاروق الاعظم مزین المنبر و المحراب عمر ابن الخطاب و بعد
از آن بشوری و مصلحت و اتفاق بر جناب ذو النورین
عثمان بن عفان و بعد بحضرت اسد الله الغالب مظهر العجائب
و مظهر الغرائب علی بن ابیطالب علیه السلام قرار یافت
و هر یک از خلفای اربعه در مدت خلافت خود با هم سالک طریق
وفاق

وفاق و معرا از شوایب خلاف و نفاق بوده رسم اخوت و ائتلاف
مرعی و محفوظ و حوزه دین مبین را از تطرق شرک و کین
مشرکین مصون و محفوظ میداشته اند و بعد از خلفا رضی الله عنهم
باز اهل اسلام در اصول عقاید متفق بوده اند اگرچه در وجوه
و اصناف احکام و مشهور با عتبار اختلاف علمای اسلام در بعضی
از فروعات از قبیل ادای صوم و صلوة و حج اختلاف راه یافت
لیکن در اصول مذهب و محبت و اخلاص بحضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله و اولاد و اصحاب او نقص و قصوری و خلل و فتوری
راه نیافته تا زمان ظهور شاه اسمعیل بهمین دستور مستمر بوده اند
بر زمره مذهب حکم اقدس و ارشاد مقدس ترک آثار متبعه معهود
و رفض نمود بل محبت و ولای آن چهار رکن دین مبین
متشبث گردیده و از برای آنمغرب بر سر منبر و بر اجلاس
میمنت مانوس اقدس تزئین داده تعهد فرمودیم عهود
ضمنه معهود عالیحضرت فلک رفعت خاقان البرین و سلطان
البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر ذو القرنین
پادشاه اسلام پناه برادر کامکار سلطان ممالک روم اعلام

فرمودیم که من بعد بندگان آستان رااستان نواز
و غلامان درگاه آسمان طراز آنرا بر صفحه محرر و دانسته
از مضمون او تخلف نورزند و
[illegible]
سبیل الحق عظام و حکام
کرام و سادات عالی مقام و علما و فضلای گرامی احتشام
و اهالی شرع مبین و مسالک حق و یقین و کلانتران
و کدخدایان و ریش سفیدان و کدخدایان و قاطبه قاطنین
و جمهور سکنه و متوطنین ممالک محروسه شاهنشاهی و
مستظلان قصر معمور دولت ابد مدت ظل اللهی که در اعلام
بیدر یغ خاقانی و عنایات از حد افزون قاآنی امیدوار
بوده اند چون شاه اسمعیل صفوی که در مسند و شمشیر خود
که جمعی از عوام کالانعام با خود متفق ساخته با غراض نفسانیه
و ریاست دنیای دنیه در میانه اهل اسلام قدح نموده و دوری
همراهی نموده تا سب و رفض گذاشته و با این وسیله احداث فتنه
عظیم

عظیم بین المسلمین گرده لوای نفاق و نزاع افراشت
بجد و جهد کفره در مهد امان آسایش گزین شده فروج
و دماء مسلمین معرض تلف در آمد لهذا در شهور اکبر اصحاح
مغان بنهجی که در تاریخ نادری مذکور و در جرگه جمهور انام
و کافه خواص و عام ایران از نواب همایون ما استدعا
قبول امر پادشاهی میکنند با ایشان تکلیف فرمودیم که در صورتی
مسئول ایشان مقرون بقبول خواهد شد که ایشان نیز از
عقاید فاسده و اقوال کاسده که از بدو ظهور شاه اسمعیل
در میان اهل ایران شیوع یافته نکول و حقیت خلافت
خلفای راشدین که مذهب آبای ما بوده و آرزوی میمون ما
بالجنان و اللسان اذعان و قبول کرده از رفض و تبرا
و بولای ایشان تولا نمایند و برای آنکه ایشان از علما و مجتهد
و فضلای دین دار که ملتزم رکاب ظفر شعار و بر تواتر نور
انوار حضور مهر آثار بوده تحقیق و استفسار فرمودیم

او نمونه ذریعه تمهید شرایط الطاف وجه کافی و وسیله اشفاق
بر نهج وافی کو بشغل تدریس کماکان در باره او مرضی
داشتیم اما استدعای حق التدریس کنی بیش نداشت زیرا که
ایشان دعاگو روز و ذخیره دنیا و زاد معاد ایشان کتب نقد
محصل و جامع عباسی و از امثله الفضایل م ز عارف بحقایق
و واقف دقایق میباشند پسندیده است که خالصاً لوجه الله
در حجره مدرسه بنشر اضوا مصابیح افضیت قیام و از حدائق
الحقایق معارف و ریاض الانس عوارف ترویح محافل قلوب
و تشیید مبانی ضمایر خاص و عام نموده از آغاز انتشار علوم دینیه
طالب علوم دینیه باشند تا بمفاد من الم وقته فهو
محسن معنی الصوت تطابق و اسم مسمی و باطن بظاهر توافق

رقم از لوح کنفرعلانامه از حام طهماسب میرزا قلمی شد

چون بمیامن مراحم داور بنده پرور و برکات انتساب خاتم النبیین
خیر البشر علیه صلوات الملک الاکبر در این ستوده سده سلاطین
سلاطین را رتبه بندگی و بندگان را رتبه سلطنت حاصل شد

بزرگرا

و بزرگ جهان را داغ مملوکی لایقدر عشره نقش پیشانی
عموم جهانیان حلقه غلامی این درگاه آویزه گوش جان
ساخته اند و کافه عباد بطوق بندگی این کو آزادگی
افراخته و بمضمون حدیث صدق مشحون من اعتق مؤمنا
اعتق الله العزیز الجبار بکل عضو عضوا منه من النار از غل عذاب
اعتاق بندگان موجب آزادی کونین و مکفر ذنوب و معاصی
و رفع سلسله رقیت از رقاب عباد باعث رستگاری روز
یوخذ الناس بالنواصی میباشد نامیز برحمت خسروانه لازم
فرموده ایم همت طالب رضای مولا حق و جهان حسنی مالک
الرقاب مطلق بود قیدبندگی از کون بندگان برداریم و
انیمعنی در درگاه پادشاه حقیقی بر خط آزادی خویش شمار نمایم
برای قربة الی الله تعالی و کفارة للذنوب و الخطایا فلان نام
خاصه شریف را در سلک احرار انتظام و در زمره آزادگان
مرتسم و از مقام دلخواه نوشش نفس و اطلاق العنان

وقبول قهرمان ازل منوط و تغییر و تبدیل شغل کارخانه عظام
مصدوقه تعز من تشاء و تذل من تشاء بحکمت اندر
شاهنشاه لم یزل مربوط میباشد در این اوان سعادت نشان
که بمقتضای و تلک الایام نداولها بین الناس مصلحت
کارگذاران تقدیر جهانبانی و سریر سلطنت و حکمرانی بذات
اقدس اعلیحضرت گردون مهر جمجاه بید فروز بخت فیروز
مظهر آثار و آتیناه الحکم صبیا مظهر آیات و رفعناه
مکانا علیا گشته شخص مقدسش در کوچکی چون طفل نظر
بینش و دیده وری سرو قدسش در بزرگی نمونه
مهر انور کرم جهانداری و مملکت پروری را عزم انتظام ملک و ملت
باعث کشور دین و دولت وارث شاه عباس الحسینی
الصفوی دام دولته عن الحوادث آرایش بزرگ قدرش من بعد و دنیا
دنانیر بنام نامی و اسم سامی او قره باصره شهریاری و غره ناصیه
جهانداری زینت گرفته خلاع فاخره آفتاب مشعشع آسمان

وسایر

وسایر بزرگان خیمه نصرت نشان شفقت و سایر مبارک
آرایش می باید که حکم همایون و خلاع خورشید نمون را بایین
تمام استقبال و خلعت را پیرایه دوش اعتبار و در قوام آن
زینت بارگاه افتخار ساخته موافق ضابطه و دستور مجلس جشن و سرور
آراسته خلاع سرکوکانرا بایشان تسلیم و در ازای این
عطیه تنجیدات شکر اینوری تقدیم نموده که تا مرا در دار الضرب
تبریز نقش جبین طلاو نقره سازند و نقاره شاهی بلند آوازه
و خواطر خواص و عام را از این مژده دلپذیر قرین مسرت بی
اندازه کرده حکم والا را با اطراف ممالک محروسه بیکان فرستند

رقم در جواب عریضه ملا محسن مدرس

و در عهده شناسند

مدرسه میرزا جان اصفهانی

که ملا محسن بالقابه مدرس میرزا جان
از ترشحات عنایات و جذوات توجهات خاطر عاطر
اقتباس انوار امید داری نموده بدانند که عریضه مجدد او
مبین فضایل معانی و اخلاص و مخلص مطول مختصر عقاید و خصایص

دفع کنیم تا اینکه قفل غفلت بر در دل اعدا بیع را دشمن و رضا
خواطر خصم عهد شکن ، شیم بحول الله و قوته امروز روزها علم تیره
دو دست اقبال کفرو درجیاد ضعف خلال نقور فعلوا از نب
مرتضویست و را منصور ساز آنطایفه که فرصت گریزه
فاذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی
یغشی علیه من الموت فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد
اشحة علی الخیر مصداق حال ایشانست تحمل این امر کول از
حمیت دوری و منبع غیورات جون منور مزبور مغایر رضا جناب
سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود لهذا با بعض
امضاء مقرون نفر موسوم کبیر نجه شوق طواف روضه ملایک مطاف
حضرت امیر مومنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی بن
ابیطالب کیابان کبر دل و توفیق استخلاص ابرار اسیلمان
عمده و رب مسائل مباشد ان شاء الله تعالی بعد از عید فطر
بهمعنا جنود غیبی و هر کجا ، امید بدار از حضرت سلطان اقلیم
ولایت

ولایت ارتضا علی بن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا مرخص
گشته با جنود بی شمار جون قوج جنگ و غیار کردیم برخوان فیروز
جنگ بعد فتح تا مرو دو دانگ کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود
خواهیم شد تا هر که را خواهد میشر کرد باشد و لا تقولن لشیء
انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله حافظا اکر قدم نهی
دوره خانزادان اجداد بدرقه رهنشد همت شیخ نجف
دهر کس که در این امر اخذ بنا شد از حوزه اسلام خارج
و منسلک در سلک خوارج بواز کسوت حمیت عاری و نا بهره
از سعادت دنیا اروی نیز او را لعن حضرت باری خواهد بود
[illegible]
لکن نایب سلطنه تبریز بعواطف بیکران و توجهات بی
پایان خواطر عالی را اختصاص یافته بدانند که از انجا که
خلع و تفویض سلطنت و جهانبانی بمصداق
توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء برگو

ساعه قرین بهمیشه نصرت و ظفر بشیر و جنود شان اقبال
منشور را سروش غیبی بر جبر و بازو بحیدری و بخت فیروز
در گشایش قلاع و بلاد دو شهر دیگر است در این ایام که
بعون لطف قادر منان فاتحه ابد الآباد هرات را که از دیم
غازیان غضنفر فر و بهادران اژدر در کانهم حمر
مستنفرة فرت من قسورة فرار و بمصداق و ظنوا
انهم مانعتهم حصونهم در قلعه هرات متحصن و متوارشده
بعضاه و قذف فی قلوبهم الرعب گونه احوال تبدل و بضجوا و زلزلوا
زلزالا شدیدا ارکان صبر و قرار تزلزل یافته از شدت جوع
و از خوردن زخم سیف و سنان بجان آمده با تیز بمضمون
و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و مدلول احسن العفو
عند القدرة او طالب امان و بکوچیدن از قلعه هرات
فرمان دادیم و از شصت هزار خانه و اراکنان انجا جمعی در
عرصه هلاکت در ورطه هلاکت بزوری بکلی باخانه کوچ کانهم
جراد منتشر متفرق ساخته بممالک خراسان ما خاروه بر او قرار دادیم
الحمد

الحمد لله بمقالیده نشانیدیم و فتح قلعه هرات تسخیر و تمام
اهل مزبور با طوایف علیجاه غلجه نیر نیز با تفاق
در زیر بیرق و مطیع و مستخر گشته طوق طاعه و جاکری و قلاده
خدمت و فرمان بر گردن نهادند و در خلال این احوال که از زبان
مهام هرات فارغ حضور داشتند محمد نو خراسان را بتبعیه کامل فرمودیم
بیوم که نوشته محمد رضا خان عبد اللهی رسید مشعر بر انکه فیما بین
و اولیای دولت عثمانی جنین قرار یافته که ممالک واقعه در امت
نوار سر حد و مرو ابطرف بقرار باش تعلق و اشتیه و الحق
انصاف در نظر ما حاکم نقش بر آب و موج سراب بلکه زیرا که مقصد
اصلی استخلاص ابرار ابرار و روم طعن ما نیز در آنجا و او هم
در ضمن صلح مندرج و مذکور ساخته اند و وجود امثال بنده خان
کجا باشد که کار رتبه بزرگ و اقتدار قیام بر او ممکن
بمقتضای کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته بار ضعفا
نمود و مخالفین را از سلطین نفع و تمه قهر را از ممالک



از وجوهات انکار فیض آثار انجام یابد در مزاج علیلان عالم
امکان حکم شربت دینار رو بتر بجمود خواهد داشت
لهذا بوصول رقم اشرف ..... مبلغ فلان از
وجوهات آستانه مقدسه برای تدارک تسلیم یکنفر از اطبای
انکار نموده بسبحان تمام روانه اردوی معلی که بتقدیم
طبابت اشتغال میشود باشد **فرمان محمد حسین**
غلط تحریر یافته عالیجاه محمد حسین خان بالقابه
لکه شرحی که در باب مقدمه جماعت ... و روانه ساختن کسان
خود نزد او طایفه برای اصلاح بعض مواد و رفع فساد که از
خانه اظهار ساخته بودند از چه قبل از وصول موسوم الیهم بعقد
کریمه ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم
هر حسن آن طایفه را برای اطاعت ارشاد و ترغیب بقبول
متابعت و انقیاد نموده بودیم لیکن ..... فرستادگان
آنعالیجاه برای اتمام حجت روانه هرات ساخته که او اعتقاد
و تبلیغ مضمون نگارشات آنعالیجاه نمایند بعد از مراجعت معلوم

[illegible]

[illegible]

شد که مضمون ما نفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم بر آن
قوم لایق آن طایفه سخن گفتن ... سنگ سخت
سفتن است آنجماعت بانیطرف در مقام اخلاص
و دنبال او عالیجاه در صدد موافقت و اختصاص مخلوق
باید انهم لمنکم و ما هم منکم ولکنهم قوم یفرقون واز
کل حزب بما لدیهم فرحون ... و اضح واز آئینه حال آن
صورت نفاق و عکس وفاق ظاهر و لایح است
و ما وجدنا لاکثرهم من عهد سواء علیهم ءانذرتهم ام لم
تنذرهم لا یؤمنون اگرچه انکار ... از ناحیه حیث
او فرقه پیدا است لیکن و ما یمکرون الا بانفسهم انهم
یکیدون کیدا و اکید کیدا ... آن طایفه دور از خرد
اجل تر دیک و معنی اذا جاءت الحین حارت العین
دیده بصیرت تیره و تار گشته بدلول کمثل العنکبوت اتخذت بیتا
حصار قلعه را مأمن و سر کشی را دستمایه خود دانسته اند بلی اذا اراد الله

بقوم

دخل عرصهٔ ایرانرا باب شمشیر آتش بار هواخواهان
از لوث وجود اعدا برانداخته رقم مبارک که قبلهٔ سلطنت
بمیرزا محمد رضا متولی آستانهٔ مشهد مقدس [illegible] علیه السلام [illegible]

العظام میرزا محمد رضا متولی و کلانتر و اعزه و اعیان و اهالی
مشهد مقدس معلی بتوفیقات الله موفق و بتوجهات خواطر
عاطر مستوثق بوده بدانند که درین وقت که فرمان روائی
ایران بدست شریف نواب کامیاب طهماسب میرزا اختصاص
داشت هر روزه امر حادثه و مصلحتی سنح کار گذاران این
دولت سنوح حادثه را باعث میگشت که مردم خواب راحت
در خواب نمیدیدند و از میزان عدالت خبر کاران حرمت
نگشته صغیر و کبیر از [illegible] کنان بجای کلاه حسرت
بر سر میزدند و بناء و پیرا از خوان احسان ایشان بجای نواله غم
جگر میخوردند لهذا بمقتضای تلک الایام نداولها بین الناس مصلحت

مصلحت و مکان

ولنگه کش عظمای قزلباش و روسای این فرقه حق تلاش
خلع خلعت سلطنت از قامت اقبال نواب سابق الذکر
کشته امر سلطنت و پادشاهی و شغل فرمان دهی و شاهنشاهی هر
بلاد عراق و فارس و آذربایجان بدستور ملکیه بانواب سابق
الالقاب [illegible] فریدون [illegible] سکندر [illegible]
مظهر کریمهٔ و آتیناه الحکم صبیا مظهر فحوای و رفعناه مکانا علیا
ملک و ملت را وارث السلطان السلطان شاه عباس ثالث
خلد الله ملکه و صانه عن الحوادث قرار یافته رؤس منابر و وجوه
دنانیر در ممالک محروسه سلطانی باسم سامی و نام نامی او قره
باصره کشورستانی و غرهٔ ناصیه جهانبانی آرایش و زینت
و ارض اقدس بجهة تمکث و توقف نواب سابق الالقاب
معین گشته فلان و فلان در خدمت حضرتش مامور شده
میباید رقم مطاع در مجمع عام گوشزد دور و نزدیک و ترک
و تاجیک ساخته و ضیع و شریف را از این مژدهٔ دلپذیر مستبشر

علم علم کسالت کفایت مساکن مسلمین و طلبه رضای [illegible]
لازم است که چنانچه لشکریان ببذل جان و ولایات
مملکت بصرف مال در رواج دین مبین ذخیره اندوز
سعادت میباشند ایشان نیز بقدر قدرت و توان
دست اعانت بلند و بهم [illegible] دست دعا که کسر
خصم افکن و سپاه دشمن شکن است باهتزاز و تحریک [illegible]
و یاری غازیان نصرت پیوند نمایند و فی الواقع همیشه
ابواب [illegible] از تفضلات خداوند بی [illegible] از دست دعای ارباب
[illegible] و برکات انفاس میمنت اساس آن فرقه حق شناس
اسباب نصرت و ظفر در [illegible] حصول جلوه گر بوده باید که
اوقات [illegible] ایام و لیالی متبرکه تمامی فضلای ذوی الاحترام
و صلحا و درویشان که در معرکه جهاد نفس اماره سر و تر را بند
و دراعهٔ عبادت و اسلحهٔ صلاح آراسته و جوشن دعای ایشان
حرز دافع تیر قضا و جنهٔ واقیه سهام بلا باشد و بهم اللیل

آه ایشان

آه ایشان در ظلمت شب از بستر سینه قبهٔ چرخ تیر کن و خنجر
هدف مدعا کارگر می آید باشارهٔ [illegible] بنیاد گروه
اعدا را بآب شمشیر تیغ و بقاموس قدرت از ورق احوال
[illegible] طومار حادثات را از کواکب [illegible]
میرهانند ازدم [illegible] ایشان سیف مسلول خصم را
چون [illegible] مشلول اثر نیابند و باعتصام همتشان
ایام حیات عدوی عدیل کیش اختتام نیابد و در
مساجد جمعه جمع و در صباح و مسا توسلات ادعیه
اجابت سمات جویند و قدح دعا را از شراب طهور دعا
لبریز ساخته بختم سور و آیات طیبات فرقانی که مصباح
متهجدان صوامع لاهوت و مفتاح کنز العرش ملکوت
طریق متفتح بوده [illegible] قریش افغان را بزور بازوی
تایید الهی و قوت سر پنجهٔ دعا از طاق [illegible] براندازد

حسین نیز بمصداق استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم
ذکر الله حضرت غازیان را فراموش نموده از قندهار اسپ کار
جند دجوش کرده بمقام آنکه صندر اجر احد آید سو
صیاه ربود با مدلول ذو الفقار آمده شاید بسیار
یکدیگر از دم تیغ فولاد دیگر تیمور طالع غازیان که جوهر
فیه باس شدید و منافع للناس از او پیدا و صورتش
در عالم وهم چاک افکن قلوب اعدا است جانب بدر بود با خاشاک
را بر سیلاب فنا باشخص لذیر بر آفتاب بند نیاز از آنجا که
هیبت تاییدات حضرت داور مقدمة الجیش موکب قیامت
وفتح و ظفر طلیعه لشکر ضیغم شعار غضنفر فر عظم توان
اینکه بزرگی و اینه بجوذ ذلم تره ها سپاه غیرت شیر [illegible] جوش
اقبال سروش انتم الاعلون و الله معکم و لن یترکم
اعمالکم با نهایت منهیتان لاریب سامعه افروز خواطر
حقیقت سکار بود آمدن او بر گشته بخت به دلیل آنکه

بطراز زیبای دارائی و لباس زیبای سلطنت و فرمان روائی مطرز
گشته دفتر کلاه سروری و گوشه نهیم باجدار تخت ما رونق
اکلیل و فرقدان افسر تارک فلک شکسته بر ذمت همت
والا لازم فرموده ایم که هر یک از چاکران عقیدت مند که
شخص اخلاص ایشان از خدمت شبانروزی جامه زر اندوزی
در بر کرده و در لباس یکرنگی خلعت بوقلمون صدق [illegible] خدمت
بجلوه آمده باشد ایشان را بعنایات شاهانه سرافراز و بر دوش
اجلال ایشان را پیرایه پوشش خلعت امتیاز فرمائیم بنابر علیه
شمه از مراحم خدیوانه شاملحال صاحب جمیع فتح [illegible]
که بود از ابتداء فلان مبلغ فلان به مواجب او افزود
رقم مهر دار مهر همایون بانام کرم معطا بیگ افشار
چون از روز [illegible] یمین کرم [illegible] عنایت [illegible] بهمت
نگین سلطنت و حکم رانی بدست طالع فیروز و خاتم
سیمای [illegible] بخت جهان افروز نواب همایون در آمد
برذمت

واو دد بدام آمده راجبه دلیران شیر شکار دانسته
بهر امر و فور عنایات سبحانی با افواج قاهره ظفر مناقب
کتائب [illegible] و اسیف [illegible] یصبر بها الدهر الغشوم کتائب
توکلی [illegible] که باذن سلطان اقلیم ولایت
دارالقضا علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة والثنا
کوس قیامت غریو رزم ساز بر بلند آواز و لوای کشور
کشای فلک فرسا ساحت آن ارض اقدس حرکت واقع شد
لا از این لشکر کشور [illegible] چون او سپه آرای جهان توی
جز این امر و عزت که شمع جهان افروز دین مصطفوی
بهوا دار مشکوة حمایت ایزدی از صرصر فتن مصون
و نگاه خلائق که ودیعه جناب خالق اند از تطاول
قهرمان قهر اعادی دین مامون بود کار ممالک خراج
و نقد [illegible] در عرصه گیتی رواج یابد بر آفرینگان

برذمت همت والا لازم فرموده ایم که هر یک قدیم مهر
مهر آثار اخلاص [illegible] آویزه گوش جان و بنده این دولت
ابد بنیان را نقش ضمیر عبودیت توامان که باشند ایشان را
بعطایای خاص سربلند و از عنایات شاهانه بهره مند سازیم
لهذا از ابتداء فلان کرم عطا بیگ [illegible] را بر تبه مهرداری
سرافراز فرموده که مهر مبارک را جز از حسن اعتقاد [illegible]
بلوازم مراسم قیام نماید هو رقم [illegible] محمد زکی شیخ الاسلام
اصفهان نوشته شد علامی مولانا محمد زکی بداند که چون [illegible]
بانضمام دولو دعا [illegible] یافته بسمت وصول در رفته
تمیمه بازوی ظفر گردید در این اوان فیروز نشان که
بتوفیق ایزد منان تسخیر مرات و جهه همت والا نهمت الفقار
ابطال اعلاء لوای استبداد و بفحوای الغریق یتشبث بکل
حشیش از حسین علی را فائقه قندهار استمداد نموده

عظمی و عطیهٔ کبری بر ذمت همت اقدس لازم
فرموده‌ایم که هر یک از دلاوران صف‌شکن
و دلیران خصم‌افکن که در معارک شجاعت بلند شکار
و در مضامیر دلیری مانند نیزه سربلند و کمان قرار
ایشان را مقدمة الجیش و پیش جنگ لشکر ظفر شعار
لهذا از ابتداء فلان فلان را ۹۰ رقم اضافه مواجب
میرزا محمد صفدر ... چون از روزیکه گنجور کنوز
آفرینش گنج بحار و مقالید السموات والارض علیه
فیض و بسط امور جمهور در کف قدرت اوست
ابواب خزاین دولت را از هر جهت بر روی نواب میمون
ما گشاده و از منقایش که خازن گنجینهٔ ایجاد که بید لولا
و عنده مفاتح الغیب مقالید بست و گشاد کار خزاین
و دور در ید مشیت اوست مفاتح مخازن
سلطنت

سلطنت و روز زمین را بدست کفایت ما داده
بر ذمت ولا لازم فرموده‌ایم که هر یک از چاکران عقیدت‌مند
که گوهر گرانبهای اخلاص را در صندوق سینه
مخزون و لؤلؤ لالای حسن اعتقاد را در تلألؤ و بهای
فرحا در مکنون ساخته باشند ایشان را بانواع خاص
ممتاز و بعواطف گوناگون سرافراز فرمائیم از آنجا که
مصداق اینمقال حالی میرزا محمد صاحب جمع خزانهٔ
عامره است که همیشه از گوهر مهر حالش استشمام
رایحهٔ راستی و اخلاص شد از ابتدا آن فلان مبلغ
فلان بر مواجب او افزوده‌ایم از روی امیدواری
بر امر خدمتگذاری قیام نموده نقش درست اعتقاد را
بر نقد بندگی سکه بزر رسانیده ۹۰ رقم اضافه مواجب
صاحب جمع قیچی‌خانه از روبکار جامه‌خانه لطف قادر
بیهمتا بالا بخت بلند و قامت اقبال فروزمند ما

فیروز سلطانی آنرا پیرایهٔ بر دوش کامرانی نعمتی که در
ازای این عنایات که در بارهٔ ایشان روزافزونست
بپرستاری ایم جانب از چشم بپوشند و از روی امید
واری در نظم و نسق مملکت و رعیت پروری کوشند
رقم علاقه ایلاچی در ایام سلطنت شاه طهماسب میرزا ... وزیر نوشته گیلان
چون منظور نظر کیمیا اثر اقدس و مکنون خواطر خورشید
مقدس آنست که هر یک از بندگان آستان لامع النشان
و غلامان دعاگو که عظمت و شان که دائما شاهد
اخلاص را برقعهٔ حسن و طرق احسن در منظر نظر اقدس
جلوه استحسان نموده بمصداق الذین یعملون الصالحات
ان لهم اجرا حسنا دراین دربار فلک‌تمکین از رسکندر
حسن اعمال شایسته نوازش و نوال باشند ایشان را
از مقربان حضرت شاهی و برگزیدگان بساطی که فرق فلک
پایه شاهی و مزید عواطف و عنایات ظل اللهی سرافراز
و مباهی فرمائیم مصداق اینمقال حالی میرزا حسن
وزیر گیلان بالقابه است که از سعادتمندان قرب
وحضور

وحضور همایون و از کامیابان فیض خدمت میمنت
مقرون میبوده چون در اینوقت آنرا بوزارت الکاء مزبور
سرافراز فرموده‌ایم بلقب ارجمند مقرب الحضرة العلیة العالیه
که مخصوص قربا ... درگاه و برگزیدگان آستان عز
و جاهست ممتاز و مقرر فرموده‌ایم که من بعد این لقب را
علاوه القاب او در ارقام مروت انجام و احکام قدر
قدرت قضا نظام مرقوم نوشته باشند ۹۰ رقم چرخچی
چرخچی کری ... چون شهنشاه کشور رجوع و سلطان
نافذالفرمان ممالک شهود که در معسکر نجوم فلک خورشید
جهانگشا را چرخچی لشکر و فلک نور را بطلایه داری مامور
ساخته بیمن عنایت شامله شقهٔ علم ظفر پرچم خاقانی را
در بسط زمین لسان ... منیر بر آسمان
افراخته و بدبدبهٔ نوبت سلطانی از شش جهت
ولوله در هفت اقلیم انداخته ...

اداء حق خدمتگذاران بعمل آمده باشد ازانجاکه مصداق
اینمقال حال نتیجه الایالات و شوکت پناه حشمت دستگاه
عبداللطیف خان است از ابتداء فلان و لا ابر
ایالت دشتستان و شولستان و قبور [illegible] حال
و بنادر سرافراز و مبلغ فلان مواجب در وجه او مقرر
فرمودیم و در عهده شناسند رقمیکه بمیر محمد خان بیگلربیگی
هرات در باب خلعت نوروزی شده للایالت و شوکت
پناه حشمت و جلالت دستگاه عالیجاه امیرالامراء العظام
نظاماً للایالة و الشوکة و الحشمة و الجلالة و الاقبال
میر محمد خان قاجار بیگلربیگی دارالسلطنه هرات
بکلاه بی توجهات خاطر اقدس عز امتیاز و در رتبه
اختصاص یافته بداند که چون در اینعهد فرخ و زمان فرخنده
که مقارن وصول خسرو انجم بنقطه احمل و هنگام
بزم آرائی اصحاب شغل و عمل و هریک از پرفشان
قوة

با قلعه ذات البروج فلک قرین و در متانت و استحکام
مناسبت حصن برین و در عرصه صولت قاهره ابیورد
کم از البرز و رستم کم از زال و دل عدا از تردد لدوز
و سنان جان ستان جانگداز این دولت [illegible]
همیشه [illegible] باشد [illegible] این عطیه کبری بر ذمه
همت علیا لازم فرمودیم که هریک از راسخ العقیده
[illegible] از معارک [illegible]
شعور از بارقه تیغ احوالشان نمایان باشد ایشانرا
بهره یاب نوازشات شاهانه فرمائیم ازانجاکه مصداق
اینمقال حال نتیجه الایالات و شوکت پناه حشمت دستگاه
فتحعلی خان کوسه احمدلو افشار است که [illegible]
اکسیر تربیت نواب همایون ما طلا و دست افشار و نقد
قابلیتش همیشه از محک [illegible] کامل عیار برآمده از ابتدای
فلان

قوة نامیه با پیرایه بهار الوالی در نهانخانه کون بعرصه
مرآیند و هریک از اغصان و اشجار در ساحت گلزار
با ثواب مشجر و بوته دار قد مرآرایند از [illegible]
صنع الهی کسوه خلعت سنگین خارا بردوش [illegible]
ارغوان [illegible] نرگس و سنبل قصب [illegible] اندام است
هریک از تربیت یافتگان بهار الطاف ما هم نیز در بزم
ارم نظم و الا بهیه یک قسم پیرایه است و قامت
احوالشان آراسته بنوع تشریف گرانمایه و انعام
که چمن بندگی و راستی را سرو آزاد و قامت اخلاص
بلباس [illegible] در مجالس و محافل جلوه داده است
چمن درشت تحویل از محفل اقدس مهجور و محروم از انجمن
حضور بود لهذا بمفاد اینکه چون خورشید تابان هر فیض نور
نزدیک محروم ماند نه دور [illegible] خلعت مهر طلعت بعلاوه
یکثوب [illegible] زربفت [illegible] بجهة انعام [illegible] فرمودیم در نوروز

فلان ایالت الکفاء ابیورد و قلات بانضمام محال تابعه
باو شفقت و مبلغ فلان مقرری در وجه او مقرر فرمودیم
که سال بسال بازیافت نماید رقم حکومت دشتستان
و بنادر و عمان باسم لطیف خان
چون بیمن الطاف خداوند لطیف دشتستان
اینه دولت و الا ازنمایش گلهای کام [illegible] گلزار ارم
و سواحل بحر زخار این شوکت عظمی از منفعت بخش و
فیض رسانی بنادر امیدواری عالم [illegible] لهذا [illegible]
این موهبت عظمی بر ذمه همت علیا لازم فرمودیم
که هریک از اخلاص کیشان نیکو روش و عقیدت
اندیشان صداقت منش که [illegible] بندر زندگی
رسیده و در هر امری از معاملات ملکی تجربه اندوزی دیده
باشند عنایات عالیه بهره مند و بمناصب مناسب سربلند
فرمائیم تا باین وسیله امر انتظام دولت [illegible]

جنت بنیاد را که نمونهٔ ارم ذات العماد التی لم یخلق
مثلها فی البلاد است بمشار الیه مفوض و مرجوع فرموده
که طرفة العینی از مراسم نظارت غافل نگردد و مشرف
سرکاران صاحب اهتمام و سرابداران کیوان
مقام و معماران مهندس طراز سمار فرز و سنگتراشان
فرهاد آئین خارا شکن و نقاشان مانی هنر رنگ نگار
و باغبانان صنایع پرور بدایع کار مشار الیه را
صاحب اختیار عمارات و باغات دانسته و در عهده
شناسند رقم صدارت ممالک محروسه باسم میرزا ابراهیم
نوشته شده چون همین تائید ایزدی و الطاف
سرمدی صدر ایوان کیوان قدر ابد دولت ما را با نو خجسته مسعود
عالی زینت سریر داد و کامیابی و کامرانی و موجبات جهانگیری
جهانبانی بنا بر دعای ارباب شرح صدری و سرآمد
در سراچه دهر قرین حصول و تیسیر میشد ما نیز شکرانه این
عارهٔ

عارهٔ عظمی بر ذمت همت علیا لازم فرموده ایم که در
تاسیس اساس دین مبین و تشیید قواعد ملت ملکین
کوشیده نوعی فرمائیم که حدیقهٔ شریعت غرا از ازهار
نمایش جنت ترسیم و سرابستان ملت بیضا بیاری
حسن سعی رشک گلزار ابراهیم گردد و ازآنجا که حصول
انتظام منوط بنصب و تعیین جمعی است که از فروغ
انوار فمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه
بهره مند و در مراتب دانش و کمال بفحوای کریمهٔ و الذین
اوتوا العلم درجات برکشیده اقران خطاب مزیت
و مشاق تفوق و سربلندی داشته باشند از ابتدای
فلان عالیجاه فلان را که مصداق انعقاد حبل نیکو نهاد
بود بر تبهٔ بلند و منصب ارجمند صدارت سرافراز فرمودیم
رقم ایالت ایروان باسم فتحعلی خان قاجار افشار نوشته
چنین همین تائید ایزد متعال قلات خدا آفرین این کو...

انظار الطاف خاص و بار یافته خلوه سرای قرب
اختصاص مسعود بر تبهٔ منصب جلیل القدر نظارت
بیوتات سرکار خاصهٔ شریفه سرافراز فرمودیم که
مانند مردم بصر از روی امعان نظر بشغل نظارت
اقدام نموده طرفة العینی خود را معاف ندارد
رقم نظارت باغات و عمارات دار السلطنه اصفهان باسم میرزا محمد مهدی کوکب
نوشته شده
چون از روز بدایت نزهت سرای جهان و معمار معموره
این بلند ایوان قبهٔ چرخ مقرنس را بآلت قدرت و کارپردازی
افراشته و بیشطاق رواق آنرا بشمسهٔ زرین خورشید
و صور سیمین کواکب نگاشته آئینه خانهٔ زجاجی را
بنقوش صور تماثیل اختران آراسته و نشیمن خاک را که
عمارت پایین افلاکست بجداول ذات بهجت سرای
و بهار آرای قدرتش گلهای رنگارنگ عناصر از صنع
کامل رنگ آمیزی نموده و مهندس حکمتش مفارش الارض
فرشنا

فرشنا ابسط بساط زمین و بمصداق بنینا فوقکم
سبعا شدادا احداث منظر دلکش این چرخ برین فرموده
پایهٔ قصر قصور ابد دولت دارا را سرکوب قصور سپهر
و بنیان ایوان این سلطنت کبری رفیع تر از طارم
و مهر ساخته در ازای این عارهٔ عظمی و شکرانهٔ این موهبت
کبری بر ذمت همت شاهی لازم فرموده ایم که هر یک از
کیشان که در سرزمین مند که مانند سرو آزاده ثابت قدم
و در جوهر ذاتی بخلاف چنار توام باشند
اقران سبز و سربلند و از انوار عاطفت و عنایت
بهره مند سازیم از آنجا که مصداق انعقاد حبل نیکو کمال
میرزا محمد مهدی متخلص بکوکب ملیا شده کیفیت ضمیر این
اخلاص کیش و نوشته و بنیاد عمارت و حوش باغ و کل
نیک اعتقادی سرشته است از ابتدای فلان نظارت
کل باغات و عمارات مبارکات واقعه در اصفهان

بذات کامل الصفات اقدس حواله داشته فیروز بخت
سلطنت دارائی ایران که بجلوس میمنت مانوس
اشرف اقدس فرقد بهیم فرماندهی و فرمان روائی
عرصهٔ جهانرا از تارک مبارک اقدس سر بلندی کرامت
کرده و از فیض بهار بیرا مراحم بیدریغ شاهی طراوت
و خرمی در حدایق قلوب عالمیان بدید دارجیند بهار
عواطف از حد افزون ظل اللهی آیهٔ تازه بروی کار آورده
باید شکرانهٔ این موهبت عظمی و سپاس گذاری این عطیهٔ
کبری بر ذمت همت فلک فرسا لازم فرموده هر یک از
بندگان عقیدت کیش دولت خلافت نشان و غلامان
خاص خانه زادان ولایت بنیان که آبا عن جد بشیوه
بندگی و بندگی مستقیم و آثار صوفی‌گری و اخلاص خود را
نسبت باین آستان سدرهٔ اساس ما بنده بارها بذروه
و شعشعهٔ مهر عالم گیر بر عالمیان ظاهر ساخته مصداق
صدق السیاق وجوه یومئذ ناظره الی ربها ناضره

ازان

ازان وقت که سرخ روی درگاه رب العالمین و سربلند آستان
آل طه و یس باشند اینها را بمنطوقه و رفعنا مکانا علیا
رفعت گزین مدارج علیای سر بسط و ملیو عنایات
بیش از بیش خاقانی فرموده ما صدق ایمقان جانی
باب محمد علی خان بالقاب ملقب نشان اصلاح خادم
آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ متبرکه است که مدتی مدید
از صهبای فرح بخش لیالی دولت والا سرافراز و جرعه نوش
و چندی باشاهد دلاراء منصب ارجمند توپچی گری بانواع
آغوش از اول نصب الی یومنا هذا که آغاز
طلوع جهانبانی و بدو ظهور سلطنت و کشورستانی
نواب همایون است در مراسم بندگی و عقیدت غور
دست واز نشأه باده خوشگوار غلامی این آستان همیشه
سرمست و لهذا از ابتدای فلان ماه ... منظور

رقم ضابطه نویسی دیوان اعلی باسم میرزا محمد علی نوشته شده

چون بتیزدستی دولت تقدیر و زبردستی صاحب صنع
و تصویر که بلوح کلک قدرت به تنقیح جمع و خرج جهان
کن و فساد پرداخته صفحات جمیع معلق را بنقاط زر
و سیمین کواکب و تذکرهٔ ... ساخته و تقدیر
ذات مقدس نواب همایون ما ... دفتر جهانبانی
و دستور العمل دبیرستان شوکت و کیتی ستانی گشته
و برکات عنایات داور ازلی و میامن ... نسب
بخانه زادان محمد علی که ضابطهٔ امور جهانبانی و قرار
قبض و بسط مهام عالمیان که باعث نظام و علت
انتظام بنیاد سلطنت بنام نامی ما جمع و آماده
و دولت با هر از ذات کامل الصفات اقدس از عدد
و حیطهٔ حساب زیاد که ... باین عطیهٔ والا
بر ذمت همت خسروی لازم فرموده که هر یک از بندگان

راست

راست قلم و غلامان عقیدت کیش که مفردهٔ زندگی
علی التصریح ... خدمت و بندگی جمع نموده جمیع
جزو را در ... این دوره عز و علا جمع و مانند خانه
از روزنامه ... خط بندگی این آستان گذاشته کیفیت
اخلاص را در صفحهٔ ... درج نموده باشند نسخهٔ احوال
بجایزهٔ الطاف فزون از حد و حساب شاهی ورود
خدمتشان را به تصحیح قبول و اعطاف بی اندازهٔ ما
رسانیم مصداق ایمقان ... میرزا محمد علی

رقم نظارت کارخانه ... در ایام ... باسم

از آنجائی که ناظم کارخانه قضا و قدر و ناظر بی نظیر این
هفت منظر رتق و فتق امور جهانبانی و ضبط و ربط مهام
کشورگیری و کیتی ستانی را براه جهان آرای نواب همایون ما
واگذاشته و نظام کارخانهٔ عالم امکان و رونق
افزای بیوتات معمورهٔ دین و دولت ابد اقتران

محمد علی خان ولد اصلان خان نوشته شد

شامل حال مشار الیه فرمودیم که فلان و فلان ۹

رقم وزارت میرزا مهدی وزیر اعظم دیوان اعلی

لکه وزیر دیوان ازل انشا نابغه عطش کلکش خلقه تمهیدی و صاحب رقم منشور حلیة الظهور

ان فی ذلک لاولی النهی که بندهای روز و شب طومار زمان را مهر و ماه نهاده و دفتر جمله افراد ملکوت تربیت و تزیین داده از روزیکه فرمان منصب والای جهانیان

بطغرای رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی موشح فرموده و فرمان روائی ایام را در معرفه خلود و دوام بنام نامی و اسم سامی ما جمیع نموده همت والا و جلیله نیت علیا مصروف و معطوف بر آنست که از خرد اندیشان کاردان و یکجهتان اخلاص توامان را که کمال فتح فلک شریعت مصطفوی را به پیرایه دانش و کمالات و حلی فضل و آداب

مزین

مزین و محلی ساخته باشند از امثال و اقران بمزید الطاف و احسان ممتاز ساخته بمناصب بلند و مراتب ارجمند ارتقا و اعتلا فرمائیم و مصداق اینمقدمه صورت حال فلان

دیباچه که بخزانه دار نوشته از نیابت میرزا طاهر

پیوسته رونق افزا خزاین فیض آثار دولت و اقبال و گنجینه آرای نقود تمام عیار حشمت و اجلال نقود مهبط فیوضات نامتناهی جناب اقدس الهی بوده در ریزه جواهر پایه توجهات نواب کامیاب ظل اللهی بوده باشند و جهه بعد از چهره پردازی آئینه اخلاص نمای والا و هدیه نثار تحفه بلا دست دعا که در نظر دریا فشان اصداف دیده گوهر صدف اخلاص نما در دیده حقیقت بین تماشائیان ریاض حقایق پروری ثمره نهال سویدا آشنائیست مرفوع رای توجه آرا میگرداند فلان ۹

ازرمرهٔ بندگان برگزیده بنوع مشمول عنایت و احسان فرمائیم که قبچک مولا که در رکاب همایون روانست دوش بر دوش دولتخواهان مطالب هم آغوش باشند و مصداق صورت احوال فلانست لهذا شمه از شفقت خسروانه شامل حال موما الیه فرموده برتبه بلند و مرتبه ارجمند قورچی رکاب همایون سرافراز فرمودیم

دیباچه رقم توپچی باشیگری

چنانچه از روزیکه قلاع قلوب اعدا از صدمه صیت جهانبانی نواب همایون متزلزل و بالینی امن و قرار ایشان از این معنی لحظه فلحظه متبدل است پیوسته ملکور خواطر خطیر شناس و مطمح ضمیر منیر حقایق اساس آنست که جمعی از بندگان را که بحلیه اخلاص و نیکو خدمتی آراسته باشند بالقاب رفیعه از بوارق اقتباس عنایت شاهانه از اکفا و اقران ممتاز و سرافراز فرمائیم

مصداق

مصداق اینمقدمه صورت احوال فلان است

دیباچه رقم ناظر بیوتات نوشته شد

چون از روزیکه ناظر کارخانه امکان و منظور نظر انس و جان جهانگیر و جهانداری و اقلیم کشائی و سرآمد دارا شاه نشین دولت والا و سلطنت عظمی نواب همایون ما نموده پیوسته مطمح نظر والا و مذکور خواطر معلی آنست که جمعی از بندگان را که متصف بصفت نیکو خدمتی و کاردانی و اخلاص بوده حسن خدمت ایشان ابا عن جد در مرات وقوع و ثبوت صورت ظهور داشته باشد از امثال و اقران ممتاز و سرافراز فرمائیم و مصداق اینمقدمه شاهد حال فلان بالقاب کلا با عن جد چراغ دولت خود را بآتش کمر خدمت از این اجاق روشن نموده بمقاصد نیکو بنیکی انجام مرام برجهره آمال گشوده است لهذا شمه از عنایات شاهانه

سعادتمندی را که این بوستان و برخوانین
گلستان باشد اسباب حصول تا چه غایت
حواصل است لهذا برقدمت خدمت و اعتماد
و اعتقاد نواب همایون ما فلان **دیباچهٔ دیگر**
لکه از روزیکه سحاب مطیر عالم گیر سلطنت و الا
گهرافشان و آفتاب جهان تاب دولت ابد مدت
از افق جهانگشائی و جهانداری فروزان و تابان است
از ریزش این ابر گوهر ریز و تابش این خورشید گیتی فروز
پیوسته صوفیان اخلاص نشان و بندگان صادق
الاذعان را گلهای مراد خندان و بوستان حصول
مدعا سبز و ریان می باشد و ساکنان حدیقه بهشت
مشاکل دولت ابد اتصال بدست اعتقاد از چوب
اثمار کام چیده اند و در ظل ظلیل بفراغ بال و رفاه
حوال

حالت غنچه وار آرمیده لهذا بنا بر حسن خدمات و صوفیگری
آباء و اجداد او فلان که شمهٔ از عنایت بیغایت شاهانه
و ذرهٔ از الطاف بی نهایت پادشاهانه شامل حال و کار
آن مولانا مشار الیه فرموده امر الیه را بمنصب جلیل القدر
عظیم الشان ایشک آقاسی باشیگری دیوان اعلی سرافراز
و ممتاز فرمودیم و در عهده شناسند ۹۰
دیباچهٔ رقم قورچی رکاب
لکه از روزیکه رکاب دولت والا فلک فرسا و سمند تیز تک
سلطنت عالم گشا و جهان پیمایست باوجود
اعتلای قوایم سپهر سلطنت پیوسته نظر دوربین بندگان
مهر منیر انا و ذرهٔ چاکرین مقصور بر ملاحظهٔ حسن
خدمت و قامت قابلیت بندگان خاص و
غلامزادگان با اخلاص میباشد که بمقتضای
قدرشناسی جمعی را که شایستهٔ تربیت بوده باشند

مصون از زوال باد **رقم ته میناری شراب خانه**
جمشید بیک مقرر شده
لکه از روزیکه ساقی میکدهٔ امکان و مجلس طراز مصطبهٔ
کن فکان ساغر مینائی کامرانی نواب همایون ما را
بدست قدرت شاملا از شراب عالمگیری و جهانداری
مالامال ساخته و ساز بلند آوازه و طنین سلطنت
و طنطنهٔ شوکت ما را بر قبهٔ گنبد خضرا نواخته پیوسته
مکنون ضمیر منیر خورشید نظیر و مذکور خاطر خورشید
تنویر است که بندگان این درگاه والا که چون ذره
مانند شبنم در سایهٔ از دولت بنده نوازی عدالت
شامل سرشار نشاهٔ التفات بوده باشند لهذا پرتو
از این آفتاب الطاف مطلع احسان مشارق شامل
حال جمشید بیگ فرموده مقرر فرمودیم که ته میناری خاصه را
که لبریز نشاهٔ بنده نوازی و اختصاص است هرگاه
از بزم ارم نظیر مانند گلدسته از روضهٔ رضوان
بیرون

بیرون آرند و مشار الیه دیده خواهش نماید بندگان
ذوالاجلال ممانعت تسلیم نمایند **دیباچهٔ رقم ایشیک**
آقاسی گری دیوان اعلی ۹۰
لکه از برای کسیکه در سرا بوستان تربیت و بهارستان
عنایت که از ریزش سحاب کرم و ابر مطیر احسان
در چهار فصل سبز و ریان است توقف و از
چیدن گلهای کام و اثمار الوان مرام پیوسته آماده
و مهیا می باشد و از چوب خشک میوهٔ حصول
مطلب میسر باشد خوش نشینان انجمن خلد آئین را
وقت خوش هر برگ را آئینهٔ تماشای چمن بهار
می بینند و در هنگام خواهش بمقتضای آرزو
دائم با کوزهٔ مطلب از شاخسار میچینند بنابراین
خردمندان دانش پروه پوشیده نیست

و مهر زینت افزای بزم سپهر آورده تا توالی لیالی و ایام معروف
بجز لیورایات سلطنت و جهانداری تا قیام ساعت
و ساعت قیام مستدام باد نامه که بپادشاه هند
قلمرو مصحوب حسینقلی خان و میرزا محسن فرستاده شده
رایحهٔ ریحان خلت و وداد و شمیم سنبل بستان
محبت و اتحاد اعز نامهٔ عنبرین شمامهٔ والاحضرت
عالیمرتبت مطرح اشعهٔ فیوضات الهی مهبط انوار
عنایات نامتناهی مهر جهانتاب اوج سلطنت
و شهریاری و بدر عالم افروز سپهر عظمت و ابهت
و جهانداری نقاوهٔ خانهدان رفیع الشان
گورکانی خلاصهٔ دودمان منیع الارکان صاحبقرانی
برادر والاگهر خدیو دارا شکوه نیک اختر کارانجام
گلزار صفحه اش روایح صحت مزاج قدسی امتزاج
شریف بمشام آورده امیر سید از عطر شمائم بهارستان
عبارتش نفحات مشکینهٔ الفوحات استقامت وجود
سعد

سعادت نمود کرام نکهت بخش دماغ هوش میگردید
و هنگامیکه ابواب ظفر بر روی شاهد اقبال و لشکر نصرت
عقاب پیکر بجناح استعجال بجانب بغداد و روم در پرواز
بود مصحوب شهامت و معالی نشان حسینقلی خان سمت
ورود یافت و پرتو انوار بهجت و سرور از اصابت
خورشید مضامین مهرانگیزش بر سراچهٔ دل آفتاب
منزل تافت و به دلایل دوستانه و تحایف محبت نشانه
بموجب تفصیل عطر بیز محفل مودت و زینت بزم دوستی
شاهد محبت گوید در این ولا که حسینقلی خان
از درگاه معدلت بنیان رخصت انصراف یافت مسائل
حقایق شوق عالی و دوستیها از زیاد و قصور خالی
حواله بتقریر او است که بعرض عالی رساند همواره
باعلام اخبار مسرت آثار سلامتی ذات مقدس صفات
و انهای مهمات بهجت افزای خاطر و محرک سلسلهٔ
موالات باشند باقی آفتاب بی زوال دولت جهاندار

کاز مخزن دولت و گنجینهٔ اتحاد بجانب نجیب و صوب
حسیب حضرت فلک رتبت قرة التاج اکلیل
سلطنت و تاجداری و لؤلؤ شهوار دربار
عظمت و کامکاری فروزان گوهر درج دولت
و اقبال و درخشان برج سعادت و ابهت
و اجلال سرافرازی و افسر سروری و جهانبانی
نقاوهٔ خانهدان رفیع الشان گورکانی
برادر والاگهر و حبیب حسیب نیکوسیر مبلغ
و تحف داشته بر لوح مصادقت مینگارد که
چون پیوسته غواص ضمیر خلت تخمیر در بحر اشتیاق
مستغرق انمعز است که بوسایل ثبات گوهر
گرانبهای مقصود که عبارت از مکاتیب و اله
بر حقایق حالات خجسته نموده است از غوص
محبت بکنار آمده در وده بوار مهانخانه یاد و مرقع
کار ز و حبیب و لاان جان و جنان بغراید بهجت
دکامکار

دکامکاری کهه لهذا در این اوان خجسته نشان که
شهامت و بسالت پناه حسینقلی خان از جانب
میمنت جوانب شرف اندوز حضور گردید سیادت
و نجابت پناه میرزا محسن را که تجدید و تمهید رسوم
مواخات از این طرف قرین الشرف مأمور
دربار فلک ظهور گشته قلیلا از صنع الات مساوی
جهار لک و کسری چند در او سرکار عظمت مدار بجهة
خلعت و انعام از موقف احسان واقع میشود
مصروف داشت و بین الدولتین العلیتین
جدائی و مغایرت منظور نبود برسم یادبود مصحوب
سیادت پناه مزبور به تحویلداران کرام سپرده شد که
بکرام شرف جواهر خانهٔ همایون بموجب فرد
ممهور علاحده باصد و یک زنجیر فیل بحضور والا
رسید و از ارمغان ممالک فرخنده عز بزرگی محفل
فیلان علاقه بندار مرسل گردید تا ساعت زینت
بلدار

جهان پناه از جبین سائی آستان امانت نشان مایهٔ سربلندی
و غبار عتبهٔ علیهٔ والا را کحل الجواهر دیدهٔ امیدواری
و فیروزمندی ساخته بمصداق کلّهم باسط ذراعیه بالوصید
از روی نیاز در این درگاه بنده نواز سر بر آستان
عبودیت گذاشته از این سرزمین سر بر آسمان
افراخته بشنیدن آنکه بمزید اشفاق ممتاز
و بضمیمهٔ عنایات سرافراز فرمائیم بنابر آن مقتضی افعال
صورت احوال حسنعلی بیگ شاملو قاپوچی باشی
دیوان اعلی است که مدتی است که حلقهٔ [illegible] از این
درگاه دوخته و ابواب سعادت بر هر باب از این
کریاس ملائک ثواب اندوخته پدر بر پدر ریش سفید
پاسبانان این آستان و متقلّد قلادهٔ غلامی اجداد
عرش نشان ما بوده‌اند لهذا اشاره را بمرتبهٔ بلند
و لقب ارجمند [illegible] در درگاه جهان پناه سرافراز و مقرر

فرموده‌ایم

فرموده‌ایم که من بعد این لقب را بعلاوهٔ القاب سابقه
در ارقام جهان کشای و احکام گیتی نشان مشار الیه
می‌نوشته باشند جواب نامهٔ [illegible] حسن خان در کنار عریضه نوشته

رفعت و معالی پناه رستم بیگ [illegible] صحبت که برفاقت
وفا [illegible] جلودار در دارالسلطنه [illegible] رفته محبوب
القلوب مرضیه اطوار [illegible]
و شوکت پناه عمدة السلاطین زبدة الخواقین
رخسار خان را منع فرمایند که [illegible] حضرت
ستوده خصلت والا رتبت فولاد خان حاکم دار
القرار [illegible] نیاز [illegible] ملازم مومی الیه [illegible] خود
نگذرانند و [illegible] ملازم قدیم او [illegible] جنابت
نجات تسلیم چاکران مومی الیه نمایند نامهٔ [illegible] بپادشاه
هندوستان نوشته جواهر [illegible] دوستی قرین
و لآلی زاهرهٔ تسلیمات زاکیات مودّت آیین

دولت جاوید [illegible] سرو آزاده و از مشیمهٔ عدم بقبول
تکلیف بندگی این آستان [illegible]
بعهدهٔ دستگاه سلطنت سلیمانی را آصف و درست
و کفایت مهام دین و دولت بحسن رای و تدبیر متصف
باشند ایشان را در محفل قرب و عزت بار نشین
سازیم و بتشریف شریف و جعل لقب وزیر ا
بزینت آرائی قامت قابلیت او بپردازیم چون
در این اوان وزیر سابق دیوان اعلی که بمقتضای
ان الانسان لیطغی آن راه [illegible] چشم از
حقوق عنایات بیکران خاقانی پوشیده بود
از غبن کافر نعمتی جلای [illegible] بچشم خود معاینه
دیده و بحرکت سرانگشت اشارهٔ اقدس که جهانیان را
در اداغش [illegible] قبول بر دیدگان
مردم دیده [illegible] از آینه خانه [illegible] جلاء و طرز [illegible]

کرده

کرده طرفة العین عبرة للناظرین گردید لهذا [illegible] محمد
خان شاملو با القابه را که اعتبار [illegible] از [illegible] جلیلهٔ [illegible]
[illegible] و القاب [illegible] امتیاز [illegible] منیر از
موج کواکب [illegible] ملون ظلمت شب است
و شعشعهٔ انوار ان الذین سبقت لهم منّا
الحسنی از جبههٔ حالش تابان و پرتو آثار السابقون
السابقون اولئک المقربون از وجنات احوالش
عیان باشد از [illegible] فلان برتبهٔ علیا و منصب
عظمای وزارت دیوان اعلی سرافراز و از وقوع
این امر [illegible] شگرف [illegible] بر جهت عالمیان باز فرموده‌ایم
رقم القاب که در ایام سلطنت شاه طهماسب
بنام صفی قلی بیگ قاپوچی نوشته شده
چون پیوسته پیش [illegible] خاطر خورشید [illegible] هر
اقدس [illegible] قرار داد ضمیر منیر مقدس آنست که جمعی
از بندگان خلاص آگاه و صوفی زادگان درگاه

بغیر از آنکه مشغول خودسازی بوده کاهی برسم
تفنن تفننی میمنت دیگر چه کار کرده است
چنانچه ناخوشی فیمابین عالیجاهان سردار قند
و سکه بیکی هرات عرق فتنه ایست که انبوه
سر آن کشیده این هزاره پر شرار را ایشان
از چقماق دو برهم زدنی آن ظاهر کرده باشد
مقرر فرموده ایم که عالیجاهان مشار الیهما عمارات
جدید و حمام و املاکی را که در دار السلطنه
هرات و توابع تحصیل کرده بجهت دیوان ضبط
و خانه که برای سکنای آن لفافه باشد متصرف او
دهند مباد که بهانه خانه محقر و ساختمان مختصر اکتفا
نموده طمع بزرگی که در چیدن برچیدن و او قات
که صرف تمیز اوضاع و تحصیل عقار و متاع
در ضمن کاهی صرف خدمت این دولت نماید که بحول و قوت

بنوازد

بنوازد ما که امتنان این دولت افروخته است
نان جانکش این ایشان همانا بحق ناحق ایجاب
بحرمین ملک و ستان را که

رقم وزارت دار الفرح اعلا در ایام خاقان سعید شهید شاه سلطان حسین باسم میرزا ... خان نوشته شده

چهره وزیر دیوان قضا و دبیر کارخانه اعظمی
که شبی خلقه تم بدی بر قلم طرازی کلک تقدیر
نشان ذیشان جهانبانی دبیر ایم منیع کیستی
بنام نامی اینجانب دلداده عز و شان نگاشته و همین
تولای خاندان طیبین و طاهرین و برکت انتساب
به خاندان آل طه و یس سر رشته قبض و بسط
امور عالم اسباب را بکف کفایت و اختیار نواب
همایون ما باز گذاشته ما نیز بنا بر مصلحت سنجی
نظام ملک برذمت همت خسروانه لازم فرموده ایم
که هر کس از بندگان رتبه ... کل از ... بهار

که دل آزرده بشوی و زنه سخن بسیار است خاصه
بهانه جوی وقوف یافته از مکارم اخلاق انجناب
مستدعی جواب است که با آن تقریب با تمامیها
سخن را تمام و از جهت بهد بعضی مقدمات
رفع حجاب و ابهام نماید باقی تقصیرات را

امید عفو است رقم که بامیر محراب بیک وزیر نوشته

فرمان همایون شد آنکه امیر محراب بیک وزیر
هرات بداند که در اینوقت بعرض اقدس
رسید که آن وزارت پناه در قلعه هرات
طرح عمارات عالیه و قهوه خانه و خلوت سرا
و حرمسرا ریخته و املاک و مستغلات بر انداخته
همچنانکه تدبیر آن عرصه را بر دشمن تنگ کرده بود

وسعت

وسعت دستگاه آن عرصه را بر اهل قلعه تنگ کرده
نواب همایون ما که در عمارت سرای دهر بر اهل ملک
و شهر سرور دارد هم همیشه خانه بدوش و از ساز
بخت و رنج خانه بدوشیم آن وزارت پناه
کرا دنی جا کرا اینجانب است با وصف اینکه او را
بهیچ قسم حقی در تسخیر آب و گل آنجا بار نیست
بچه جهت ریشه تصرف در خاک آن سرزمین فرو
برده و راه و رسم خدمت را فراموش کرده این
ادعا قدیمیست که خدمتکار اگر چه قدیمی باشد حکم
حرمالة الحطب دارد که مصرفش جز هیمه و آب نیست
اگر تعدی این بار به همین ضرب و شتم فرمان بردار
خشت جوی در آخر آن ریخته بشود والا اگر دن
او عرصه شمشیر امتحان خواهد بود در انید است

بامور دیوان رجوع نیست شاید در وزارت
مازندران شریعت بکار رفته از برون طعنه
زنی بر نابرید و از درون تنگ میدید لکن
ببرید لی عملی ولکم عملکم انتم بریئون
مما اعمل وانا بری مما تعملون اظهار
بجولان دادن اسب چوبین خامه در عرصه نامه
اینهمه گرد انگیزی نمودن و مانند دشنه خود
از غلاف برآمده تندی و تیزی فرمودن معلوم
که ایشان را درپیش مقصد مازندران اظهار
تشخص منظور است در اینصورت بمصداق
این من الا انت انچه بر زبان کلک بیچ سرا
رفته معذور است در هیچ اگر مکتوب کلیم رسیده اگر هم

سخنان

سخنان سبکش بر طبع ادا فهم گران آمده میخواست
که بنا بر مثل مشهور جواب آبنه سنگ بخاموشی و اگر
اتفاق ملاقات افتد بسر گوشی طی نماید لیکن طول
تحریر آن را بر لی تکلفهای خامه دوستی محول
ساخته و بجواب رسمی پرداخت اگر میدانست
که آب و هوای مازندران در مزاج کلک چنین
اثرها بخشیده و قلب هیولای ان شاهسن ایشان
گردید ملا محمد عفیف شده ام در همان دفعه
اول بجوابهای زنگ از دل زدا انتهاب بیان را
در میدان بیان رخصت جولان میداد لیکن چون
قدری غفلت شده بود حالا به نثر قضا ادا
کرد اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم

کرده اند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان
یقولون الا کذبا کاش کرم بودن ایشان
معلوم است تا مفهوم نشد که انیز اعانت در چه
وقت و چه زمان بود اگر در مقام ترقیات فیحصلهای
دلالت اینگونه نها ایشان بود در آنجا روزگار عمقدار
فرستاده که دست چربی از کاسه اسیر ظرف
نان نظارت سرکار شاهی بر سر و بر دوش
خود کشیده تا با شما فقیران چه رسید و اگر در
ایام وزارت مازندران شده بود آن نیز معلوم است
که بعد از عمری که به ولش رفته انگاه بلکوت خشکی
آب بر روی کار حجت این بابلاغ اینگونه نوشته
دری که هر حرفش بر مغز موحد دشمنی و هر لفظش

بردیه

بردیه دوستی نکشتی است پرورده تر همانا
سخنان بخوی آشنای مخلص را بیگانه حریم
احترام خویش دیده خواسته اند که باینگونه سیلی
ستم ظریفی و حریف آزاری رو برو و دوستان را
به کتک قلم چوبکاری نمایند و اینکه در باب
ممیزی هر دفعه توجه و مهمه نشاء کرده اند و نفخه
قلم کیش و تشریر خشانی مدعا را کننده بر باد
میدهند لم تحاجون ما لیس لکم به علم
بر همه کس ظاهر است که بنده در میان کرت
آنچه یوسف ندیده ام و اینکه از طبع بارد
حرارت انگیخته نوشته بودند که ظاهرا شرع
و اسلام منظور نباشد بدیهی است که شرع را

کنایت آمیز سابق که از حرارت نبض قلم و خفقان
و شوق سطربان کلک پریشان رقم تغییر حالت
ملازم عالی مفهوم شد لا اینده فوراً از تیغ کشیدن
دماغ خامه و نشستن عرق سرد حرف های خنک
بر چهره و جبین نامه محقق گردید که تا آتش خون ریز دمک
و احوال ملال دیگرگون شده بود یا بان دراز انیاب
در پهلوی بان شمع ها نفس دل بیت خانه روشن گردان
و کننده وقایش ان بلا تشبیه چون چراغ سحرگاه
در دم مردن است از این جهت بسیار مکدر شده
از رفتن تا تاسف یا اسفی علی یوسف برخواند
از آنجا که خداوند عالم شفا رسان و صحت کامل کرامت
فرماید از آنجا که با عتقاد خود جلال وزارت نجف شان

تحولا

تحولا و لیث و بهبود صفحه را بکلوخ انداز سخنان
درشت سیاه کرده بود فقیر نیز همان شکن بمعنای
آنکه کلوخ انداز را پاداش سنگ است با و کلا اینکه
تلافی و لباس خامه را رسیده از قولون بطون کار
ملازمان عالی است شکایت کند تا چون از عهده باطرا
و یاوه پردازیهای ان عشق بجز رسیده اند مرض
بمضمون لیس علی المریض حرج جواب سخنان بدایع
نگار را موقوف داشت که اگر آب هوای دیار
فرمانبری مهمان نادر را افزون کرد مزاج به حد
اعتدال آید به خدمت ملازمان عرض شود مجملاً
اولاً لفظ مراعات چندین سال که در قضیه والا درج
کرده ام از الحق نقد روکش بزرگی را خاطر جمع

خامه التفات سلسله شمع هدایت بعد از مدتی که نوشته
لکن رسیده هر چند از چین جبین کلمات قربان
و لیث چشم عبارتش که آراسته کلک دبیر
خجسته تقریر بود استنباط رفت نمی شد و این قدر
مفهوم شده که این ها آوردی هم برکت تمیز بود
لا چیزی از جانب ملازمان می بود بمضمون انکه دشنام
هر چه هست غرض یکارت در شام محبت است
انی لاجد ریح یوسف تجدید دماغ جان
و جیب گریبان جان را معطر گردانید
من بعد شیوه نسیان که یوسف اعرض
عن هذا در باب آن وارد است متروک و همیشه

رسم

رسم محبت مسلوک خواهند داشت قحبه ایام عمر عزیز
لایزال با خواجه کز ز امانی تکارش یافته اقبال بنا
زینت الوزراء آل العطا ما مجد و ماد دستور اعظم
که بعد و کار بزرگ کارکنان عالم بالا خطاب اقتلوا
یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه ابیکم
عنقریب باره او گرفتار غیابت الجب جاه
صورت وقوع و حصول پذیرد مکتوب شریف
آن بازار فروش متاع آشنائی در اشرف اوقات
که شوق فراوان بر حدی آمد بسیار بود رسیده
دشت سر دماغ را فرح آباد و مشهد سر دیده را
شهر نور ساخت آنچه در باب آن آزار خود نگاشته بود
عذر آن ساخته بود اگرچه در حین وصول کتابت

که عمده اماکن بود دل خلق ... منزل معمور انواع مسرت
و شادمانی گردید در این وقت از رکاشتگان بنادر عرضه
رسید که کشتیهائیکه در بندر سورت صورت اتمام و انجام
یافته وارد شده اند معلوم است که بیمن اهتمام و
برکت التفات آنعم برادر والاگهر این امر صورت حصول
و وصول پذیرفته در بحر بیکران منت شناور شد
و سردار تربیت نهج که سابقا اعلام گشته فی الحقیقه
بمقتضای اتحاد دولتین منسوب بود و درکار شهزاده
میباشد اکرام را رود هدیه جرد اشاره والا بانجام
خدمت خواهد شتافت و کام دل از فیض سعی
او خواهد یافت باقی ایام سلطنت و جهان
داری باد

جواب مکتوبی که بمیرزا یوسف وزیر مازندران نوشته

همت آمیز بر سر جور و جفا بود گر تر آمیز یوسف بما بنوز
مکتوب بمودت اسلوب موالات اکتناه که در کمال ارکان نگاشته
قلم آداب مرقوم قلم خامه لطف خیبیان شده بود
و در وقتیکه کلاه ورستاخیم فرمود بعد ز هر یکی عزیزان
این ولایت فاتح ابواب تهنیت نگارش و فقیر سالک
طریق فراموش کاری شده محب حقیقی در سر محبت
در تعداد عزیزان شمرده اگر غیر از این مسلوک باشد
در انجمن دوستی مکیانی محبت انیز و صحیفه شوق آمیز
ایشان بتوسیع و تشریف این ولایت رسیده فقیر را
در زمره یکی از اعیان طبقه محسوب فرمایند نظام زبان

شکرگذاری رسانید هنوز کم اهمیت و چه بنا شکوه
بفروغ معدلتش ساحات آفاق پرنور است
و بکره کشائیهای حمتش بستگی در کار امکان در دور
اسباب خرمی ساز ابواب بیغرباز غنچه دلها خندان
مبتلا بنها نواخوان دوحه امل بار در روضه امید
و تر آب از غایت و رجولی بیخود و بزرگی کامجول ساغر
نشاط سرشار گلهای انبساط پربار آئینه خیال
بی زنگ حدیقه آمال آب و رنگ جام طرب لبریز
ساز فرح نغمه خیز نه از هبوب عواطف محیطش غبار رنج
جهان گستر گشته و نه از سنگ انداز فتور رفتن صدا
شکست دلها برخاسته صبا تا چه را که طره مهوشان را
پریشان داند و فتنه را که دست کس که زور بجانب کس
افکند تیغها دم در خود کشید و مانند نیام بپهلو بر بستر
استراحت غنود و کمانها در گوشه امنیت نشست

بردیوار

بردیوار رفاهیت خلق از کشاکش روزگار آسوده اند
تیرها در جعبه چنین ظهور در او کار بیمن و فراهم آمده منزل
گرگ در کار شبانی صعوه با عقاب همسر هم آشیان
بیت
بدور اش رگ و نشتر بهم نرسد چو کنند طبیب و نبض بیمار
به ریگ تشنه آب از برکش صدف را داشته از اول بهشت
چنان کوتاه شد دست ستمکیش که نتوانند آن بر خویش

شرح ملفوفه

بر لوح مودت منقابو که شرحیکه بموجب ملفوفه جات
عالیه در باب تنبیه و تسخیر قلعه دکن و اصلاح امور آنجا
و صدور احکام مطاوعه مؤکده از طرف قرین
اشرف و الا در باب سرانجام کشتیها و عدم حضور
حضور عالی سردار بسبب نظام مهمات نگاشته
قلم موالات رقم شده بود مضامین آن دوستی قرین بر تو
افکن ساحت اطلاع گشته و از انتظام ممالک قاآنی

زیر نگین قاف تا قاف ظل الله ممدود علی مفارق
العالمین سیف الله المسلول علی رقاب الملحدین جم حشم
الشوکة القویة القیصریة راغم انوف الدولة الفغفوریة
الخاقانیة فرازندهٔ دیهیم جهانبانی طرازندهٔ ملک آرای
توامان ملک ملکوک عالم فرمان فرمای عرب و عجم
سلطان سلاطین زمان خاقان خواقین دوران
روح مصور و عقل مجسم عالم جان بر جان عالم
مصور فروشان بازار شاهی مجسم معنی عالم پناهی
شمع شبستان طاق خرگاه آفتاب بارش
گوهر خشن روز بجز روشن بالا در بهارستان گلشن بالا
دلبری و شهنشاهی از او ارجمند نسب طرف طاق بلند
سر بر افرازد آستانش بزرگ خانه زاد خانه دانش
کسری کاشانه افکنده ازپای در گرفتش دست دولتش بر عملکت
بجو کوشند

چو گوشه در کهف امانش بهر پرید الکواکب امان
الهی بانک در جوش کشند نهان از دل دیدهٔ مردمند
نگهدار این دولت از چشم بد بکش اقبال او تا ابد
فی الواقع روزگار طرح نقش نشسته که خدیو جهان فراز
اورنگ جهانداری کلاه گوشه کار شکسته و زمانه را غرض
منصوب زود که سر ور این فر و تمکین با بر بخت
فرمان روائی گذاشته اگر گذشتگان و آیندگان
قوانین و وجود این مجدده کر سبع قرون و دهور
در طبقات سنین و شهور افسوس و حسرت خورند در
خور است و اگر اهل زمان و عموم جهانیان و ارزای
این عطیهٔ کبری و موهبت عظمی که از درگاه واهب بی زوال
بروزگار فرخندهٔ آثار ایشان فایض گردیده الفراض سلطان
ادوار وانقصام رشته اعمار جبین نیاز مند بر زمین

بر تو آفتاب تیغش با شب تیره بجوز عمر عدو توام وار خورشید
شمشیرش انهدام خانهٔ مخالف محکم از آب تیغش
رستم دستان دست از جان شسته و از بیم سنانش
بر برش چهار رکن شوکت شاهان از شش جهت شکسته
از زین دار الرزم رخش رشید و ار از اشتر اشکر بر پشت نهیب
مهر و ماه قرصهٔ خم زر آلش چرخ اشفق منار آرزم جلالش
ظفر حیل نشین خانهٔ کمانش و نصرت معتکف جوشن صفش
در مجالس البساط کاه پایه سر بر سر او ملوک عجم گشتند
و در محفل بسط فلک انبساطش آیینهٔ سکندر و جام
جم را هیچ نمایند با حرکت عنانش کار اعدا ضم و در
سکندر رکابش فتح و ظفر مدغم روز از ابر خون ریز کا شجر
گوهر خیز هنگام کوشش برق جهانسوز زبان بخشش مهر
عالم

عالم افروز انجم گروه کره شکوه بحر جوش رعد خروش
گران رکاب سبک عنان انصاف دوره کشور گیر جرم بخش
پوزش پذیر ازرق عفو دیر انتقام آسمان جنبش زمین آرام
برقش تیغ جرات خویش سنان سطوت شور شر
شهور کاوش کلید پذیر خاتم شهر برار نقص
کتاب جهانداری هژبر دشمن شکار شیر میدان ثبات
و قرار باسط بساط عدل و احسان ناشر الویهٔ بر و امتنان
کیوان رفعت مریخ صولت مشتری سعادت خورشید بخت
سلیمان زمان جمشید دوران بنا هفت کشور ظل یزدان
زحل فطرتش موجب تدبیر ز کوکب دولتش کوکب اکسیر
فلک حیران فر آفراوست قیامت جوش لشکر اوست
قوهٔ باصرهٔ سلطنت و جهان بانی غرهٔ ناصیهٔ عظمت و
کشورستانی جبین جبین دولتش شاه بالعدل و الاحسان
ادوار وانقصام رشته اعمار جبین نیاز مند بر زمین

آتش در خرمن بیچارگان انداز ند شعله کانون سیاست
که از تند مهر و رخراجات نایره جور اما شعله سحاب رأفت آن
بر آتش افشانند و تشنه لبان منهل بید لور از آب
تیغ صمصام قهار سطوت نکشتند ابر خسار دولت در رونق
کار سلطنت برقرار و رقبه پادشاه از ربقه دین الهی
سبک بار بود البته البته که در این عهد سعادت
مهد و زمان فرخنده اوان بیرحمی روزگار صاحبقرانی
فرزین و بیداد و رنگ ترین روش رواج یافتن است
که بنور طلعت همایونش عرصه جهان گلشن و به آب تیغ آتش بارش
ریاض دولت سرسبز و خرم و بمعمار رای رزین بنای ملک محکم
باسبان عدلش چشم فتنه در خواب و به آتش قهرش دل
ظالمان کباب از کنار که کار بر کل تنگ و در مزار
همت خرق و کهر هم سنگ در موازنه دریای دست همتش
چراغ صرافین زرّ و در جنب قلزم کف کهر افشانش
بحرین قطره در عهد شجاعتش پشه کلنگ را پیل مست
وشیرزبان

وشیرزبان از صدای کوس شیر خوالا کرزان از زرد
طایر خدنگ نوبیش به نزع روح دشمن به کنشتن ایشان
وازحله نشین تیرش در زاویه کمان مو بر بدن ظالمان
بداندیش موشکافی تیرش نقطه قابل قسمت و مقدار
سنجی گرزش هیولای مفارق صورت خط مستقیم سنانش
قطره دایره اقبالش سطح مستدیر سپرش محیط مرکز
جلال بکاوش نوک سنانش دلهای مسقط الجوف
و قوة بازوی سطوتش بیوت دولت خسروان از خانه
عنکبوت ضعیف تیغش علت نامه اجل بالاجزاء اجر
عمودش کوکب فتح و ظفر افلاک تدویر گرز گرانش
سر سبک مغزان خاکسار و آب آتش شمشیر خونفشانش
تیغ جلاد اجل را آب بارقه تیغش سیف کرم مرکبان
اخلاص کیشش و جاه علمش زبان درازی صدق اندیش

الست چنان اقتضا فرموده که روح را که در مملکت
بدن به پادشاهی و سلطنت گستری تعیین و حواس
و قوای ظاهری و باطنی را مامور بفرمان برداری و خدمتگذاری
او پادشاه عدل آیین نماید تا امور جمهور رعایای او مملکت
بر وفق صواب و مصلحت تمشیت یافته حیف و میل واقع
نشود بدیهی است که از برای نظام عالم که در عرف
اصحاب ایقان عالم کبیر اشاره است اجزا و خبیر بطریق اولی
امر تعیین فرمان فرمایان عظیم الاقتدار و کارگذاران
عالم مدار و جهت وسیله ارتباط و انتظام این کاخ
عالی بنا بود برزشته انتظام او از هم گسلد از آنجا که
افراد انواع بشر بدواعی مختلفه خیر و شر مفطور و همه
اشخاص انسانی بر تحصیل شهوات نفسانی مقصود است لابد در
مکاسب و معاملات مخالفت و منازعت میان ایشان
رو دهد

رو دهد هر یک بمقتضای حالت طبیعی پا از منهج عدالت
بیرون نهد اگر متمکنان مسند برتری بحکم قوت قهری ایشان را
در سلک وحدت قرین نسبت نداده و در امور معاش
و معاد شحنه عدل و داور ابر ایشان نگمارند هر آینه ضعفا
به پنجه اقویا پایمال و عجزه بصدمه متغلبین زنده پایمال
گشته رسوم دین و دولت مهمل و قواعد نظام جهانی
مختل شود پس باید که فرمان روایان دین و دولت و جداول
بالغ نظر شاهین میزان عدالت راست و کفتین
قطاس انصاف بی کم و کاست داشته دیده تفقد و بصیرت
و آگاهی در مدارج احوال از رعایا و سپاهی بگشایند و طبقات
هم و طوایف بنی آدم طریق و فق و مرحمت سپرده شکسته
بالان ضعیف بی نوا از ناسازی اختر واژون و خراج تحمیل
ازغنون گوش در پرده تظلم ترنم آغاز ند بنغمه قانون
عدالت نوازند و تمرد پیشگان سرکش را که از فراز شرارت

برهانیت قاطع و تصریح جناب خیر البشر که بعد از من دوازده عشر
امیرا اولهم انت یا علی و آخرهم القائم الذی یفتح الله
علی یدیه مشارق الارض و مغاربها بر خلافت شان
دلیلیست ساطع بدستیاری ذکر شموس اسامی نامی شان
که از مشرق زبر و بینات آیه تطهیر طالع است مقاصد
ایام با شاهد قبول دست در آغوش و هزار دستان
گلشن ارم ببلابل همکنان که معدود عتبات ریاض جنان
از نغمه سرائی گلستان مدایح شان خاموش صلوات الله و سلامه
علیه و علیهم ما استدارت القبة الخضراء و استنارت النجوم
فی السماء و بعد رسم طبیع بلاغت سرشت از معرکه مبارزت
سخن پردازان سپاه مردان ادهم یکه تاز سبک لنگر گشتاز لعیر قلم
نصرت علم سخن را که در جهاد معنا ان سیف قاطع برهان
بر میانش استوار ساخته اند خفتان بر بیان پوشانیده
بموقف عرض صیرفیان جواهر قیمه مضامین و استعارات در
قبضه

قبضه اقتدار سلاطین اقتدار که انشاء دولت مختصر
اعتبار این زمره که معکارها به اکلیل انا جعلنا کم
خلائف فی الارض معزز و مباهی گشته از آنست که صیقل
کار حسام انتقام ظلام ظلم و ظلام را از صفحات لیالی
و ایام نزدایند و بناخن تدابیر صائبه و افکار ثاقبه گره
از کار فرو بسته همگنان گشایند طوایف انام و طبقات
خاص و عام از تاب آفتاب ظلم حوادث ایام در ظل
اعلام ظفر اعلام ایشان آسایند از خوف بار خوات
و معدلت بی کم و کاست ایشان زمره ضعف و عجزه
بصدمات ایادی متغلبه نفرسایند و بر تحقیق کنندگان
ظواهر و سرایر انفس و آفاق این نقطه مدغم روشن تر
از آفتاب خواهد بود هر گاه حکم لا تبدیل بر اشیاء تخصیص
پادشاهان جهت قوام وجود رعایا از افراد انسان تثبیت
جسم و جان که در اصطلاح ارباب عرفان عالم اصغر گویند از

حالم بالتحقیق نام نامیش اسم اعظم ملک قدیم
منظومه ایست وانه لدینا لعلی حکیم سکینه این صندوق
تراکم و دل بیقرینه اش معز برت نقطه بسم الله نظام
اگر بلبل هزار دستان وجود نمیبود کرا یارا بود در گلستان
بخشش زمزمه سراید و اگر طوطی شیرین کلام الهام
نمیگشت چه کس را جرات بود که لب در بیان شهد
شکرستان توصیف الاله عم یتساءلون عن النبأ
العظیم الذی هم فیه مختلفون کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون صفوف
صلوات که الوف زاکیات و تحیات که ارقام هندسه
در صحایف افهام رصدبندان فلک دانش و جداول
اوهام پیو کشایان لوح بینش بخطه حصر و احصا نیاید
بر او مفتاح قفل دوستیکه مهار محامد من زین مبین
و بر اولاد طیبین و طاهرین او باد که مفاتیح خزاین غیب
کشور

کشور امکان اند و مقالید تحفه عالم کن فکان
پیشروان صف کانهم بنیان مرصوص و حجتهای از
از جانب خدا و رسول منصوص طوالع انوار حقایق
ایمانند و ناجیان مجانان از طوفان مهالک دو جهان
مدارات نیر اعظم خلافتند مقطرات ارتفاع درجه
سعود سپهر کرامتند و دولت برج فلک امامت
وارث علوم راکب براق میدان سبحان الذی اسری اند
مخصوصان نص ما اجتبیته و لکن الله اجتباه موصل
متعطشان فیافی آمالند و موالی کوثر زلال وصال
مشتاقان عرایس ابکار اسرار اند و ارایک غرفات جلال
لواء شفاعت شان بر مفارق عاصیان سایه گستر و سحاب مراحم
بیکرانشان متصدی بحار مغفرة خالق اکبر اطیعوا الله و اطیعوا
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم در بابشان نشان

وین عصا حیث تیغ تو و از جابر خواست از سبب
آوالالقاب اسد اللهیش شیران بیشهٔ هیجا در خروش
و از یمن کنیت ابو ترابیش لئوم خاک خلعت و لقد کرّمنا
بر دوش صبح صادق یوم الغدیرش مطلع خورشید
امامت و شام خون آشام لیلة الهریرش مقطع سینهٔ
رهبان جهالت از علو جاه مسقط راس هما یونش را
خطابت بیت اللهی و از سمو جلال موطن جسمی مبتنی لیش
دوش رسالت پناه صلی الله علیه و اله دین یقین
بمحو ابد آثارش رسالت از شرف سوره البراءة الثلثه
روشن و دوام زاد که خلف خلافتش نبوت
از بطن ام الکتاب مبین بنیان علو نسبتش را
مفهوم آیهٔ معلوم تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم
و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم شاهد
صدق قولشان و اعلان سمو حسبش را مضمون حقیقت
مشحون

انما ولیکم الله و رسوله که لواهیبت با بیّنه و برهان از آیهٔ
عبارتش ضربة علیٍّ یوم الخندق خیرٌ من عبادة الثقلین
یکتاب و موالید ثلاث متولد از آبای علوی و امهات
سفلی که بمجد هزار عالم عبارت ساز آنها کرفته انبیاء فضلش
فصل الخطاب سلطان ملک سخاوت و از قضا بحکم هل اتی
شهسوار میدان شجاعت اجتبی زینت پایهٔ سلونی
قایم مقام مرتبهٔ ارجمند لو کشف الغطا عارف معارف مراتب
خفیه و آگاهی واقف مواقف اسرار نکاهی
پیشوای سلسلهٔ نفوس و عقول مطالع خاتم حجابش
شرح افزای سینهٔ رسول اکرم اولین نفس صبح صادق
وجود بنظم امور شب و روز غیبت و شهود ستون بر اب
آسمان و زمین رونق افزای هام اولین و آخرین کارخانهٔ
ایجاد را و کید علی الاطلاق هفت اقلیم سبع شداد را

واضح است و قرب و اصلیت مستغرقین
غوامض رحمت ولایتش در مقام فی مقعد صدق
عند ملیک مقتدر لایح فریادرس کربهای المهتدین
هدایتش از شعشعهٔ آیات علیها و بیت هیبت المهتدین
روشن است و وصول بمنزل مقصود سالکین
صراط المستقیم متابعتش از فروغ عقد گوهر صراط
علی حق نمسکه که از جواهر الا لا حروف مقطعه
کلام ربانی حلی دوش و بر شاهد اعجاز کشیده مبرهن
ساقی کاس شراب محبت که بر سطح لوای وجود الوان
سبحات جلال و تا بهان بیدای جلال ریخته
قطره از شراب معرفت مرتسم آرزوست و حصول کمال
درجات اسرار جمیع اهل کشف و شهود از ینبوع هدایت او
اعتصام رفیع البنای عالم جبروت منشا مقولات عشره
جوهر

جوهر و عرض از شروق نیر اعظم علمش کم لطف نظیر است
و کارفرمای نفوس مجرده کارگذار لشکریهای فلکی و عنصر
در بسیط و مرکب نقای مختلف بالله و بلا الله و صور
نوعیه از بروق طوالع نجوم اوامرش باهر شهریار
بلند پرواز عرصهٔ لاهوت که عقل عشره را غاشیهٔ اذعان
تعلم عقل فعالش بر دوش است و افلاک نه گانه بطفیل
وجود آفتاب نموش اطلس پوش قامع مشرکین
کبرا ههن قواطع نعمت و اشعهٔ شوکتش برعکس لف
قاسطین و ناکثین و مارقین دلیل سطوت قهار
لایزال است و بر استدلال شأن امامتش لا اتمال
جوابی دیگر دلیل است بدیع المثال در حریم مصر عز
نور محض و صفت نجم اقتدارش عبید و عید و مقطع از قطع
مزرع ذو الفقارش پشت اسلام بشمشیر خم نیر نور است

جمال کمالش آفاق عالم امکانرا منور ساخت و ذرات
ممکنات بهم نیفتاده‌اند و تا شمع وجود با نمود وش
تابش ظهور بساحت عالم کن فکان نینداخت
پروانه‌های رجال لاک افلاک ره بمحفل مستر نبرده‌اند
در شب معراج اگر آسمان پاس از خود نمودی القدر بالیه
کتبه هر ابعاد را خط بطلان کشیدی و زمین بلا اگر منت
نمودش نشاط تقوم مو چند لنگر کاه بدر که چشم خود جوهر فردا
برای العین دیدی اگر نه شعاع مهر دلالتش همراه کی
طالبان آب حیوان معرفت نمیرد دید خضر دلالتش
در ظلمات بهره کام سکندری محرومی و عصای موسی بهر نظر
هدایتش اگر نه دستگیر خطا کاران تیه بندگی نمیشد کاروسار
ضلالت در شیار زمین جهات سر گشته از حد میبرد حبیش
انبیا بسبب پیروی موکب نبوتش برگزیدهٔ عالمیان و مقدمهٔ

ایجیش

ایجیش آدمیان بنسبت نبوتش مسجعه گریبان هر که
در دامان ذوی القربائش در آویخت فقد استمسک بالعروة
الوثقی لا انفصام لها و هر که در بنا و ولای اهل بیتش
گریخت مسترا اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من
تخلف عنها غرق هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین
الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکین و کاملتر
مقالی که بسط جملهٔ معترضه تا سرو تفصیر زین کلام
نعت تواند بود تلالؤ لمعان بیدار گزین کوهر موج مختتین
مرج البحرین مدح و منقبت شاهنشاهیت که زیب
رفعت شعار ولوای بهشت حرکت جهان مسیر فلک خیمه حجاب
و در قصر جاه و منزلتش گزونین وجه عرش بیز پرتو آب
صاحب لوائی که فتح و نصر حیف نوه کان قلب محبتش
از نسایم رحمت شمایم لا خوف علیهم ولا هم یحزنون

ولکن رسول الله و خاتم النبیین موشح و معنون آیت
و منشور با بهر النور عموم فیض رسالتش بطغرای غرای و ما
ارسلناک الا رحمة للعالمین محلی و مزین است دلیل
قاطع احکام حقانیت نظامش و ما ینطق عن الهوی
برهان ساطع وجوب اذعان فرمانش ان هو الا وحی یوحی
نسخهٔ تسیر شفاعتش و لسوف یعطیک ربک فترضی
سایر منازل وصالش فی دمرة فاستوی علمه شدید
القوی ظهور لمعات جذب محبتش دنی فتدلی بروز
بارقات قرب و منزلتش قاب قوسین او ادنی شاهد
غمازدیدهٔ دل از مشاهدهٔ غیر بیمات ایده جمال جلالش
ما زاغ البصر و ما طغی مشاهد ضیای مراجع اختر
بروج مرتبتش والنجم اذا هوی مستظهر نتایج مکارم

اخلاق

اخلاق لاهوتی از ینابیع خزاین فیض ناسوتی به تشریف
جروت انک لعلی خلق عظیم سرافراز است وازو فور رافت
و مرحمت بعد حت سزای مکرمت حریص علیکم بالمؤمنین
رؤف رحیم ممتاز سبحان الله این چه مرتبه کمال است
که در روز میعاد آمد آمد طلیعهٔ اقبالش دم علوی سپندار
جان بخشان و مبشر برسول یاتی من بعده اسمه احمد بشارت
رسان زمین و لا انت و تعالی الله این چه پایهٔ جلالت
که در شب میلاد شمع جمالش طاق ایوان کسری از نهیب
و شان شکسته و ویران در زمان لمعات بارقهٔ نور وجود
مسعودش خموده آتشکده با عشگی ز راجاق چندین
ساله خسروان برسان است و در زمان ظهور
کوهر شب چراغ وجود محمودش آب دریا از خجالت ابر کهربار
کرمش بزمین فرو رفته کوب محیط عمان تا بر تو آفتاب

هو الاول والآخر والظاهر والباطن از ارقام قدر نظام
امور شش فرمای قهار رحمن مخبنه جوهر مجردات
کارفرمای جام آینه فلکی و عنصری و صورت جسمیه
مشترک و نوعی بیرون قوت عقل و فهم در لامکان حضورش
بجا حق که از و فرمان بر و عقل فعال سبع القدس الفقرات
در قصر جاه و جلالش حلقه برون در علامت عقول عشره
کترو بین و جمله پیش بر بین عبارتی آنست در پیشگاه
دلبستان علمش به پیل فهم و وصل حکما و ثنا ابجد خوان
و عالم روحانیات را بیان که عالم جسمانیات و عالم علوی و سفلی
در جنب او نسبت تناهی بنا تناهی است و از انوار حسن
نا متناهی جز درتشر حیران خرابلائی هیبت جلال محیط
عرش مجید از فراد بس بر تعبش قطره ایست در دریای محیط العرش

که عمق

که عمق او از منتهای عرصه خاک است الی فوق اطباق
افلاک از بحر سجود صنعش قطره ملک الملوک که جبهه عبودیت
پادشاهان ذیشان باقرار عبداً مملوکاً لا یقدر
عاشر داغدار است و زبان ضراعت
ایشان باعتراف العبد وما فی یده کان لمولاه سخن گذار
تعالی شأنه لا یقولون ولا الملک والیه ترجعون صنوف
صلوات زاکیات و صنوف تسلیمات نامیات
مقابل ذکر ممکنات از بدو وجود الی فنای مخلوقات
نثار روضه فیض اساس آسمان که بر بساط پادشاه رسالت
که فرمان قضا جریان جنود حکم اینست بعنوان صدق نشان

آذر نیستش خلیل نانیست جز از منجنیق کمان رها
شود از آتش زار سینه منافقان گل و لاله زخم و داغ
دماند و بجا یکه عقاب آهنین چنگ خدنگش منقار
سوفار گشاده در پرواز آید گنجشک مزاجان هوا
کم فضای ضعیف اعتقاد را جز بجا رفتن چه کار
اجل چه جای آن در مقامی که شیر فراخ دهان شمشیر دو پیکر
از قاب غلاف بیرون آید روباه طبعان تنگنا را جز راه
جز بدامن صحرای فنا کشیدن چه علاج بنجه علم خورشید
منظرش از خار خون رنگ گرفته که جز چو شفق کبود بالا
لیلی تا دید لاف بلندی از شفق سرخ نه و صدمه
عمود کوه پیکرش چنان زلزله در اساس عالم افکنده
مستحفظان انجم را از برج قلعه محکم بنیان آسمان گریز

سردار جیوش قوی و حوس بهای مردی برهان مستلزم امداد
لا نهایه گردد این حصر ابعه آن قلعه کعبه و کنگره
صرح ممرد دریافت صفاتش از آن رفیع تر است که خود
خورده بین سپهبد از سپاه اندیشه و قیاس نتیجه
آویزی کمند رسای تشبیه نظاره در حریم شمار آید
به در گاه ملاحظه علو شان و عظمت آن قلعه رسیده قادر
گردید تا از شیفتش بود دم صبح زنگیان ظلمت
منهزم گردانده و کتیبه تا زمان آن قلعه آسمان از پرتو عالمگیر
گرد لشکر ثوابت و سیار زوال فرود شده قاهر نقیب
و از نهایت عسکر شب یو مینه مستمر به حکم کل یوم
هو فی شأن از احکام قضا ارتسام هر روز تیر شان نمایند
و لا از آغاز و انجام ظاهر بر خاطر اصحاب ابان

بمهر ذاتی و قبولات جنب رطب بی عقد دوام پرآب و علیه
علیه جمیع دو دستی شاطر اندیشه خامه سرکوه
و چنین دوات از قلم انکشت حیرت بر دهان انکه
قامت قابلیت این نوعروس بکر رحیه عجز
و لباس کدام تقریر تواند آراست که حسن قبول
دیبا به کر بر قامت بلندش همه قدر بر قامتی اطلس
آسمانی کوتاه و نارسا و بر اندام کلک خلق خوشش
جامه مخمل سبز چمن کم رنگ و نازیبا در تحفه میزان
عطایش زر و گوهر را قدر و مقدار از آن کمتر که
سنگ جو بیار رشت تواند نهاد و در نظر جوهر شناسان
کوه را ... ازآن گرانبهاتر نقد عطایش بجانه آتش
نوازد و آفتاب عالمتاب شمشیر ز آتش از مشرق نام

که سر نگون

کاسه نگون که تیره دلان ظلمت بی بصیرتی چون سایه
بر خاک هلاک نینداخت و ابر سیراب عمود
گرانش بر سر کدام بد اختر سیه انگند که کشت
زندگانیش را چون نقش قدم پایمال حوادث نساخت
کتان مشبک زره را خرد در چه مقام آهنین جامگان
که از تاب شعله تیغ آتشبارش سیماب صفت بیتاب
که پیر قرار فرار نمایند و دستش رنگ حنای خویش
گرفته و تیر ز علاقه که از شعاع آفتاب خنجر آتش
خفاش وار بی اختیار رو گرداند بخشش بر گشته
بسماکی که تیغ مصری لقبش راه کنعان را چنین
از تیره چاه غلاف بر آید مصر تن مخالفان را
بشارت ابروی از عزیز جان خالی کند بیانا و ک

به ما و قرین که از صریر ولات قبوب نصب الاعلاجوابی و فی الرمان
که شور بازار حاسلی و شکستن نا قابلیت بی بهار شن ار
رحمت خلیق نعمت مصطفوی و بالش آفتاب جلالت
و هدایت منقبت مرتضوی و به هبوب نسیم عنبر شمیم
برکت مدایح عنبر نفس آسمان لامت قابلیت
و استعداد آن داده که لاله روی خلافت نشان
وگل رسیده سبز زلاغر با غرب نیاکلشن و چمن چمن
در شکفتن کفش آید تا روایح محامد و مدایح
نجوکیب و تعطیر نسیم و مشام رسیدن نفس غنچه و آید
جلال و جمال آن در آورده کلکی که لبها از شبنم
شاداب بی ده و ثنا بر جبین احلاف جز قطرات
گلاب صلوات بر نبی و آل او نریزد الحمد لله سر زبان

برلبی

برلب جویبار ره هم آبیاری زلال چمن ازلی و ابدی
هدایت لم یزلی او سر سبز بهار ربیع فزای حیرت
طرازی و شمع شب افروز خامه بر بساط انجمن نامه
بفیض بخشی لمعات انوار غایت بیتیش سر گرم
آتش سودای منقبت پروازی شمع هیئت کلکش
آرای زبان گلستان امکان را بگلهای الوان گزیدگان
زنان آراسته تماشای روزگار گلها بازی رنگ و بو
آرایش دسته سبز بهار غنچه و تا جواهر فروشی
آسمان دُر رشته سر را بر رشته انتظام کشیده
مشتری آفاق که هر یک از یک ... طراز جبهه
زرنگار شعاع کمر هر چند غرر فواید الفاظ و دُرر
جواهر معانی دستایج ابکار افکار بحکم ایجاب

حاکم محکمه قضا فاء له و لا ریب له [illegible] رسول
قرة العین بتول [illegible] آیات قدرت ازل مصباح
طریق علم و عمل محبت اولاد امجادش میزان
اعمال عباد مودت ذریه طاهره اشرفش طهارت
میلاد صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ما تقابل
المبدء و المعاد و ارادف الصلاح و السداد دیباچه
که [illegible] گوهر کدام سخن را آب و روی عزت
از خاکبوسی درگاه ثنای حضرت [illegible] که طوطیان آئینه
دار [illegible] ذات یکتا [illegible] یکدل و یک زبان
توحید خالق و گل صد برگ کلام را رنگ و بوی قدر و قیمت
از چمن [illegible] ستایش [illegible] غنچه لب
بیان بهم آوازی حمام الهام صفات کمالش [illegible]

سرلوحی است

سرلوحی است سرو و سبزه چمن ابداع اشرف الف وار
سپر لاله‌زار توحید و لاله و غنچه گلشن اختراع [illegible]
میم صفت [illegible] دهان تمجید او جلت و عظم
سلطانه [illegible] اگر فارس میدان بلاغت
تیغ بران زبان برمیان بیان نبندد فضای فسیح
الارجای قلمرو معانی مضرب خیام مسند گزینان
الفاظ و عبارات و کرسی نشینان حروف و کلمات
نگشتی و نقد [illegible] که تازان مضمار فصاحت را
اگر زین خط خامه در کف نهادی سواد اعظم
کشور سخن پرداز [illegible] خط وسعت توام مملکت
تحریر طرازی که در [illegible] در تصرف مخالفان
[illegible] مفتوح الفتوح [illegible] برو

[illegible] عقود لولوی افکار [illegible]
کتاب [illegible] نادره رشته [illegible] محکم [illegible]
منتظم نگشته جوهریان [illegible] عرصه [illegible] خرف
[illegible] عارضین [illegible]
عالم بالا [illegible] هر یک از [illegible] نوع
[illegible] بدون تصدیق
حکم قضا [illegible] در فصول [illegible] رسم
[illegible] محو و جمله [illegible] دفتر [illegible]
دیوان الوزارت [illegible] تعلیقه
[illegible] هر فردی از افراد [illegible] از وصف [illegible]
موقوف عدم رضای عمل [illegible] لازم الامتثال
[illegible] حکم [illegible]

مبتحان

[illegible] ملکوت [illegible] نشینان
محراب [illegible] تسبیح و تقدیس الله ذکر [illegible]
ورد زبان و معتکفان جلاجل کبریا و جبروت [illegible]
[illegible] خانه صومعه تهلیل و تمجید [illegible]
مدارج [illegible] قوت [illegible] و روان [illegible]
انتظام سلسله [illegible] استحکام
رشته [illegible] اعوام و دهور [illegible] ایجاد
عالم امکان منظور [illegible] خلقت کون و مکان [illegible]
رموز آیات قرآنی [illegible] آفتاب
سلطنت کبری [illegible] خلافت عظمی [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] مخاطب بخطاب [illegible]

ولقد رآنی هرآینا الکبری و استفاضه آثار فیوضات
مخاطبه واوحی الی عبده ما اوحی و طواف حریم
حرم وصل و ادای آداب مناسک وصول مرتبه
کمال هنوز سلسله ارتباط حرکت در عروق عظام
بنت زنجیر حجره شرف او با ائتلاف از هم
نگسیخته و هنوز مفاصل حرارت در اعضا
جسد فرش متبرک نشسته اتصال از یکدیگر نگسیخته
بود مانند قوت روح ناطقه انسانی هر صورت
جسیمه عالم هیولانی فایض که رحمة للعالمین در تمام
لازم تولیت امر نبوت و تمامی استحکام تمشیت
مهم رسالت بنابر اقتضای رعایت آداب ملت همه
و مقتضای شریعت انتساب هر وری که خدام
والاقام

والاقام صحابه کبار در مواطن مشایخ مهاجر و انصار و ذکور
و اناث اولاد تابعین و صغیر و کبیر ارباب وظایف
تکلیفین را موافق مفهوم حکم آیت و فراخور مضمون
رقم قابلیت بوظیفه و مرسوم سرافق نور انی
تنق مشرق ولایت شمس زنسه خضر روشن ضمیر
آفتاب هدایت از ظلمات شب دیجور خفا قدم ظهور بر عرصه
نگذاشت و صورت آب و رنگ گوهر درخشان نام
نامی شان تا بر آئینه جبین خاتم سلیمان عرش منزلت نقش
علم حشمت بر حشمت ناطر تارک صورت نتوانست
افراشت نقود اسامی عزت دار العیار شریعت و طرز
نامی که روان پذیر ارباب سکه معمول قبولشان
بر سعید صحیفه قبائل بازار موجود که به تسخیر خضر زر نابر دلا

ان کفروا و لا تقم علی قبره انه ... علیه فقعد
ملوما محسورا و اعذر عن التبذیر من عذاب
ربک کان محذورا و زحزح عن نقض الشرط
و حفظ الکتب و الخطوط و لا تملکها ظلما
و زورا فانه الاغتصاب موتا و الاجوبة و لا نشورا
و ازل الحرن فبامن جانبک و لا تحسبن لها فصولا
تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من
ذلک جنات تجری من تحتها الانهار و یجعل
لک قصورا و لا تقصر فی حفظها فتکون من الذین
کانوا اقواما بورا و حرم من الرضوان و الحور
و نجا رکوا فی ... حوبا ... ترکها ... و
... انورا و لن یجعل له نورا و لا تکن
ثم الذین

٦٩
... ولادت ... دوره ... قم خضر ... منزل
از مسجد الحرام خوش ... بعزم مسجد اقصی
فضای عرصه ملکوت مراحل ... عالم
سفلی و منازل ... و سعت انتهای اجرام علوی
از تمال و جبال ... مسیرات ... زمهریر و مغاوز
و فلوات کره سیرات اثیریه و نه بحر محیط سموات
و نیاز معمورها ... و جزایر شهورها ... متممات
مجلا از ... متعمر فلک قمر تا حدیقه محدد جهات
بغاشیه کش روح الامین همت و سبکعنانی
براق برق آیین عزیمت قطع نموده از ... معراج
معارج ... ذات ... مراتب حجب
... و استفاء ... انوار تجلیات ...



